قرآن و اسرار آفرینش

تفسیر سوره رعد

آیة الله جعفر سبحانی

چاپ پنجم


مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه اصفهان
السلام علیک یا صاحب الزمان
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir

مشخصات کتاب

سرشناسه : سبحانی تبریزی جعفر، - ۱۳۰۸
عنوان و نام پدیدآور : قرآن و اسرار آفرینش تفسیر سوره رعد/ نگارش جعفر سبحانی مشخصات نشر : قم توحید، ۱۳۶۲.
مشخصات ظاهری : ص ۴۱۶
فروست : (انتشارات توحید۳۴)
شابک : بها: ۴۰۰ریال وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی
یادداشت : کتابنامه به‌صورت زیرنویس عنوان دیگر : تفسیر سوره رعد
موضوع : کیهان‌آفرینی -- جنبه‌های قرآنی موضوع : قرآن و علوم موضوع : تفاسیر (سوره رعد)
رده بندی کنگره : BP۱۰۴ /ک۹س۲ ۱۳۶۲
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۵۹
شماره کتابشناسی ملی : م۶۲-۳۰۱۵

پیش‌گفتار بسم الله الرحمن الرحیم
قرآن مجید برای تدریس علوم و فنون زندگی، که بشر به نیروی تفکر می‌تواند به آنها دست بیابد، نیامده است و هرگز پیامبر برای این مبعوث نگردیده، که علوم فیزیک و یا شیمی و یا دیگر مسائل ریاضی و نجومی و فلکی را به ما بیاموزد؛ زیرا قرآن -همان‌طور که خود را معرفی کرده است - کتاب هدایت و تربیت است و هدف از نزول آن، رهبری بشر به سوی خدا و رستاخیز و فضایل اخلاقی و سجایای انسانی است. از یک چنین کتابی نباید انتظار داشت که روش خیاطی و معماری به ما بیاموزد و درباره انواع بیماری‌ها و داروهای آن و یا فرمول‌های ریاضی و معادلات جبری سخن بگوید؛ زیرا همه اینها از هدف یک کتاب تربیتی بیرون است. ولی - با اعتراف به این مطلب - گاهی قرآن در ضمن رهبری بشر به مبدأ و معاد، یا در میان سخن از قدرت بی‌پایان خدا، پرده از روی اسراری برداشته است که قبل از تحول اخیر علمی، هیچ کس از آن آگاه نبود و اسراری از جهان آفرینش را در خود منعکس کرده است که نمی‌توان آن را معلول تصادف و یا نتیجه اطلاعات زمان دانست؛ زیرا نمی‌توان اطلاعات وسیع و گسترده پیامبر درس نخوانده را از عالم خلقت - که فقط دانشمندان عصر حاضر در پرتو آلات و ابزار علمی بر آنها دست یافته‌اند - معلول تصادف دانست و گفت این حقایق علمی بی‌اختیار بر زبان گوینده قرآن جاری شده است، هم‌چنان‌که نمی‌توان آن را اثر اطلاعات زمان دانست؛ چون در زمان نزول قرآن از این علوم و اطلاعات اثری نبود؛ بلکه چاره‌ای جز این نیست که بگوییم آفریننده جهان همه این اطلاعات را در اختیار او نهاده و از این طریق، برگی زرین بر برگ‌های پرافتخار قرآن و تاریخ پیامبر اکرم افزوده است. در تطبیق آیات قرآن بر اکتشافات عصر حاضر دو راه افراط و تفریط وجود دارد که باید از هر دو پرهیز کرد: 1. گروهی در تطبیق آیات قرآن بر علوم و دانش‌های روز، آن‌چنان افراط می‌ورزند که تو گویی قرآن جز برای تشریح اسرار آفرینش و بیان روابط موجودات مادی، هدف دیگری ندارد در صورتی که قرآن زندگی دنیوی را زندگی ناچیز و حیات و زندگی حقیقی را از آن سرای دیگر می‌داند.(1) بنابراین دلیلی ندارد که قرآن تنها برای آموزش چنین مسائلی آمده باشد و یا توجه آن به این بخش، دیگر بخش‌ها و اهداف معنوی قرآن را تحت‌الشعاع خود قرار دهد. 2. گروهی از تشریح آیات مربوط به آفرینش انسان و جهان سخت امتناع ورزیده و هرگز حاضر نیستند آیه‌ای از آیات قرآن را به آن چه تاکنون بشر فهمیده است، ناظر بدانند و در این راه کوچک‌ترین انعطافی از خود نشان

نمی‌دهند و از هر نوع اظهار نظر و تفسیر مفاد آیات، خودداری می‌نمایند تو گویی یکی از اهداف قرآن، توجه انسان به اسرار خلقت (آن هم به منظور هدایت به مبدأ و معاد) نیست. از این رو تنها آن گروه می‌توانند از قرآن بهره کامل ببرند که در تمام اهداف قرآن، حزم و احتیاط، اعتدال و میانه‌روی را از دست ندهند و این همان راهی است که کوشش شده است در این کتاب پی گرفته شود و با رعایت دو شرط زیر، در تشریح آیات مربوط به سنن آفرینش و تطبیق آن با دیدگاه‌های دانشمندان عصر حاضر کوتاهی نشده است: الف) دقت شده است که تنها آن دسته از آیات مورد بحث قرار گیرد که دلالت آنها بر نظریه‌های علمی روز واضح و روشن باشد. ب) نظریه علمی که آیه بر آن تطبیق می‌گردد، از مسائلی باشد که از دایره تئوری بیرون بوده و جزو حقایق مسلم علمی شود و در پرتو ابزار علمی و وسایل تحقیقی روز به صورت حقیقت ملموس در آمده باشد. با توجه به این دو شرط آیات مربوط به سنن آفرینش و تطبیق آنها با اکتشافات روز بررسی شده است. به‌راستی قرآن کتاب نامتناهی و بی‌پایانی است و نسخه دوم طبیعت به‌شمار می‌رود که هر چه بینش‌ها وسیع‌تر و دیدها عمیق‌تر شود و هر چه در باره آن تحقیقات و مطالعات زیادتری انجام گیرد، رموز و اسرار آن رخ می‌نماید و حقایق نوی از آن کشف می‌شود. از کتابی که از جانب خدای نامتناهی برای هدایت بشر فرستاده شده است جز این انتظار نیست. کتاب او باید به‌سان خود او نامتناهی و ویژگی مقام ربوبی را دارا باشد و در نمایاندن انتساب خود به حق و مبدأ عالم، به دلیل و برهانی نیاز نداشته باشد و به‌سان خورشید، خویش را بنمایاند و محیط را روشن سازد. پیامبر عالی‌قدر در سخنان خود به خصیصه «نهایت ناپذیری» قرآن اشاره می‌کند و می‌فرماید: «ظاهره أنیق وباطنه عمیق لاتحصی عجائبه ولا تبلی غرائبه؛(2) قرآن ظاهری زیبا و باطنی عمیق دارد. شگفتی‌های آن پایان نمی‌پذیرد و تازه‌های آن کهنه نمی‌شود». امیر مؤمنان نیز در یکی از خطبه‌ها به این خصوصیت اشاره می‌کند و می‌فرماید: «سراجاً لا تخبو توقّده وبحراً لایدرک قعره؛(3) قرآن مشعل فروزانی است که فروغ و تابش آن به خاموشی نمی‌گراید و دریای عمیقی است که فکر بشر به ژرفای آن نمی‌رسد». امروز این حقیقت، برای دانشمندان کاملاً ملموس است و هر روز از قرآن حقایق تازه‌تری را کشف می‌کنند و یکی از علل جاودانی بودن قرآن همین است که در هر عصری، دانشمندان جهان به فراخور دانش و اطلاعات خود از آن بهره می‌برند و نورافشانی آن، به دوره و زمانی و گروه و توده خاصی اختصاص ندارد. با این که این کتاب به صورت تفسیری نارسا برای سوره رعد نگاشته شده و این سوره علاوه بر اسرار آفرینش، در موضوعات گوناگونی بحث و گفتگو نموده است اما از آن جا که در آغاز این سوره از اسرار

آفرینش به طرز بدیعی سخن به میان آمده، به طوری که در هیچ سوره‌ای این اندازه عنایت به بیان اسرار خلقت دیده نمی‌شود، نام کتاب با الهام از نخستین فصول کتاب، قرآن و اسرار آفرینش انتخاب شد. این کتاب قبلاً به صورت سلسله مقالاتی در مجله مکتب اسلام در بخش تفسیر چاپ شده است و اکنون به صورت کتاب و به نحو کامل‌تری به خوانندگان گرامی تقدیم می‌گردد شاید چراغی فرا راه پیروان قرآن باشد و تمام طبقات، مخصوصاً نسل جوان را با حقایق نورانی قرآن آشنا سازد. قم، حوزه علمیه - آیة الله جعفر سبحانی

11 فروردین 1354 / 17 ربیع الاول 1395

خصوصیات سوره رعد سوره مورد بحث، سیزدهمین سوره قرآن است و شماره آیات آن از 43 تجاوز نمی‌کند و در مورد نزول آیات آن در مکه یا مدینه میان مفسران اختلاف وجود دارد، ولی دقت در مضامین آیات آن، که خود یکی از طرق شناسایی مکی و مدنی بودن سوره‌هاست، روشن می‌سازد که آیات آن مکی است؛ زیرا در این سوره درباره موضوعاتی بحث و گفتگو شده است که تنها محیط مکه ایجاب می‌کرد چنین بحث‌هایی مطرح شود. برای نمونه کافی است آیه پنجم و هفتم آن را بررسی کنید؛ زیرا خداوند در آیه پنجم، گفتار منکران معاد را نقل می‌کند و می‌گوید: تعجب از گفتار کسانی است که می‌گویند: «آیا ما پس از خاک شدن بار دیگر زنده می‌شویم»(4). به‌طور مسلم این نوع اعتراض‌ها و انتقادها در محیط مشرکان مکه بوده است از این‌رو همین اعتراض‌ها در سوره‌های «یس»(5) و «صافات»(6) - که هر دو از سوره‌های مکی هستند - نیز وارد شده است. در آیه هفتم «معجزه خواهی» گروهی را نقل می‌کند که با وجود بزرگ‌ترین معجزه الهی (قرآن) خواهان معجزات دیگری بودند. آن‌گاه در رد خواسته آنان می‌فرماید: «پیامبر فقط بیم‌دهنده است و برای هر گروهی راهنمایی است»؛(7) یعنی سنن و نظام جهان آفرینش، در اختیار پیامبر نیست که مطابق تمایلات و درخواست‌های مردم، در جهان خلقت تصرف کند و اعجاز آورد، بلکه منذر و راهنما و بیم دهنده‌ای بیش نیست. نا گفته پیداست این درخواست‌ها و لجاجت‌ها مخصوص مشرکان قریش و هم فکران آنها بوده است و مشابه همین درخواست‌ها در سوره اسراء (آیه‌های 90 - 94) وارد شده است و مفسران بر مکی بودن آیات سوره «اسراء» متفقند و محیط مدینه - که مخصوص مسلمانان و اهل کتاب بوده است - برای طرح چنین مطالب، مناسب نبوده و این سنخ لجاجت‌ها در آن‌جا وجود نداشته است. آری، ذیل و دنباله آیه 31(8) - که حاکی از نزول مصیبت‌های کوبنده بر قریش و یا هم جوار آنهاست - شبیه آیات مدنی است ولی از آن‌جا که صدر آن مکی است به نظر می‌رسد ذیل آن نیز مکی باشد و ما در محلّ خود، نظرمان را درباره ذیل این آیه خواهیم گفت و اثبات خواهیم نمود ذیل آیه، هدف عمومی را تعقیب می‌کند و اختصاص به قریش ندارد بنابراین، مانع ندارد که این آیه با ذیل خود، در مکه نازل شود. آری، آخرین آیه 9) این سوره - که اهل کتاب را گواه بر رسالت خود می‌گیرد - از آیات مدنی است و هیچ مانع ندارد که خصوص این آیه در مدینه نازل شده باشد؛ ولی تعجب از قتاده است که همه آیات سوره، جز ذیل آیه 31 را مدنی می‌داند(10). در صورتی که اگر عکس می‌گفت مناسب‌تر و به اعتبار

نزدیک‌تر بود. هدف و مزایای سوره یکی از مزایای سوره، بیان سنن آفرینش و اسرار پیچیده خلقت است. در این سوره از روی نظام آفرینش و یک سلسه قوانین طبیعی و رموز جهان هستی، با بیانی متین و تعبیری استوار، پرده برداشته شده که با آخرین تحولات و حقایق ثابت علمی، کاملاً موافقت دارد و چنین شرح و بسط و عنایت کاملی به بیان حقایق و سنن جهان آفرینش از خصایص این سوره است. از این نظر، این سوره در قرآن مانندی ندارد و آیات مربوط به این قسمت را باید از «معجزات علمی» قرآن شمرد که شرح و تفسیر آنها کاملاً درخور دقت و اهمیت است و در حقیقت از دلایل رسالت پیامبر گرامی به شمار می‌رود. از این بیان، هدف سوره نیز روشن شد؛ زیرا هدف سوره به گواهی مضامین آیات آن، تشریح دلایل توحید و طرح براهین یگانگی وی، که اساس دعوت پیامبر را تشکیل می‌دهد، می‌باشد و در نتیجه، اثبات رسالت پیامبر و آسمانی بودن کتاب اوست. از این جهت در آغاز و پایان سوره، صحت رسالت و حقانیت کتاب وی مورد عنایت قرار گرفته است. در خلال سوره به مناسبت‌هایی درباره پاره‌ای از موضوعات، سخن به میان آمده و برای مجسم ساختن منظره مبارزه حق و باطل و سرانجامِ این مبارزه دایمی، مثال بسیار جالبی زده شده که در محل خود به تفسیر آن خواهیم پرداخت و در اواخر سوره، رشته سخن به موضوع «بداء» و «کتاب محو و اثبات» کشیده شده که خود آن، یکی از معارف ممتاز عقلی قرآن است. پی‌نوشتها: ---------------------- ---- 1. «وَ ما هذِهِ الْحَیوهُ الدُّنْیا إِلاَّ لَهْوٌ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ الدَّارَ الآخِرَهَ لَهِیَ الْحَیَوانُ لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ؛ زندگی دنیا بازیچه‌ای بیش نیست و زندگی حقیقی، زندگی سرای دیگر است اگر بدانند» - عنکبوت (29) آیه64. 2. اصول کافی، ص 591. 3. نهج البلاغه، خ 193. 4. «أإذا کُنَّا تُراباً أَإِنَّا لَفِی خَلْقٍ جَدِیدٍ». 5. یس (36) آیه 78. 6. صافات (37) آیه 16. 7. «وَیَقُولُ الَّذِینَ کَفَرُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَیْهِ آیَهٌ مِنْ رَّبِّهِ إنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِکُلِّ قَوْمٍ هَادٍ». در مورد ذیل آیه، به‌طور مشروح بحث خواهیم کرد. یکی از معانی محتمل در آیه، همین ترجمه‌ای است که در متن ذکر شد. 8. «... وَلَا یَزَالُ الَّذِینَ کَفَرُوا تُصِیبُهُم بِمَا صَنَعُوا قَارِعَهٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِیباً مِنْ دَارِهِمْ حَتَّی یَأْتِیَ وَعْدُ اللّهِ...». 9. «قُلْ کَفی‌بِاللَّهِ شَهِیدَاً بَیْنِی وَ بَیْنَکُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتاب». 10. شیخ طوسی، تبیان، ج 6، ص 211.

نکات پنج گانه 1. «... تِلْکَ آیاتُ الْکِتابِ وَالَّذی أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ الْحَقُّ وَلکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لایؤمِنونَ؛ این است آیه‌های کتاب 1)، و همه آن‌چه از طرف پروردگارت بر تو نازل گردیده، حق و استوار است، ولی بیشتر مردم به آن باور ندارند». 2. «اللّهُ الَّذِی رَفَعَ السَّمَواتِ بِغَیرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ وَ سَخَّر الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ کُلٌّ یَجْرِی لِأَجَلٍ مُسَمًّی یُدَبِّرُ الأَمْرَ یُفَصِّلُ الْایاتِ لَعَلَّکُم بِلِقَاءِ رَبِّکُمْ تُوقِنُونَ؛ خدایی که آسمان‌ها را بدون ستونی که ببینید، برافراشت، سپس بر عرش (قدرت) استیلا یافت. آفتاب و ماه را (برای شما) مسخر ساخت. هر یک تا مدت معلومی به حرکت خود ادامه می‌دهند. خدا امور جهان آفرینش را تدبیر می‌کند، آیات خود را تشریح می‌نماید؛ باشد که به (روز رستاخیز) و لقای پروردگار خود یقین پیدا کنید». مقدمه همان‌طور که در بخش اول کتاب گفته شد هدف سوره، تشریح دلایل توحید خدا و طرح براهین یگانگی وی، از طریق بیان نظام آفرینش و رموز جهان هستی است. از این نظر، پس از آن‌که خداوند در آیه نخست همه آیات قرآن را صحیح، متقن و استوار معرفی می‌نماید، برای اثبات اتقان آن و در عین حال اثبات توحید خود، در آیه بعدی به شرح برخی از قوانین عظیم جهان خلقت، که امروز از محیط فرضیه، قدم به جهان قوانین علمی گذارده و احیاناً جنبه حسی به خود گرفته است، می‌پردازد. تنها مضامین همین آیه دوم کافی است که ثابت کند که آورنده قرآن، با جهانی مافوق ماده و عالم غیب ارتباط داشته و این حقایق علمی را که در آن روز برای کسی روشن نبوده و قرن‌ها پس از نزول قرآن کشف شده، از جهان دیگر اخذ کرده است. نکات پنج‌گانه‌ای که در آیه دوم وارد شده است، یک رشته نکات برجسته علمی را در بردارد که از این نظر، شایسته است درباره هر یک به‌طور مشروح بحث نماییم و ما فهرست همه را در این‌جا به‌طور اجمال می‌آوریم سپس درباره هر کدام جداگانه بحث می‌کنیم: 1. جاذبه عمومی؛ 2. استیلا بر عرش قدرت؛ 3. تسخیر خورشید و ماه؛ 4. حرکت عمومی کرات آسمانی؛ 5. تدبیر جهان آفرینش. هم‌اکنون به تفسیر نخستین قسمت آیه - که یکی از معجزات علمی قرآن است - می‌پردازیم. قرآن و جاذبه عمومی صفحه نیلگون آسمان، همواره با اجرام شفاف و درخشنده خود مورد توجه انسان بوده است و هر دوره‌ای به نحوی مورد تفسیر واقع شده و نظریات گوناگونی در مورد آن ابراز گردیده است: روزگاری هیأت ذیمقراطیس و دورانی هیأت فیثاغورث افکار دانشمندان جهان را به خود مشغول ساخته بود و سپس فرضیه بطلمیوس - که یک قرن و نیم پیش از میلاد پدید آمد - حدود پانزده

قرن بر جوامع علمی جهان از شرق و غرب حکومت کرد و در نهضت اخیر علمی غرب، اساس آن به وسیله چهار دانشمند غربی متزلزل گردید و معلوم شد که آن همه تفسیرها و دقت‌ها درباره آسمان‌ها و زمین، پنداری بیش نبوده است. کپرنیک لهستانی، مرکزیت زمین را تکذیب کرد. کپلر آلمانی ثابت نمود که هر سیاره‌ای در گردش خود به دور خورشید یک مدار بیضی شکل را طی می‌کند. گالیله ایتالیایی با اختراع دوربین، ستارگان نامریی بسیاری کشف کرد. نیوتون با کشف قانون جاذبه عمومی ثابت نمود که بر خلاف پندار بطلمیوس که تصور می‌کرد که ستارگان مانند میخ بر پیکر جسمی بی‌رنگ(فلک) کوبیده شده‌اند، میلیون‌ها منظومه شمسی و کهکشان‌ها و سحابی‌ها در فضا معلقند و در پرتو قانون جاذبه و قانون نیروی گریز از مرکز - که بر سرتاسر جهان آفرینش، در تمام کرات و سیارات و کواکب و کهکشان‌ها و حتی میان دو ذره بسیار کوچک و ناچیز حکمفرماست - از سقوط و اصطکاک مصون و محفوظ مانده‌اند. خلاصه این دو قانون این است که تمام اجسام حالتی دارند که یکدیگر را جذب می‌کنند و هیچ موجودی از جاندار و غیره از این قانون مستثنا نیست. نیروی جاذبه با فاصله دو جسم، نسبت معکوس دارد؛ یعنی هر چه اجسام به هم نزدیک‌تر باشند نیروی جاذبه آنها بیشتر می‌شود و اگر تنها قانون جاذبه بر جهان حکومت می‌کرد اجرام آسمانی به هم خورده و انتظام از بین می‌رفت؛ ولی قانون نیروی گریز از مرکز، موجب برقراری تعادل در میان اجسام گردیده است و این قوه در همه اجسامی که حرکت دورانی دارند موجود است. هنگامی که آتش‌گردان را می‌چرخانیم احساس می‌کنیم که دست ما را می‌کشد و این، همان نیروی گریز از مرکز است.در سایه این دو قانون میلیون‌ها موجود در فضا معلق است و بدون ستون، به حرکت خود ادامه داده و کوچک‌ترین اصطکاک و سقوطی در آنها رخ نمی‌دهد. شیوه بزرگان متفکران بزرگ این اختصاص را دارند که هیچ مطلبی را بیهوده و نامربوط نمی‌انگارند و به هیچ موضوعی سرسری نمی‌نگرند و از مسائل و نمودهای بسیار ساده و عادی درس‌های بزرگ می‌گیرند. چه بسیارند کسانی که حس کرده‌اند بدنشان در آب سبک می‌شود. یا سیبی از... سقوط می‌کند.یا چلچراغی در بالای سرشان به تموج در می‌آید. اما فقط ارشمیدس پیدا می‌شود که از آن، اصول«تعادل مایعات» را نتیجه بگیرد و تنها نیوتون می‌تواند قانون «جاذبه عمومی» را کشف کند و فقط گالیله بود که قانون سقوط اجسام را از روی آن به دست آورد.(2) شک نیست که همه، وجود نیروی مرموزی را در درون زمین که همه اجسام را به سوی خود می‌کشد، پیش از نیوتن احساس کرده بودند؛ اما این‌که این قانون عمومی در سرتاسر جهان آفرینش می‌باشد، ظاهراً کسی پیش از نیوتن از آن آگاهی نداشت و تنها او بود که برای نخستین بار در قرن

هفدهم میلادی با الهام گرفتن از سقوط یک سیب به زمین، پرده از روی این قانون بزرگ برداشت. می‌خواهید شما هم مسأله سقوط سیب را افسانه و ساختگی بدانید آن‌چنان که هوپ (HOP) دانشمند معروف تصور کرده است یا برای آن واقعیت قائل باشید؛ در هر دو صورت این را نمی‌توان انکار کرد که کاشف قانون جاذبه عمومی نیوتن است. اهمیت این قانون به قدری است که بعضی، قرن هفده را «قرن نیوتن» نامیده‌اند. نیوتن ساعت‌های طولانی در سکوت و اندیشه فرو رفت، تا توانست این قانون پیچیده را کشف کند و این جمله را اثبات نماید که «هر دو جسم، یکدیگر را به نسبت مستقیم جرم‌ها و به نسبت معکوس فاصله‌ها، جذب می‌کنند»(3). قرآن مجید متجاوز از ده قرن قبل از نیوتن به این حقیقت علمی در دو جای قرآن 4) تصریح کرده و می‌فرماید: «اللّهُ الّذی رَفَعَ السَّمواتِ بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَها؛ خداوندی که آسمان‌ها را بدون ستون مریی برافراشته است». توضیح این‌که مفسران در جمله «بغیر عمد ترونها» دو احتمال داده‌اند: 1. جمله «ترونها» صفت «عمد» جمع «عمود»، باشد و ضمیر در «ترونها» به «عمد» بر گردد نه به «سماوات». در این صورت معنای جمله چنین خواهد بود: خداوندی که آسمان‌ها را بر افراشت بدون ستونی که دیده شود. و در حقیقت، آیه ستون مریی را نفی می‌کند، نه اصل ستون را. این نظر را؛ه‌ه بسیاری از مفسران مانند ابن عباس و غیره اختیار کرده‌اند(5) و احادیثی که از پیشوایان ما رسیده کاملاً آن را تأیید می‌کند. حسین بن خالد از امام هشتم علی بن موسی الرضا(ع) نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: «أليس الله يقول بغير عمد ترونها؟ فقلت: بلى. قال: ثم عمد، لكن لاترونها؛(6) آیا خداوند نمی‌فرماید که بدون ستونی که دیده شود؟ گفتم: آری چنین است. فرمود: در آسمان‌ها ستون‌هایی وجود دارند، ولی دیده نمی‌شوند». مؤید این نظر روایتی است که از امام امیرمؤمنان(ع) نقل شده که فرموده است: «هذِهِ النُّجُوم الَّتی فی السَّماءِ مَدائِنُ مِثْلُ الْمَدائِنِ الَّتی فی الْأَرْضِ مَرْبُوطَةٌ کُلُّ مَدینةٍ إِلی عَمُودٍ مِنْ نُورٍ؛ (7) این ستارگان شهرهایی هستند مانند شهرهای روی زمین و هر شهری با شهر دیگر، با ستونی از نور پیوند داده شده است». روی این نظر باید دید، منظور از ستون‌های نامریی که ستارگان را از سقوطواصطکاک حفظ می‌نماید چیست؟ آیا جز آن نیروی مرموز ناپیدایی است که‌نیوتن و دانشمندان دیگر نام آن را «جاذبه عمومی» نهاده‌اند؟ ودراین‌صورت‌عبارتی رساتر و همگانی‌تر از «ستون نامریی» می‌توان پیداکرد؟! قرآن در رساندن این حقیقت علمی تعبیری بر گزیده که در تمام ادوار،برای بشر قابل درک و فهم باشد، حتی در آن دورانی که بشر به واقعیت این ستون‌ناپیدا پی نبرده بود، از این عبارت می‌فهمید که این کاخ بی‌ستون، ستون‌هایی نامریی دارد که به‌سان ستون‌های عمارت، این کاخ برافراشته

را حفظ می‌نماید. 2. «ترونها» را جمله مستقل گرفته مرجع ضمیر را «سماوات» بدانیم. در این صورت معنای آیه چنین می‌شود: آسمان‌ها را بدون ستون برافراشت و شما نیز آن را به همین وضع مشاهده می‌کنید. این نظر علاوه بر این که با احادیثی که از پیشوایان ما وارد شده مخالف است؛ خلاف قواعد ادبی است زیرا تا آن‌جا که امکان داشته باشد باید ضمیر به نزدیک‌ترین مرجع (یعنی عمد) برگردد؛ و ارجاع آن به مرجع دور (یعنی سماوات) خلاف ظاهر است. قرآن مجید در آیات دیگر نیز، به وضع آسمان‌ها و زمین اشاره کرده آن‌جا که می‌فرماید: «إِنَّ اللهَ يُمْسِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا...؛(8) خداوند آسمان‌ها و زمین را از این‌که از محل خود بیرون بروند، نگاه می‌دارد». و این که خداوند نگاه‌دارنده آسمان‌ها و زمین است، مانع از آن نیست که یک رشته عوامل طبیعی، به فرمان خدا، در حفاظت آنها مؤثر باشد.امام امیرمؤمنان(ع) در برخی از خطبه‌ها به این حقیقت علمی درباره زمین تصریح کرده و می‌فرماید: «أرساها على غير قرار و أقامها بغير قوائم و رفعها دعائم؛(9) زمین را بدون تکیه‌گاه استوار ساخت و آن را بدون پایه، به پا داشت و بدون ستون برافراشت». استیلا بر عرش قدرت؛ مقصود از استیلای بر عرش چیست؟ 2. «ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ؛ سپس بر عرش استیلا یافت و آن را مسخر ساخت». قرآن در سوره‌های متعددی، درباره عرش و استیلای خداوند بر آن، سخن گفته است و این خود علاوه بر این‌که از عظمت موضوع حکایت می‌کند، گواه بر عنایت قرآن، به طرح معارف عقلی می‌باشد. ولی جای تأسف است که معارف عقلی قرآن و اصول عقیده‌ای آن، کمتر مورد توجه صحابه پیامبر و تابعین و مفسران بوده است. در این نوع از مسائل، هیچ نوع تجزیه و تحلیلی از آنان نقل نشده و جز تعبد به ظواهر و تفسیر مفردات کاری انجام نداده‌اند: سفیان بن عیینه در این قسمت به اندازه‌ای افراط ورزیده که درباره تفسیر اوصافی که خدا در قرآن برای خود ذکر نموده است می‌گوید: تفسیر آن، قرائت و سپس سکوت مطلق در برابر آن است. این طرز تفکر حاکی از نوعی جمود و رکود فکری است واگر دانشمندان‌یک جامعه دچار چنین طرز فکری گردند، از قافله دانش و تمدن باز می‌مانند. شخصی که در مجلس پیشوای فرقه مالکی حاضر بود نقل می‌کند مردی به‌وی گفت: مقصود خداوند از «استوا» بر عرش چیست؟ راوی می‌گوید: در این موقع خشم و غضب سراسر بدن مالک را فرا گرفت و عرق خشم بر پیشانی او نشست، سپس سر به زیر افکند و پس از لحظاتی گفت: «الكيف غير معقول و الاستواء غير مجهول و الإيمان به واجب و السؤال عنه بدعة؛ کیفیت، غیر معقول و معنای استیلا روشن و ایمان به آن واجب و پرسش از آن حرام است». سپس افزود: من از آن می‌ترسم که تو یک فرد گمراه باشی. از این‌رو دستور داد او را از مجلس

بیرون کنند.(10) قرآن با دستورهای مؤکد خود به تدبر و دقت، با این طرز تفکر سرسختانه مبارزه کرده و اعلام می‌دارد قرآن هدفی جز روشن ساختن اذهان و راهنمایی مردم به اموری که راه درک آنها منحصر به وحی است، ندارد. بنابراین باید برای درک این حقایق عالی قرآنی در خود آیه دقت نمود و از آیات دیگر که از جهاتی مشابه آیه مورد بحث است استمداد جست و به کمک خود قرآن، قرآن را تفسیر نمود. عرش از نظر لغت و قرآن بررسی موارد استعمال «عرش» به ثبوت می‌رساند که یک معنا، بیشتر ندارد و همه معانی متعددی که لغت نویسان برای آن ذکر کرده‌اند، همگی به یک ریشه برگشته، در حقیقت از مصادیق آن معنای اصیل هستند. ابن فارس در المقاییس 11) می‌نویسد: «عرش» از نظر معنا ریشه واحدی دارد و عرب، سقف ساختمان و هر نوع سایه‌بانی را عرش می‌گویند از این نظر می‌بینیم که «عرش» و «عریش» در موارد زیر به کار رفته‌اند: 1. عریش: سایبانی است که از چوب و شاخ و برگ درخت ساخته می‌شود و انصار در جنگ بدر به پیامبر گفتند: «ألانبنی علیک عریشا؛ آیا اجازه می‌دهید برای شما سایبانی به پا کنیم؟» 2. عریش: کجاوه و محمل زنان که شبیه به داربست انگور است.(12) 3. عرش: داربست انگور. عرب به بالا بردن شاخه‌های تاک و بستن آن به داربست می‌گوید: «تعریش الکرم». 4. عرش: سقف خانه. سپس می‌گوید: هر بنایی که اثر سایبانی داشته باشد، به آن عرش می‌گویند. دقت در معانی آیاتی که لفظ عرش در آنها به کار رفته این نظر را تأیید می‌کند؛ زیرا در آیات زیر، لفظ عرش در سقف و بناهای بلند به کار رفته است، مانند «وَ دَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَ قَوْمَهُ وَ مَا كَانُواْ يَعْرِشُونَ؛(13) آن‌چه را فرعون و قوم او می‌ساختند و خانه‌هایی را که بالا می‌بردند نابود کردیم». «... أَنِ اتَّخِذِى مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتاً وَ مِنَ الشَّجَرِ وَ مِمَّا يَعْرِشُونَ؛(14) به زنبور عسل الهام کردیم که از کوه‌ها و درختان و آن‌چه مردم می‌سازند برای خود لانه گیرد». «أَوْ كَالَّذِى مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَ هِىَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا...؛(15) یا به سان کسی که از دهکده‌ای عبور کرد که خانه‌های آن فرو ریخته بود». دو معنای دیگر عرش با این‌که معنای اصلی عرش همان بود که گفته شد، ولی روی مناسبت‌هایی در دو معنای زیر نیز به کار رفته است: 1. سریر حکومت و تخت سلطنت که از آن زمامداران می‌باشد. مانند «وَ رَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ...؛(16) یوسف پدر و مادر خود را بر تخت نشانید». «... وَ أُوتِيَتْ مِن كُلِّ شَىْءٍ وَ لَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ؛(17) (ملکه سبا) از هر نعمتی برخوردار است و تخت با عظمت و بزرگی دارد». ابن فارس می‌گوید: استعمال عرش در سریر روی مناسبتی است که تخت زمامداران و حکمرانان از نظر بلندی واقعی و یا اعتباری، با معنای اصلی عرش(ارتفاع و بلندی) داشته است. 2. سلطه و حکومت و ملک و مملکت؛ مانند إذا مابنوا مروان

ثلت عروشهم
و أودت كما أودت أياد و حمير؛
هنگامی که سلطنت فرزندان مروان رو به زوال نهاد و به سان حکومت‌های ایاد و حمیر نابود گردید. عرب می‌گوید: «أظننت عرشک لایزول؛ تو تصور می‌کنی که حکومت و سلطه تو سپری نمی‌گردد؟».(18) بررسی معنای استوا 1. لفظ «استوی» اگر با دو فاعل استعمال شود؛ مانند «استوی زید و عمرو» به معنای مساوات و برابری خواهد بود؛ مانند «لَایَستَوُونَ عِندَاللَّهِ؛(19) پیش خدا برابرنمی‌باشند». 2. اگر با یک فاعل به کار رود به معنای اعتدال و کمال خواهد بود؛ مانند «وَ لَمّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوی اتَیْناهُ حُکْماً وَ عِلْماً؛(20) هنگامی که موسی نیرومند گردید و به حد کمال رسید، حکمت و علم به او دادیم». 3. در صورتی که با حرف «علی» مفعول بگیرد در این موقع به معنای استیلا و احاطه و تسلط و تمکن خواهد بود و در تمام آیات زیر مقصود از آن استیلاست. «فَإِذَا اسْتَوَیْتَ أَنتَ وَ مَن مَّعَکَ عَلَی الْفُلْکِ...؛(21) هنگامی که تو با کسان خود در کشتی به طرز کامل قرار گرفتی». «... فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوی عَلَی سُوقِهِ...؛(22) هنگامی که گیاه درشت و ضخیم گشت و توانست روی ساق خود بایستد». «لِتَسْتَوُوا عَلَی ظُهُورِهِ...؛(23) به طرز کامل بر روی آنها قرار گیرید». هرگز لفظ استوا در این آیات به معنای نشستن نیست، بلکه به معنای تمکن و تسلط است؛ چیزی که هست هرگاه مدخول لفظ «علی» مرکب و کشتیی باشد، در این صورت استیلای بر آن، ملازم با جلوس و قرار گرفتن روی آن خواهد بود، نه این‌که جلوس و نشستن یکی از معانی «استوی» است از این رو در سوره زخرف دستور می‌دهد هنگامی که بر روی مرکب قرار گرفتید بگویید: «سُبْحانَ الَّذی سَخَّرلَنا هذا؛ منزه است خدایی که این مرکب را برای ما رام نمود و ما را بر آن مسلط ساخت». 4. هر موقع پس از لفظ «علی» نام کشور و یا یکی از مظاهر قدرت و استیلا، مانند سریر قدرت، سریر عدالت، سریر سلطنت بیاید منظور از آن، تسلط و احاطه قدرت خواهد بود؛ چنان‌که شاعر عرب زبانی می‌گوید: قد استوی بشر علی العراق
من غیر سیف و دم مهراق؛
بشر بر کشور عراق مسلط گردید در حالی که نه شمشیری کشید و نه خونی ریخت. تا این‌جا معنای عرش و استوا به‌طور کلی از نظر لغت و قرآن روشن گردید و این‌که اگر لفظ «استوی» با حرف «علی» استعمال شود(24) ناچار مقصود از آن همان استیلا و احاطه خواهد بود؛ یعنی خدا بر عرش خویش استیلا و تسلط یافت، ولی باید دید مقصود از عرش چیست؟
درباره حقیقت عرش احتمالاتی داده‌اند که از نظر خوانندگان گرامی می‌گذرانیم: الف) عرش همان فلک نهم است که بر تمام افلاک احاطه

دارد، ولی چون افلاک نه گانه مولود اندیشه ناقص بشرِ دوران بطلمیوس بوده است، دیگر نباید در بی‌پایگی این نظر سخن گفت. ب) سراسر جهان هستی - اعم از مجرد و مادی -(25) و نتیجه استیلای بر سراسر جهان هستی موجب تدبیر و تنظیم جهان وجود و اطلاع به آن‌چه در آن‌جا می‌گذرد می‌باشد و معنای «ثم استوی علی العرش» این است که، بر سراسر هستی، که ملک خداوند و مهد سلطنت و حکومت اوست، استیلا یافت و قدرت وی بر تمام عوالم محیط گردید. اگر در برخی از آیات، «عرش» در مقابل آسمان‌ها واقع شده؛ مانند «مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعظیمِ» از باب عطف عام بر خاص است. ج) موجود مجردی که از قید و بند ماده و شرایط زمان و مکان رهاست و تدبیر جهان ماده از آن‌جا سرچشمه گرفته و استیلای بر آن موجب علم به تفصیل حوادثی است که در این جهان می‌گذرد. د) آسمان‌ها و زمین و به عبارت دیگر، مجموع عالم ماده از کهکشان‌های عظیم و سحابی‌ها و آن‌چه در جهان ماده از ریز و درشت وجود دارد؛ به گواه این‌که جمله «ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ» و یا جمله «الرَّحمنُ عَلَی الْعَرشِ اسْتَوی در شش سوره 26) پس از بیان آفرینش آسمان‌ها و در یک مورد(27) پس از برافراشتن آسمان‌ها، وارد شده است از این نظر می‌توان حدس زد که مقصود از این جمله این است که خداوند پس از آفریدن آسمان‌ها و زمین، بر ملک خود استیلا یافت و نتیجه استیلا بر آن جز تدبیر و تنظیم امور آنها چیزی نیست و لذا در بسیاری از موارد پس از جمله مورد بحث، لفظ «یدبر» و یا چیزهایی مانند مسخر کردن آفتاب و ماه که از مصادیق روشن تدبیر است، وارد شده اینک به عنوان نمونه در دو آیه زیر دقت بفرمایید: «... ثُمَ اسْتَوَی عَلَی الْعَرْشِ یُدَبِّرُ الأَمْرَ...؛(28) بر عرش استیلا یافت و امور جهان را تدبیر و تقدیر می‌نماید». «... ثُمَ اسْتَوَی عَلَی الْعَرْشِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ...؛(29) بر عرش مستولی شد و ماه و آفتاب را تسخیر و رام نمود». بلکه از برخی از آیات استفاده می‌شود که نتیجه استیلای بر عرش، علاوه بر تدبیر، اطلاع از اموری است که در جهان خلقت می‌گذرد. به گواه این‌که در سوره حدید، آیه 4، پس از جمله مورد بحث چنین می‌فرماید: «... یَعْلَمُ مَا یَلِجُ فِی الْأَرْضِ وَ مَا یَخْرُجُ مِنْهَا وَ مَا یَنْزِلُ مِنَ السَّمَآءِ وَ مَا یَعْرُجُ فِیهَا...؛(30) از آن چه در زمین فرو می‌رود، یا از آن بیرون می‌آید و از آن‌چه از آسمان نازل می‌گردد و یا به سوی آن بالا می‌رود، آگاه است». در پایان باید توجه نمود که هر گاه منظور از عرش آن نقطه از وجود مجرد باشد که رشته تدبیر جهان خلقت به آن‌جا منتهی می‌گردد و آیینه تمام‌نمای جزئیات عالم آفرینش است در این موقع استعمال لفظ «عرش» در آیه به مناسبت معنای اول (بلندی) است؛ زیرا یک چنین مقام و نقطه‌ای از وجود از نظر رتبه در درجه عالی و مرتبه بالاتر از عوالم دیگر قرار گرفته است. و اگر

مقصود از آن، مجموع عوالم مجرد و مادی و یا خصوص آسمان‌ها و زمین باشد، به مناسبت معنای سوم(ملک و مملکت) استعمال شده است؛ زیرا جهان آفرینش به‌طور مطلق و هم‌چنین همه کهکشان‌ها و سحابی‌ها ملک خدا و کشور وی بوده و حکمران بی‌معارض کشور وجود و یا آسمان‌ها و زمین‌ها و مدبر واقعی همه آنها، خداست که همواره با قدرت بی‌پایان خود بر آن استیلای مطلق دارد. در هر حال این که برخی کوته نظران، آیه را گواه بر تجسم و یا جسم بودن خدا گرفته‌اند، علاوه بر این‌که مخالف دلایل قطعی عقلی و آیات دیگر قرآن است، از نظر بررسی مفردات و ظاهر آن نیز صحیح نیست.(31) قرآن و تسخیر خورشید 2. «.. وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ...؛ آفتاب و ماه را مسخر(شما) ساخت». آیا تنها خورشید و ماه مسخر بشر است، یا این که دایره تسخیر وسیع‌تر و بزرگ‌تر می‌باشد؟ حقیقت این تسخیر چیست؟ و کی تحقق می‌پذیرد و در زندگی بشر چه تأثیری دارد؟ هدف نهایی از این تسخیر که موجودات زیادی کمر خدمت به میان بسته و خدمتگزار بشر شده‌اند، چیست؟ اینها سؤالاتی است که در این بخش، به آنها پاسخ گفته می‌شود و از خواننده گرامی درخواست می‌کنیم که این فصول پنج گانه را، که مربوط به تفسیر یک آیه در سوره رعد است، به دقت مطالعه کند. دایره تسخیر وسیع‌تر است از آیات متعددی استفاده می‌شود که موجودات جهان و یا بسیاری از آنها تحت تسخیر بشرند و خورشید و ماه از جمله موجوداتی به شمار می‌روند که برای بشر مسخر شده‌اند. آن‌جا که می‌فرماید: «أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِی السَّمَواتِ وَ مَا فِی الأَرْضِ...؛(32) آیا نمی‌بینید که خداوند آن‌چه در آسمان‌ها و زمین است مسخر شما نموده است». «... وَ سَخَّرَ لَكُمُ الَّیْلَ وَالنَّهَارَ؛(33) شب و روز را برای شما مسخر ساخت». «... وَ سَخَّرَ لَكُمُ الأَنْهَارَ؛(34) چشمه‌ها را در اختیار شما قرار داد». «وَ هُوَالَّذِی سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُواْ مِنْهُ لَحْماً طَرِیّاً...؛(35) اوست که دریا را مسخر(شما) ساخت تا از گوشت تازه آن بهره‌مند گردید». و هم چنین است آیات دیگر. ولی بر اثر اهمیتی که خورشید و ماه دارند و فایده عظیمی که از تسخیر این دو کره آسمانی عاید بشر می‌گردد، قرآن تسخیر این دو منبع قدرت و مشعل فروزان آسمانی را در سوره‌های مختلفی یادآور شده و آن را بزرگ‌ترین گواه توحید و استوارترین دلیل قدرت و روشن‌ترین سند بر لطف و مهربانی خدا می‌داند.(36) حقیقت تسخیر و تاریخ آن از آن‌جا که تسخیر کننده واقعی این موجودات خداست، حقیقت تسخیر جز این نخواهد بود که موجود مسخَّر، مطیع و فرمانبردار اراده خدا باشد و در برابر خواست و سنن و قوانین خلقت او، خاضع گردد و جمله «كُلٌّ یَجْرِی لِأَجَلٍ مُسَمًّی» که در ذیل آیه مورد بحث وارد شده، مبین حقیقت تسخیر است و چون این تسخیر، برای انتفاع و استفاده بشر انجام گرفته است، صحیح است که

گفته شود آفتاب و ماه مسخر بشر است و در حقیقت خدا، آن را به نفع بشر تسخیر نموده است. تاریخ این تسخیر را می‌توان از لفظ «سخر» که فعل ماضی است و بر انجام فعل در زمان گذشته دلالت دارد به دست آورد. این نوع آیات به تسخیر فضا و دست‌یابی بشر بر کرات آسمانی ارتباطی ندارد و یا لااقل این آیات در این باره خیلی صریح نیست. عظمت خورشید خورشید باید نخستین کره آسمانی باشد که در آغاز پیدایش تمدن، توجه خاکیان را به خود جلب نموده است. این کره آتشین منبع اسرارآمیزی است که شگفتی‌های آن در وهم و فکر انسان نمی‌گنجد. اکنون به برخی از اسرار این مشعل فروزان و عجایب آفرینش او، که همگی حاکی از قدرت آفریننده آن است، اشاره می‌نماییم: حجم خورشید یک میلیون و سیصد و نود و یک هزار (1/391/000) برابر حجم زمین است؛ یعنی اگر زمین به اندازه 1/391/000 برابر از نظر حجم بزرگ شود، به اندازه سلطان اقلیم منظومه ما (خورشید) خواهد بود و اگر با حجم کره زمین از طریق ارقام و اعداد آشنا گردیم در این موقع عظمت حجم خورشید برای ما روشن خواهد بود. حجم کره زمین یک هزار و هشتاد و سه میلیارد و سیصد و بیست میلیون (1/083/320/000/000) کیلومتر مکعب است 37) با توجه به این‌که قطر زمین 12756 کیلومتر است قطر خورشید 109 برابر قطر کره زمین، یعنی 1/391/000 هزار کیلومتر است.(38) وزن خورشید دانشمندان از روی اصولی علمی توانسته‌اند وزن خورشید را معین کنند و سرانجام به دست آوردند که وزن خورشید و به اصطلاح فیزیک‌دانان، جرم آن سیصد و سی‌هزار برابر زمین است.(39) علت اختلاف روشن حجم خورشید و وزن آن نسبت به زمین - که حجم آن یک میلیون و سیصد و نود هزار برابر حجم زمین است ولی وزن آن سیصد و سی‌هزار برابر وزن زمین می‌باشد - این است که وزن مخصوص خورشید که به حالت گاز است از وزن مخصوص زمین سبک‌تر می‌باشد؛ زیرا می‌دانیم اگر تکاثف و پیوستگی ذرات یک جسم کمتر باشد، حجم آن بزرگ‌تر و وزن آن سبک‌تر خواهد بود؛ ولی هر چه ذرات جسم فشرده و پیوستگی آنها شدیدتر باشد، وزن آن سنگین‌تر و حجم آن کوچک‌تر خواهد بود. درجه حرارت خورشید درجه گرمای سطح خارجی خورشید تقریباً 11000 درجه فارنهایت است؛ ولی حرارت مرکزی آن هفتاد میلیون درجه فارنهایت تخمین زده می‌شود.(40) و از نظر سانتی‌گراد درجه حرارت سطح خورشید، 6000 درجه سانتی‌گراد و حرارت اعماق آن را 20 میلیون درجه سانتی‌گراد تعیین می‌نمایند.(41) از این کانون حرارت، هر ثانیه چهار میلیون و در هر دقیقه 240 میلیون تن انرژی نور و حرارت و در هر روز 350000 میلیون تن انرژی تولید و به سوی فضا سرازیر می‌شود. عقل در عظمت این کانون نور و حرارت متحیر و مبهوت است و با این که میلیون‌ها سال است این

کره فروزان در حال اشتعال و پخش نور و حرارت است، هنوز قدرت و توانایی او به قوت خود باقی می‌باشد. به عقیده دانشمندان، انرژیی که در مدت یک ثانیه از خورشید بیرون می‌آید بیشتر از تمام انرژیی است که بشر در دوران تاریخ خود مصرف کرده است. پروفسور مورن محاسبه کرده است که در یک سال چه مقدار حرارت به زمین می‌رسد. این کره فروزان به‌سان کارخانه‌ای است که در ثانیه چهار میلیون تن و در دقیقه 240 میلیون تن انرژی تولید می‌کند و در نتیجه کلیه اعضای خانواده خود را، از عطارد گرفته تا پلوتون با تمام اقمار کوچک و بزرگ آنها قرین روشنایی و حرارت خود می‌سازد و به شش هزار میلیون کیلومتر شعاع فرمانروایی خویش، روشنی و گرمی می‌بخشد و زمین ما که از نظر فاصله، سومین سیاره آن است، از مقدار مختصری از این انرژی تولید شده استفاده می‌کند.(42) لابد خواهید پرسید که این کارخانه انرژی‌ساز، برای تولید یک چنین انرژی زیاد، از چه موادی برای تولید خود استفاده می‌کند و سوخت آن برای این کار چیست؟ تحقیق دانشمندان به این‌جا رسیده که سلطان اقلیم منظومه ما برای تولید انرژی از ماده ئیدروژن استفاده می‌کند و برای هر چهار میلیون تن انرژی در ثانیه، 660 میلیون تن ئیدروژن و 240 میلیون تن انرژی در دقیقه، 39600 میلیون تن ئیدروژن مصرف می‌کند. در این‌جا باید دید ماده اولیه این کره (ئیدروژن) تاچه اندازه است که با این همه ولخرجی، با این که مدت چهار یا پنج هزار میلیون سال در حال فعالیت و تولید است، تغییر محسوسی در فعالیت و تولید انرژی در آن دیده نشده است. سنّ خورشید آخرین نظر درباره سن خورشید این است که سن خورشید مانند برخی از هم‌جواران آن از 4000 میلیون تا 5000 میلیون سال تخمین زده می‌شود(43) و برای به دست آوردن عمر سیاره، اصولی وجود دارد که برای اهل فن مخفی و پنهان نیست. حرکت وضعی خورشید برای نخستین‌بار گالیله با تلسکوپ خود در سطح خورشید چند لکه سیاه دید و خیلی هم تعجب نمود. در صورتی که ما خورشید را موقع غروب در هوای غبارآلودی ملاحظه کنیم یا در میان روز با شیشه تار به آن نگاه کنیم آن را کاملاً بی‌لکه می‌بینیم. با یک تلسکوپ بزرگ سطح خورشید چون توده ابر به نظر می‌رسد. اینها ابرهای برف و باران نیستند، بلکه توده هایی از بخارات ملتهبی هستند که گازهای آهن و سرب و قلع و مواد دیگری که از این کوره بزرگ بر می‌خیزد، در آن موجود است. لکه سیاهی که گالیله ملاحظه نمود چیزی شبیه دهانه آتشفشان است که اگر روز به روز خورشید را رصد کنیم ملاحظه خواهد شد این لکه‌ها تغییر مکان داده، به سمت مشرق خورشید متوجه می‌شوند و در نتیجه همین مراقبت‌ها بود که برای نخستین‌بار پی بردند خورشید مانند زمین به دور محور می‌گردد. همان‌طور که از چنین جسم عظیم‌الجثه‌ای (که قطر آن قریب یک میلیون و ششصد هزار کیلومتر

است) انتظار می‌رود حرکت دورانی آن خیلی کندتر از زمین بوده و هر دور آن تقریباً 25 روز طول می‌کشد.(44) خورشید به دور محور خود به همان سمت می‌پیچد که زمین به دور خورشید حرکت می‌کند.(45) علت این‌که تمام سیارات منظومه از مغرب به سمت مشرق حرکت می‌کنند این است که چون حرکت خورشید از سمت مغرب به سمت مشرق می‌چرخد؛ نیروی جاذبه آن، همه آنها را در این مسیر به حرکت وامی‌دارد. حرکت انتقالی مرکز بودن خورشید مانع از آن نیست که خود نیز با تمام اعضای خانواده نه‌گانه خویش دارای یک حرکت انتقالی با سرعت 19 کیلومتر و نیم در هر ثانیه باشد. طبق تحقیقات دانشمندان، منظومه شمسی ما با تمام سیارات و اقمار خود به سوی نقطه شمال با سرعت مزبور در حرکت است و دانشمند نجومی معروف هرشل در سال 1790 میلادی توانست مقصد منظومه را از این حرکت به دست آورد. وی پس از زحمات زیاد اظهار نظر کرد که منظومه شمسی به سوی صورت فلکی «الجاثی علی رکبتیه»(46) در حرکت است و در مدت یک‌سال، 615 میلیون کیلومتر از مکانی که امروز قرار دارد دور می‌شود. حرکت خورشید به دور مرکز کهکشان هر کهکشانی مرکب از میلیون‌ها ستاره است و همگی بر گرد و مرکز کهکشان در حال حرکتند و سرعت حرکت آنها یک‌سان نیست، بلکه به نسبت نزدیکی و دوری که از مرکز دارند تفاوت می‌کند. خورشید ما جزو مجموعه کهکشان ماست که در فاصله 30 هزار سال نوری از مرکز قرار گرفته است و به‌سان سایر ستارگان این کهکشان با سرعت ساعتی 972 هزار کیلومتر گرد مرکز کهکشان می‌چرخد و مدار گردش خورشید به قدری وسیع است که در 220 میلیون سال این مدار را طی می‌کند. شاید همین مقدار درباره درک عظمت خورشید و نظام شگفت‌انگیز و فعالیت‌های ثمربخش آن، کافی باشد. اکنون به برخی از خدمات آفتاب در استقرار حیات در روی زمین اشاره می‌نماییم: 1. بزرگی این کره درخشان که هر روز 350000 میلیون تن به حرارت تبدیل می‌شود، باید چقدر باشد که کاسته شدن این مقدار حرارت اثر محسوسی در آن نمی‌گذارد؟ به قول برخی از دانشمندان، این ستاره بسیار ولخرج است و حرارت خود را بدون حساب خرج می‌کند گویا از علم اقتصاد خبر ندارد. 2. آفتاب بزرگ‌ترین منبع نور و روشنایی است و هیچ جاندار و نباتی جز در پرتو نور آن نمی‌تواند زندگی کند، حتی ماهیانی که در اعماق دریاها و اقیانوس‌ها زندگی می‌کنند به نورش نیازمندند و ساختمان بدن آنها نور لازم را در آن‌جا تأمین می‌نماید و در اعماق پانصد تا ششصد متر که ظلمت حکمفرماست، از بدن خود موجودات زنده دریایی، برق تولید می‌گردد و از سطح بدن آنها نوری بر سطح زندگی آنها می‌تابد.(47) نور نه تنها مایه حیات و وسیله روشنایی و بینایی است، بلکه تمام رنگ‌ها از نور است. «امروزه

توانسته‌اند در لابراتوارها به کمک وسیله‌ای بسیار پیچیده ولی استادانه، کشف کنندکه تنها تفاوت میان رنگ‌های سرخ و بنفش در تعداد امواج میکروسکوپی نور است که در ثانیه وارد چشم ما می‌شود؛ هرگاه امواج نوری آن‌قدر به هم نزدیک باشند که در یک ثانیه 756 میلیارد آن، وارد چشم ما شوند، تولید احساسی می‌نمایند که نامش را «بنفش» می‌گذاریم، برای این که امواج نور تولید احساسی در ما کنند که آن را «آبی» بگذاریم باید 55000 موج در 2/5 سانتی‌متر فضا باشد و هم‌چنین است رنگ سبز و قرمز که هر کدام باید تعداد خاصی از موج نور در 2/5 سانتیمتر فضا داشته باشد».(48) 3. عامل اصلی و اولیه پدیده‌های جوی، آفتاب است: گرمای خورشید و اختلاف درجه حرارت، سبب اختلاف فشار و وزش بادها می‌شود. باد به نوبه خود، باعث و حامل ابر می‌گردد و از ابر، باران یا برف و تگرگ به زمین می‌ریزد؛ زیرا کره زمین با گرمای فوق‌العاده استوا و سرمای شدید قطبین، که نتیجه طرز خاص تابش آفتاب بر اثر تمایل محور زمین نسبت به سطح مدار آن است، مظهر یک اختلاف درجه حرارت دایم و محل اختلاف فشار و ایجاد بادهای دامنه‌دار منظم می‌باشد.(49) باد نه تنها به نوبه خود حامل ابر و ابر مبدأ باران و تگرگ می‌شود، بلکه تلقیح بسیاری از نباتات و گیاهان با باد انجام می‌گیرد و ریشه همه این برکت‌ها خورشید است. 4. خورشید عامل اصلی تبخیر است. اگر آب به صورت عادلانه در سراسر زمین تقسیم نشود؛ زندگی حیوانات و گیاهان به مخاطره می‌افتد. قسمتی از این بخارها در لابه‌لای امواج هوا نقش یک وسیله آبیاری نامریی دایمی را بازی می‌کند و قسمت دیگر به صورت ابرهای باران زا آشکار می‌گردد. اگر درجه رطوبت هوا از میزان معینی، پایین آید، پوست بدن ما می‌خشکد، برگ‌های درختان پژمرده شده از بین می‌روند و تنفس مشکل می‌شود و بسیاری از مسائل دیگر پدید می‌آید. آفتاب نه تنها عمل تبخیر را انجام می‌دهد، بلکه تصفیه آب دریاها نیز به وسیله آن انجام می‌گیرد؛ زیرا آب دریاها آمیخته با املاح زیادی است که برای انسان و حیوان قابل شرب نیست، ولی همین املاح در پرتو تبخیر، تصفیه شده و آب از هر نظر، قابل استفاده می‌شود.(50) 5. نور آفتاب به خاطر داشتن اشعه ماورای بنفش نقش بهداشتی و درمانی فوق‌العاده مهمی در زندگی و حیات دارد. راستی اگر آفتاب از انجام این نقش مهم خود سرباز می‌زد چه می‌شد؟ هیچ! دنیا، به بیمارستانی بزرگ تبدیل می‌گردید که در میان آن موجوداتی ناتوان و بیمارگونه در میان مرگ و زندگی دست و پا می‌زدند.(51) این همه لطف و محبت، این همه نعمت و برکت، اگر چه به ظاهر مربوط به خورشید است؛ ولی مشعل فروزان منظومه ما، کوچک‌ترین شعور و ادراک حسی ندارد، تا خود را در مسیر خدمت بشر قرار دهد، بلکه این مواهب همگی از آن خداست که این منبع

نور و حرارت را برای زندگی بشر رام و تسخیر نموده است چنان‌که می‌فرماید: «وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ...». تسخیر ماه 2. «... وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالقَمَر؛ آفتاب و ماه را مسخر (شما) ساخت». نزدیک‌ترین همسایه کره زمین، ماه است که با زمین تقریباً 390000 کیلومتر فاصله دارد. ماه در آسمان تقریباً به بزرگی خورشید دیده می‌شود؛ زیرا به مراتب از خورشید به ما، نزدیک‌تر است. ماه حتی به بزرگی زمین هم نیست. اگر زمین میان تهی بود پنجاه ماه را در خود جای می‌داد و در خورشید پنجاه میلیون ماه جا می‌گیرد. ماه ذاتاً فاقد نور است و اگر خورشید بر آن نتابد از خود روشنی ندارد و شاید از این جهت که نور ماه مربوط به خورشید است، قرآن خورشید را به «ضیاء» و یا «سراج» و قمر را به «نور» توصیف فرموده است، آن‌جا که می‌فرماید: «... جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَآءاً وَ الْقَمَرَ نُوراً...؛(52) اوست خدایی که خورشید را درخشان و ماه را روشن گردانید». و در آیه دیگر می‌فرماید: «... وَ جَعَلَ فيهَا سِراجَاً وَ قَمَراً مُنِيراً...؛(53) خدایی که در آسمان‌ها چراغ روشن و ماه نورافشان آفرید». هنگامی که دانشمندان نخستین بار با تلسکوپ ماه را تماشا کردند؛ دشت‌های آن را دریایی پنداشتند و به آنها نام‌هایی دادند، در صورتی که در ماه ما جز سنگ چیز دیدنی دیگری وجود ندارد.ماه نیز مانند زمین، شب و روز دارد، ولی طول هر یک از روز و شب آن نزدیک دو هفته زمین است. وزن هر کس در ماه، یک ششم وزن او در زمین است. مثلا موجود 42کیلوگرمی در زمین در ماه 7 کیلو گرم وزن دارد. اکنون در این‌جا به برخی از آثار بارز ماه در زندگی بشر اشاره می‌نماییم: 1. یک تاریخ صددرصد طبیعی و عمومی. می‌دانیم که شکل ماه از شبی به شب دیگر تغییر می‌کند؛ یک شب به شکل هلال باریکی است و آن شب، اول ماه است؛ چند شب بعد نیمی از قرص ماه (تربیع اول) روشن دیده می‌شود، حدود یک هفته پس از آن ماه تمام است و به شکل دایره تمام روشن دیده می‌شود؛ این ماه را «بدر» یا ماه شب چهارده می‌نامند، پس از آن، شب به شب، کوچک‌تر می‌شود تا دوباره به صورت نیم ماه (تربیع آخر) در آید آن‌گاه باز هم باریک‌تر می‌شود و در مدت یک یا دو شب اصلا دیده نمی‌شود پس از آن بار دیگر ماه نو یا هلال پدیدار می‌گردد. البته ماه واقعاً تغییر شکل نمی‌دهد.(54) بلکه سمتی که رو به خورشید است همیشه روشن و طرف دیگر تاریک است. از آن‌جا که ماه در ظرف 29 روز و 12 ساعت یک مرتبه به دور زمین می‌گردد؛ گاهی تمام سطحی را که رو به خورشید است می‌بینیم و این هنگامی است که ما میان ماه و خورشید قرار گیریم و در غیر این صورت فقط قسمتی از ماه که رو به زمین است، روشن می‌شود. بنابراین، گردش ماه به دور زمین در ظرف مدت مزبور تقویمی همگانی و جهانی است که همه افراد می‌توانند خطوط این تقویم را بخوانند(55) و به‌سان ماه‌های شمسی نیست که

آشنایی به آنها از آنِ دانشمندان نجومی می‌باشد؛ زیرا تنها از راه رصدهای نجومی می‌توان تعیین نمود که خورشید در کدام برج و به عبارت صحیح‌تر، در نظر ما خاکیان، در مقابل کدام برج هست. ماه نه تنها تقویمی طبیعیِ «ماه شمار» است، بلکه می‌توان از آن به عنوان یک عامل «روز شمار» و این‌که امروز چه روزی از ماه است، استفاده نمود؛ زیرا «براثر تغییر وضع مقابله زمین و ماه و خورشید، قیافه ماه هر شب در آسمان به‌گونه خاصی، غیر از شب قبل یا بعد است به‌طوری که دو شب در تمام ماه، وضع و قیافه آن در آسمان یک سان نیست. حتی نیمه دوم ماه، هرگز تکرار مناظر نیمه اول نیست؛ زیرا طرف ناقص ماه در نیمه اول، با طرف ناقص در نیمه دوم فرق دارد؛ در نیمه اول طرفی به سمت غرب قرار دارد کامل و طرفی که رو به سمت شرق است ناقص است، ولی در نیمه دوم ماه، مطلب به عکس است. به عبارت دیگر، نوک‌های هلال در آغاز ماه، به سمت شرق است، در حالی‌که نوک‌های آن در اواخر ماه به سمت غرب می‌باشد. به این ترتیب می‌توان از شکل‌ماه (بااین تغییرات تدریجی) به عنوانِ یک «روز شمار» استفاده کرد و بادقت می‌توان روزهای ماه را دقیقاً یا لااقل به طور تقریب از شکل ماه به دست‌آورد».(56) از این نظر می‌توان گفت بشر به ماه و سال قمری جلوتر از سال و ماه شمسی توجه پیدا کرده و دومی زاییده تمدن است و بشر پس از پیدایش نجوم و رصدخانه، به آنها دست یافته است. 2. سمت نما و چراغ شب. درست است که ماه در حرکت انتقالی خود به دور زمین مانند سیارات و ثوابت دیگر، از سمت مغرب به مشرق متوجه می‌گردد، ولی بر اثر حرکت وضعی زمین، آن چه حس می‌کنیم این است که ماه از سمت مشرق طلوع و در مغرب غروب می‌نماید. بنابر این طلوع و غروب ماه می‌تواند سمت نمای کامل و برای گروهی راهنما باشد. این نه تنها خصیصه ماه است، بلکه نوع ستارگان دارای چنین خصیصه‌ای‌اند، چنان که می‌فرماید: «وَ عَلاماتٍ وَ بَالنَّجْمِ هُمْ یَهْتَدُونَ؛(57) با علایم و ستارگان پی به مقصد می‌برند». گذشته از این که چهره نورانی ماه در شب‌ها، خیال پرور و شاعرانه و برای گروهی الهام بخش است، ماه با نور ملایم و کم رنگ خود، سالیان درازی است به جامعه بشری خدمت کرده، سطح زمین را شب‌ها روشن می‌سازد. با این که بشر با استخراج نفت و گاز، و تسخیر نیروی برق، از نیاز خود به نور ماه در شب‌ها کاسته است، ولی در سفرهای طولانی، مانند مسافرت‌های دریایی و جهانگردی، ماه بزرگ‌ترین خدمت را به مسافران انجام می‌دهد. 3. عامل مهم آبیاری. یکی از خدمات ارزنده ماه به بشر، همان جزر و مدی است که در هر 24ساعت، دوبار در دریاها انجام می‌گیرد؛ جزر و مد دریاها در پاره‌ای از نقاط تا 60پا می‌رسد و حتی قشر خاکی زمین هر روز دو مرتبه بر اثر جاذبه ماه به قدر چند اینچ کشیده

می‌شود. همه این اتفاقات به‌طوری منظم و آرام رخ می‌دهد که ما هرگز متوجه قدرت قاهر و عظیمی که آب دریاها را این‌قدر بالا می‌برد و حتی سطح زمین را با همه سختی و صلابت آن خم می‌کند، نمی‌شویم. جالب توجه این است که فاصله ماه با زمین - همان‌طور که گفته شد - 390/000 کیلومتر است و اگر این فاصله به اندازه نصف آن و یا کمتر بود، ارتفاع جزر و مد به‌قدری زیاد می‌شد که همه دشت‌های پنج قاره زمین را روزی دوبار آب فرامی‌گرفت و فشار آب در هر نوبت به قدری شدید می‌شد که کوه‌ها را به زودی می‌شست.(58) فایده جزر و مد آب دریاها این است که بر اثر بالا آمدن آب دریاها، آب‌های رودخانه‌ها را که به دریا می‌ریزند، به عقب رانده و طبعاً آب رودخانه‌ها تا شعاع وسیعی چندین متر بالا می‌آیند و کاملا بر بسیاری از زمین‌های مجاور رودخانه که در حال عادی آب بر آنها نمی‌نشیند، مسلط می‌شود. اکنون در خوزستان و عراق و مناطق دیگر، بسیاری از نخلستان‌ها و باغ‌ها از طریق جزر و مد آبیاری می‌شوند و همه نهرهای بزرگی که کنار رودخانه عظیم کنده شده‌اند بر اثر بالا آمدن آب دریا و رودخانه پر از آب شده و شعاع وسیعی را پر از آب شیرین می‌کند، بدون این که هزینه‌ای برای صاحب باغ و نخل به‌بارآورد. حرکات مختلف ماه ماه علاوه بر حرکت به دور خود، یک حرکت انتقالی به دور زمین در مدت 29روز و 12 ساعت دارد و در ضمن حرکت به دور خود، به دور خورشید نیز می‌چرخد و در حرکت دسته جمعی با مرکز منظومه و سیارات دیگر، هماهنگی دارد و در هر ثانیه مانند سایر اعضای این کاروان، نوزده کیلومتر و نیم به سوی شمال رهسپار است. جمله «كُلٌّ يَجْرِی لِاَجَلٍ مُسَمًّی» اشاره به این حرکات مختلفی است که خورشید و ماه دارد و بسیاری از این حرکات در روز نزول قرآن برای بشر مجهول بود و پس از قرن‌ها سر پنجه علم، پرده از روی آنها بر داشته است. ولی احتمال دارد این جمله، به محدود بودن عمر این دو جرم آسمانی اشاره داشته باشد که در بخش بعد به توضیح آن می‌پردازیم. حرکات محدود کرات آسمانی 2. «... كُلٌّ يَجْرِی لِأَجَلٍ مُسَمًّی؛ هر یک از اینها (خورشید و ماه) تا مدت معینی به حرکت خود ادامه می‌دهند». یکی از معارف عقلی قرآن که بارها روی آن تکیه و با عبارات لطیف و شیرین بیان شده، این است که نظام شمسی ما، بلکه مجموع نظامات مادی، به تدریج افسرده و کم فروغ گردیده، سر انجام نابود خواهند شد و بقا و ابدیت فقط از آن پروردگار جهان است. قرآن چهارده قرن پیش، خبر داده است روزی فرا می‌رسد که شمع بزم انسان به خاموشی می‌گراید و ستارگان پراکنده و محو خواهند شد، آن جا که می‌فرماید: «إِذَاالشَّمْسُ كُوِّرَتْ وَ إِذَالنُّجُومُ انْكَدَرَتْ؛(59) هنگامی که خورشید پیچیده شود و ستارگان تیره و تار گردند». در آیه دیگر می‌فرماید: «فَإِذَاالنُّجُومُ طُمِسَتْ؛(60) هنگامی که ستارگان محو شوند.»

هر گاه آیات مرَبوط به قیامت را مورد بررسی قرار دهیم به خوبی معلوم می‌شود که سر نوشت منظومه شمسی ما چیست؟ قرآن از سرنوشت آن‌چنین خبر می‌دهد: «یَوْمَ تُبَدَّلُ الأرْضُ غَیْرَالأَرْضِ وَ السَّمواتُ وَ بَرَزُواللّٰهِ الواحِدِ القَهَّارِ؛(61) روزی که زمین و آسمان‌ها دگر گون شوند و مردم در پیشگاه خدای یگانه و قادر حاضر گردند». «یَسْئَلُ أَیَّانَ یَوْمُ الْقِیامَة فَإِذا بَرِقَ الْبَصَرُ وَ خَسَفَ الْقَمَرُ وَ جُمِعَ الْشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ یَقُولُ‌الْإِنْسانُ یَوْمَئَذٍ أَیْنَ الْمَفَرُّ؛(62) می‌پرسد، روز رستاخیز کی می‌رسد (بگو:) هنگامی که دیده خیره شود و ماه بگیرد و خورشید و ماه جمع شوند، آن روز انسان می‌گوید: گریزگاه کجاست؟». حافظ این نظام، همان جاذبه عمومی است. تأثیر شگفت‌انگیز این نیرو در این است که مانند رشته‌ای بسیار محکم همه اجزای این جهان را از اتم گرفته تا ستاره به یکدیگر پیوند می‌دهد و حرکات آنها را کنترل می‌کند، در نتیجه یک نظم عمومی در سراسر جهان بر قرار می‌شود، هنگامی که پیوند جاذبه قطع گردید آن وقت ستارگان مانند دانه‌های یک گردن بند که رشته آنها گسسته باشد، حیران و سر گردان شده پا به فرار خواهند گذارد(63). امروز بر اثر پیشرفت فن «طبایع النجوم»(64) و بررسی زیاد در ماهیت ستاره‌ها و ترکیب و درجه حرارت آنها، روشن گردیده است که خورشید ما کره‌ای مشتعل و سوزانی است که هر روز مقدار 350/000 میلیون تن از حجم خود را تبدیل به انرژی و حرارت می‌کند و بد نیست بدانیم که برای به دست آوردن حرارتی که خورشید در یک دقیقه مصرف می‌کند لازم است 679 میلیون میلیارد تن زغال سنگ سوزانده شود.(65) به‌طور مسلم، همان‌طور که مشاهدات فیزیکی آن را تأیید می‌کنند روزی فرامی‌رسد که حرارت خورشید سپری گردد و حرارت تمام اجسام مساوی و برابر شود؛ زیرا به حکم قانون دوم «ترمودینامیک» هر روز قسمتی از نیروی قابل استفاده، به نیروی غیر قابل استفاده تبدیل می‌گردد و هیچ‌گاه نیروی غیر قابل استفاده به نیروی قابل استفاده تبدیل نمی‌شود. خلاصه، جهان رو به وضعی است که در آن تمام اجسام به درجه پست‌مشابهی می‌رسند و دیگر انرژی قابل مصرف پیدا نمی‌شود و زندگی غیرقابل امکان می‌گردد و این همان قانون معروف علمی است که می‌گویند«انتروپی» و حالت یک نواختی و پیری جهان رو به تزاید است. دراین‌هنگام پیوند موجودات (جاذبه) از بین رفته و گرما در تمام جهان‌یک‌سان و روز افسردگی و خاموشی مطلق و بر چیده شدن زندگی آغازمی‌شود، خورشید و ماه از حرکت در مدار معین باز می‌مانند و روی همین‌جهت، قرآن حرکت عمومی ماه و خورشید و همه کرات آسمانی رامحدود به «اصل معین» نموده آن جا که می‌فرماید: «کُلٌ یَجْری لِأَجَلٍ مُسَمًّی». پایان‌پذیری حرکات کرات این آیه بر خلاف اندیشه‌های 66) رایج زمان نزول و قرآن، که فلک و آن چه را در آن جای گرفته بود، ابدی و غیر

قابل زوال می‌پنداشتند، حرکت ماه و خورشید و حرکت هر آن چه در آسمان‌هاست 67) را به مدت معینی محدود می‌نماید و از آن مدت، با «اجل مسمی» تعبیر می‌آورد. پیش از آن که درباره محدود بودن این حرکات سخن بگوییم لازم است درباره «اجل مسمی» از نظر قرآن، توضیحاتی بدهیم: 1 - «اجل» در لغت عرب، به معنای مدتی است که برای انجام عمل و یا قراردادی تعیین می‌نمایند. گاهی این لفظ در خود مجموع مدت به کار می‌رود؛ مانند: «... أَیَّمَا الْأَجَلَیْنِ قَضَیْتُ فَلاعُدْوانَ عَلَیَّ...؛(68) هر یک از این دو مدت را به سر ببرم نباید تجاوزی بر من شود». گاهی به معنای پایان مدت می‌آید؛ مانند: «مَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَأَتٍ...؛(69) هر کس لقای خداوند را آرزو می‌نماید، اجل خداوند فرا می‌رسد». از آن جا که در آیه مورد بحث، «اجل» با لفظ «مسمی» همراه آمده است مقصود پایان مدت خواهد بود. 2 - اجل معین، اجلی است که عمر طبیعی را با ملاحظه سایر عوامل، در حدّ معینی مشخص کرده و آن را از هر نظر محدود و معین می‌سازد. بنابر این هر موجودی از نظر استعداد، یک اجل طبیعی دارد، ولی رسیدن به آن قطعی نیست و از نظر بر خورد با موانع، اجل محدود و معینی دارد که قابل تغییر و تبدیل نیست. چه‌بسا قیافه ظاهری یک فرد حاکی از عمر طولانی اوست، ولی با در نظر گرفتن عواملی که بر سر راه عمر او پدید خواهد آمد، عمری کوتاه‌تر از آن خواهد داشت و آیه زیر به این نکته اشاره می‌نماید: «إِذا جآءَ أَجَلُهُمْ فَلایَسْتَأْخِرُونَ ساعَةً وَ لَا یَسْتَقْدِمُونَ...؛(70) هنگامی که اجل آنان فرا رسد نه لحظه‌ای تأخیر می‌کنند و نه لحظه‌ای پیش می‌روند». اطلاع از یک چنین «اجل» که حقیقت آن آگاهی از عمر دقیق هر موجودی‌بادر نظر گرفتن شرایط و موانع و تصادف‌های غیر قابل پیش‌بینی‌است، مخصوص خداوند است؛ زیرا تمام موجودات جهان در اثر یک‌پارچگی و پیوستگی، در یکدیگر تأثیر دارند، حتی نسیمی که در یک‌منطقه‌می‌وزد، با اوضاع و روی‌دادهای دورترین نقطه، وابستگی مستقیم‌دارد. روی این نظر، تحدید عمر موجودی، فرع این است که انسان از اوضاع و حوادث بی نهایت جهان، که در عمر آن موجود دخالت مستقیم دارد اطلاع داشته باشد و یک چنین اطلاع که در حقیقت احاطه‌ای علمی بر مجموع عوالم‌هستی است، جز برای خدا میسر نیست از این جهت می‌فرماید: «وَ اَجَلٍ مُسَمًّی عِنْدَهْ». ولی اختصاص چنین علمی به آفریدگار جهان، مانع از آن نیست که خدا گروهی از بندگان مخصوص خویش را از «اجل معین» خود آنها و یا دیگران آگاه سازد و آگاه ساختن آنان از چنین اجل، با اختصاص علم آن به خدا منافاتی ندارد؛ زیرا علمی که اختصاص به خدا دارد، علم لدنی و ذاتی و غیراکتسابی است و هرگز چنین علمی در نزد افراد دیگر یافت نمی‌شود؛ آن‌چه دیگران دارند، تنهاعلم اکتسابی محدود است که نمی‌تواند با علم نخستِ، معادل و هم سنگ گردد.

تدبیر جهان خلقت با خداست 2. «... یُدَبِّرُ الْأمْرَ یُفَصِّلُ الْایاتِ لَعَلَّکُمْ بِلِقاءِرَبِّکُمْ تُوقِنُونَ؛ امور جهان آفرینش را تدبیر می‌کند و آیات خود را برای شما تشریح می‌نماید تا شما برای (رستاخیز) و لقای پروردگار خود یقین پیدا کنید». این بخش از آخرین قسمت آیه است و در این قسمت روی دو مطلب تکیه شده است: 1. تدبیر جهان آفرینش از آن خداست. 2. هدف از تشریح آیات خلقت، توجه دادن مردم به روز رستاخیز است. درباره قسمت نخست، نظر قرآن این است که تدبیر جهان خلقت از آن خداست. گاهی این مطلب را با جمله «یُدَبِّرُ الْأَمْرَ؛(71) تدبیر امور خلقت با اوست» بیان می‌نماید و گاهی با جمله «لَهُ مُلْکُ السَّمواتِ وَ الْأَرْضِ یُحْیی وَ یُمِیتُ وُ هُوَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ؛(72) حکومت آسمان‌ها و زمین در دست او (خداوند) است. زنده می‌کند و می‌میراند و بر همه اشیا قادر است» به مسأله تدبیر اشاره می‌کند. ظاهر این آیات که تدبیر جهان خلقت را به خدا نسبت می‌دهد، روشن است ولی کنه و حقیقت آن شاید برای گروهی مبهم و نامفهوم باشد. گروهی تصور کرده‌اند که هدف از این آیات این است که فاعل مستقیم و بلاواسطه همه روی‌دادهای طبیعی خود خداست و خدا به‌طور مستقیم و بدون وساطت اسباب و علل، آنها را ایجاد می‌کند. بنابر این، نزول برف و باران، شکفتن درختان، گردش مهر و ماه، وزش بادها، پدید آمدن طوفان‌ها و زمین لرزه‌ها و... همگی فعل و اثر مستقیم خود خداست و هیچ نوع علت و سبب طبیعی در پدید آمدن این حوادث در کار نیست. روی این نظر، خداوند جانشین علل و اسباب طبیعی است. اعتقاد به چنین خدایی که همه کارها را به‌طور مستقیم خود او انجام می‌دهد، ما را از اثبات هر نوع علت طبیعی و سبب مادی بی نیاز می‌سازد. در میان فلاسفه و متکلمین جز اشاعره کسی چنین عقیده‌ای ندارد. آنان منکر و نفی کننده هر نوع سبب مادی بوده و پدیده گرمی به دنبال آتش را اثر بلاواسطه فعل خدا می‌دانند و آتش را کوچک‌ترین دخالتی در آن نمی‌دهند جز این که می‌گویند عادت الهی بر این جاری شده که پس از پدیده آتش، حرارت به وجود آید نه این که آتش در آن دخالتی دارد. انکار تأثیر هر نوع سبب مادی، گذشته از این که مخالف وجدان و صریح آیات قرآن می‌باشد(73) موجب آن است که گروهی از مادی‌ها آن را دستاویز قرار داده و به خدا پرستان چنین حمله کنند که، اعتقاد به خدا مولود جهل ونادانی بشر به علل طبیعی است. بشر روزی که روابط علل و معلولات طبیعی را کشف نکرده بود فوراً دست به دامن اوهام زده و برای حوادث جهان علت‌های غیر مادی در عالم پندار خود می‌ساخت؛ ولی اکنون که روابط موجودات جهان، یکی پس از دیگری کشف شده و قوای غیبی جای خود را به قوانین علمی داده‌اند، عقیده به مبدأ، کم فروغ‌تر گردیده است.(74) ناگفته پیداست چنین طرز تفکری که مادی‌ها به خدا پرستان نسبت

می‌دهند افترایی است که کتاب آسمانی مسلمانان و فلسفه اسلامی و کتاب‌های علوم طبیعی آنان، بر خلاف آن گواهی می‌دهند و اگر چند نفر انگشت شمار، روی اشتباه به آن گرایش پیدا نموده‌اند، هرگز نمی‌توان آن را به حساب خدا پرستان جهان گذارد. البته باید توجه داشت که اعتماد به تأثیر علل طبیعی در میان موجودات جهان و این که هر پدیده طبیعی یک علت مادی دارد و جهان آفرینش به هم پیوسته و متصل و مملو از علت‌ها و معلول‌های مادی است، هرگز مانع از آن نیست که حافظ و نگهبان دستگاه آفرینش، پدید آرنده این کیان، قدرت و توانایی بخش جهان هستی، خدا باشد که حکومت مطلقه خلقت در دست اوست و لذا در آیه مورد بحث پس از بیان مظاهر قدرت آفرینش در آسمان‌ها و گردش اجرام آسمانی می‌فرماید: «یُدَبِّرُالْأَمْرَ». به عبارت روشن‌تر یک فرد الهی در عین این که به تمام قوانین علمی که در علوم طبیعی به رسمیت شناخته شده، ایمان دارد، به این حقیقت نیز ایمان راسخ دارد که جهان ماده با این قوانین و خصوصیات، با این اسباب و علل، منتهی به آفریدگاری می‌گردد که تنظیم کننده این جهان و پدید آرنده این اسباب و مسببات است و تمام مظاهر هستی از علل و معلولات طبیعی از او الهام گرفته و طبق مشیت و اراده او انجام وظیفه می‌کنند؛ او هر چه را که اراده کند با آفریدن علت مادی آن، به آن جامه عمل می‌پوشاند و هرگز منافات ندارد که مدبر جهان خدا باشد و در عین حال، عوامل طبیعی نیز در تدبیر جهان به فرمان خدا مؤثر گردند؛ زیرا عوامل طبیعی، فعل خدا و وسیله‌ای هستند که به امر خدا کار می‌کنند. هر گاه کسی آشنایی مختصری با قرآن داشته باشد، می‌داند که قرآن گاهی پدیده‌ای را به خدا نسبت می‌دهد و در جای دیگر همان «پدیده» را به فرشتگان که مأموران خدایند، منسوب می‌داند؛ مثلا در جایی می‌فرماید: «اَللَّهُ یَتَوَ فَّی الْأَنفُسَ حِینَ مَوْتِهَا...؛(75) خدا جان‌ها را موقع مرگ اخذ می‌کند و می‌گیرد». در این آیه، گیرنده جان را - که خود پدیده‌ای است - فعل خود خدا دانسته و به او نسبت داده و در آیه دیگر، همین پدیده را به فرشتگان نسبت داده است. چنان که می‌فرماید: «قُلْ یَتَوفَّاکُمْ مَلَکُ الْمَوْتِ الَّذِی وُکِّلَ بِکُمْ...؛(76) بگو: شما را فرشته مرگ که مأمور گرفتن جان‌های شماست می‌میراند». این نوع اختلاف در نسبت، در قرآن مجید فراوان است و راه جمع آن، همان است که بیان گردید. در حقیقت مجموع نظامات گیتی، با تمام علل و معالیل خود، فعل خدا و مظهر اراده حکیمانه اوست. هدف از تشریح آیات چیست؟ دومین قسمت از این بخش، جمله «یُفَصِّلُ الایاتِ» است. نخست باید توجه نمود که مقصود از «آیات» آیه‌های قرآنی و یا عموم آن‌چه در کتب دیگر آسمانی وارد شده است نیست، بلکه مقصود همان آیات تکوینی خلقت از قبیل بر افراشتن آسمان‌ها، استیلای بر عرش قدرت، رام ساختن آفتاب و ماه، گردش محدود اجرام آسمانی

است، که پیش از این جمله، در همین آیه بیان شده‌اند. به عبارت دیگر، مقصود آیات تکوینی است نه آیات تشریعی؛ ولی مقصود از تفصیل، همان تشریح و بیان قولی و کتابی است؛ یعنی خداوند آیات و عجایب جهان آفرینش را در این‌جا بیان و تشریح می‌کند تا شما را از این رهگذر به روز رستاخیز و لقای پروردگار، مؤمن و معتقد گرداند. چگونه این آیات ما را به روز رستاخیز راهنمایی می‌کنند؟ این مطلب را با دو راه می‌توان بیان نمود: 1. هر گاه این کاخ بی‌ستون و گردش ماه و مهر، برای هدفی آفریده شده‌اند و هدف و یا یکی از اهداف خلقت، امکان استقرار حیات انسان در روی زمین باشد، در این صورت خلقت انسان نیز باید دارای هدفی باشد، زیرا چگونه می‌توان تصور کرد که خداوند حکیم، جهان را برای انسان آفریده باشد، ولی در خلقت انسان هدفی وجود نداشته باشد. از این جهت، خداوند پس از بیان و تشریح شگفتی‌های کاخ خلقت، چنین نتیجه می‌گیرد: «یُفَصِّلُ الایاتِ لَعَلَّکُمْ بِلِقاءِ رَبِّکُمْ تُوقِنُونَ؛ ما با بیان و تشریح رموز خلقت، می‌خواهیم شما را به روز رستاخیز - که روز تحقق هدف از خلقت انسان است - مؤمن و معتقد سازیم». 2. تفکر و اندیشه در این نظام شگفت‌انگیز، هر نوع شک و تردید را در امکان زنده کردن مردگان بر طرف می‌سازد؛ زیرا خدایی که نمونه قدرت او کاخ عظیم بی‌ستون و تسخیر ماه و مهر است و همواره بر عرش قدرت استیلا دارد، بدون تردید می‌تواند مردگان را زنده نماید. در برخی از آیات به این طرز استدلال تصریح شده است چنان که می‌فرماید: «لَخَلْقُ السَّمواتِ وَ الْأَرْضِ أَکْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لَایَعْلَمُونَ؛(77) خلقت آسمان‌ها و زمین از خلقت مردم مهم‌تر است؛ ولی بیشتر مردم از آن خبر ندارند». پی‌نوشتها: 1. --

منظور از «کتاب» در این آیه، قرآن است و «الف و لام» اشاره به معهود بودن آن است؛ یعنی این آیات، کتاب معهود است که در انجیل و تورات به نزول آن نوید داده شده است و یا آیات آن، کتابی است که پیامبر اسلام مدعی نزول آن می‌باشد و روی همین دو جهت، لفظ «کتاب»، به صورت معرفه «الکتاب» آورده شده است و مفاد آیه این است: آن‌چه در این سوره بیان شده از آیات آن کتاب با عظمت است. سپس برای این‌که درباره آیه‌های سوره‌های دیگر، تصور دیگری نشود، با جمله «وَالَّذی أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ الْحَقُّ» هر نوع احتمال تبعیض در عظمت را نفی نموده و همگی را حق و ثابت خوانده است. گواه بر این‌که منظور از کتاب، قرآن است، همان آیات مشابهی است که همه مفسران آن را بر قرآن تطبیق نموده‌اند؛ مانند آیه‌های «الر تِلْکَ آیَاتُ الْکِتَابِ الْحَکِیمِ»- یونس(10) آیه 1. «الر تِلْکَ آیَاتُ الْکِتَابِ الْمُبین»- یوسف(12) آیه 1. «طسم تِلْکَ آیَاتُ الْکِتَابِ الْمُبین»- قصص(28) آیه 1 - 2. و در برخی از تفاسیر مانند

(المیزَان، ج 11، ص 314) نظر داده‌اند که ممکن است مقصود از «الکتاب» کتاب آفرینش و نسخه هستی باشد، به گواه این‌که در آیه دوم، از اسرار و رموز هستی بحث شده و منظور از جمله «والّذی أُنْزِلَ إلَیْکَ مِنْ ربِّکَ الْحقُّ» همان کتاب تشریعی است و قرآن؛ و این نظر در المیزان تا حدی ستوده شده است. 2. تاریخ علوم، ص 188. 3. قرآن و آخرین پیامبر، ص 168. 4. یکی همین سوره و دیگری لقمان(31) آیه 10. 5. تبیان، ج 6، ص 213. 6. برهان، ج 3، ص 278. 7. سفینة البحار، ج 2، ص 574، ماده «نجم». قریب به همین در مجمع‌البحرین وارده شده است و به جای جمله «عمود من نور»، «عمودین من نور» است. ممکن است منظور از عمودین (دو ستون) همان دو قانون نیروی جاذبه و گریز از مرکز باشد. مجمع البحرین، ماده «کوکب»، ص 132. 8. فاطر (35) آیه 41. 9. نهج‌البلاغه، خ 228. 10. المیزان، ج 8، ص 165 - 166. 11. یکی از مشکلات هر زبان و به خصوص زبان عربی که مملو از مجاز و کنایه است شناسایی ریشه معانی مختلف یک لفظ است. چه بسا یک فرد غیر وارد، در آغاز کار تصور می‌نماید که یک لفظ دارای معانی مختلف بوده و هر کدام وضع خاصی دارند، ولی پس از بررسی ریشه آنها، روشن می‌شود که لفظ مزبور یک معنا بیش نداشته و معانی دیگر از مشتقات آن هستند و به مناسبت‌هایی در آنها به کار رفته‌اند. در میان فرهنگ‌های زیادی که برای لغت عرب نوشته شده است المقاییس بهترین کتابی است که برای ریشه‌شناسی و تشخیص معانی واقعی الفاظ عرب تألیف یافته است. مؤلف آن احمد بن فارس بن زکریا از لغت‌شناسان بزرگ زبان عرب در قرن چهارم اسلامی بوده و در سال 395 درگذشته است. این اثر نفیس در شش جلد در مصر چاپ شده است و مطالعه آن را به کسانی که علاقه‌مندند معانی اصیل الفاظ قرآن را در روز نزول آن به دست آورند توصیه می‌نماییم و به نظر ما ریشه‌شناسی یکی از کلیدهای مهم برای فهم بسیاری از آیات قرآن است. 12. راغب، مفردات ، ص 339. راغب، معنای اصیل عرش را خانه سقف‌دار گرفته است نه خود سقف و ارتفاع، سپس با آیه «وَ هِیَ خاوِیةٌ عَلی عُرُوشِها» استدلال نموده است، ولی عبارت المقاییس دقیق‌تر است. 13. اعراف (7) آیه 137. 14. نحل(16) آیه 68. 15. بقره(2) آیه 259. 16. یوسف(12) آیه 100. 17. نمل(27) آیه 23. 18. راغب، مفردات، ص 329؛ شرح عقاید صدوق، ص 29. 19. توبه (9) آیه 19. 20. قصص(28) آیه 14. 21. مؤمنون (23) آیه 28. 22. فتح(48) آیه 29. 23. زخرف(43) آیه 13. 24. هر گاه پس از لفظ مزبور، کلمه «الی» وارد گردد، در این صورت علاوه بر تسلط، مفید معنای «انتها» نیز خواهد بود؛ مانند «ثُمَّ اسْتَوَی إِلَی السَّماءِ وَ هِیَ دُخانٌ؛ سپس تدبیر خود را متوجه آسمان نمود، در حالی که به صورت گاز بود». 25. شرح اعتقادات

صدوق، چاپ تبریز، ص 29. 26. اعراف (7) آیه 54؛ یونس (10) آیه 3؛ طه (20) آیه 5؛ فرقان (25) آیه 59؛ سجده (32) آیه 4؛ حدید (57) آیه 24. 27. آیه مورد بحث. 28. یونس(10) آیه 3. 29. رعد (13) آیه 3. 30. حدید(57) آیه 4. 31. برای آگاهی بیشتر از نظر قرآن درباره عرش و صفاتی که قرآن برای «عرش» یاد نموده است ر. ک: آیة الله جعفر سبحانی، قرآن و معارف عقلی. 32. لقمان(31) آیه 20. 33. ابراهیم(14) آیه 33. 34. ابراهیم (14) آیه 32. 35. نحل(16) آیه 14. 36. علاوه بر سوره مورد بحث ر. ک: ابراهیم(14) آیه 33؛ نحل(16) آیه 12؛ عنکبوت(29) آیه 61؛ لقمان(31) آیه 29؛ فاطر(35) آیه 13؛ زمر(39) آیه 5. 37. از جهان‌های دور، ص 229 - 294. 38. ساختمان خورشید. 39. از جهان‌های دور، ص 229. 40. نجوم برای همه، ص 1. این واحد در درجه حرارت از نام فارنهایت، فیزیک‌دان آلمانی، مبتکر این درجه بندی گرفته شده است. در سنجش فارنهایت آب در 32 درجه بالای صفر یخ می‌بندد و در 212 درجه می‌جوشد. 41. جهان‌های دور، ص 227. حدس می‌زنند که احیاناً درجه حرارت اعماق خورشید بیش از آن چیزی است که گفته شده است. 42. به عقیده برخی از دانشمندان، زمین از تشعشع کلی خورشید که در هر ثانیه چهار میلیون تن است، تنها 1800 گرم را (که در هر روز به 173 تن بالغ می‌شود) دریافت می‌کند و باقی آن به سیارات دیگر می‌رسد. 43. مرزهای نجوم، ص 203. 44. در کتاب نجوم بی‌تلسکوب (ص 55) مدت حرکت را 27 روز نوشته است و می‌گوید: لکه‌ای که شما همین حالا دیدید چند روز بعد در لبه شرقی خورشید محو می‌گردد و احتمال می‌رود که دو هفته بعد در لبه دیگر ظاهر گردد. 45. نجوم برای همه، ص 12 - 13. 46. در شب‌های صاف توده‌ای از ستارگان دیده می‌شد که به شکل خاصی دور هم قرار گرفته‌اند و ابتدا به نظر می‌رسد چند ستاره بیش نباشند... دانشمندان آنها را نام‌گذاری کرده‌اند که یکی از آنها «الجاثی علی رکبتیه» است که 36 هزار سال نوری با ما فاصله دارد که به ظاهر چند ستاره‌ای بیش نیست ولی با دوربین‌های قوی سی‌هزار ستاره تخمین زده می‌شود. 47. نگاهی به طبیعت و اسرار آن، ص 60. 48. نجوم برای همه، ص 93. 49. باد و باران، ص 26 - 30. 50. قرآن و آخرین پیامبر، ص 174. 51. همان، ص 175. 52. یونس(10) آیه 5. 53. فرقان(25) آیه 61. 54. فرهنگنامه، ماده «ماه»، ص 1297. قرآن برای توجه دادن مردم به مظاهر قدرت الهی، اختلاف وضع ماه را چنین بیان می‌فرماید: «وَالْقَمَرَ قَدَّرْناهُ مَنازِلَ حَتَّی عادَ کَاالْعُرْجُونِ الْقَدِیمِ؛ برای سیر ماه منزل‌هایی قرار دادیم و ماه پس از طی آن منازل، به صورت شاخه لاغر خشک (هلال) در می‌آید» - یس (36) آیه 39. 55. قرآن مجید به‌این موضوع در ضمن آیه‌ای تصریح کرده می‌فرماید: «یَسْئَلُونَکَ‌عَنِ الْأَ هِلَّةِ قُلْ هِیَ مَواقِیتُ لِلناس...؛ از ماه

می‌پرسند (که چرا همواره درَ اختلاف است و یک‌نواخت نیَست) بگو: اختلاف ماه برای وقت شناسی است (تا مردم به وسیله آن به ماه و روز آشنا شوند)» - بقره (2) آیه189. 56. قرآن و آخرین پیامبر، ص 177. 57. نحل (16) آیه 16. 58. راز آفرینش، ص 17. 59. تکویر (81) آیه 1 و 2. 60. مرسلات (77) آیه 8. 61. ابراهیم(14) آیه 48. 62. قیامت(75) آیات 6 - 10. 63. کامیل فلاماریون، خدا در طبیعت(با تلخیص). 64. آستروفیزیک. 65. نجوم بی‌تلسکوب، ص 77. 66. هیأت بطلمیوس بر اساس بقای افلاک و امتناع خرق و التیام استوار بود. 67. در آیه، پس از لفظ «کُلّ» ضمیری مانند «منهما» و یا «منها» مقدر است. هر گاه ضمیر مقدر پس از لفظ «کل»، لفظ «منهما» باشد در این صورت مرجع ضمیر خورشید و ماه بوده و آیه، دلیل بر محدود بودن حرکت این دو خواهد بود و اگر ضمیر مقدر «منها»باشد، مرجع ضمیر «سموات» خواهد بود که در آغاز آیه وارد شده و مقصود از محدود بودن حرکت عمومی، مجموع آن چیزی است که در عالم بالا قرار گرفته است. 68. قصص (28) آیه 28. 69. عنکبوت (29) آیه 5. 70. یونس (10) آیه 49. 71. رعد (13) آیه 2؛ سجده(32) آیه 5. 72. حدید(57) آیه 2. 73. در تفسیر آیه چهارم این سوره، مشروح این قسمت را خواهید خواند. 74. ر.ک: ژرژ پولیستر، اصول مقدماتی فلسفه؛ تقی ارانی، عرفان و اصول مادی. 75. زمر (39) آیه 42. 76. سجده (32) آیه 11. 77. غافر (40) آیه 57.

آیات چهارگانه الهی 3. «وَ هُوَ الَّذِی مَدَّ الْأَرْضَ وَ جَعَلَ فِیهَا رَوَاسِیَ وَ أَنْهَاراً وَ مِنْ کُلِّ الثَّمَراتِ جَعَلَ فِیهَا زَوْجَیْنِ اثْنَیْنِ یُغْشِی اللَّیْلَ النَّهَارَ إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ؛ اوست که به زمین کشش و گسترش بخشید و در آن کوه‌ها و جوی‌ها قرار داد و از همه میوه‌ها جفت آفرید. شب و روز یکدیگر را می‌پوشانند. در این امور (که نمونه‌ای از تدبیر است) برای گروه اندیشمند آیات و نشانه‌هایی است». مقدمه در این آیه، نمونه‌های بارزی از تدبیر جهان آفرینش گفته شده است و علت یادآوری آنها، این است که در آیه پیش گفته شد که تدبیر و اداره نظام خلقت به خدا تعلق دارد(1) و اوست که مجموعه جهان هستی را با مشیت و حکمت خود اداره می‌نماید. قرآن برای روشن نمودن گفتار پیش (تدبیر جهان آفرینش از آن خداست) نمونه‌های چشمگیری از تدبیر، بیان می‌کند تا افراد اندیشمند درباره آنها فکر کنند و به‌طور واضح دریابند که واقعاً او «مدبر الامور» است. این نمونه‌ها عبارتند از: 1. اوست که زمین را توسعه و گسترش داد. 2. اوست که در پهنه زمین، کوه‌ها و نهرها آفرید. 3. اوست که از همه نوع میوه‌ها، جفت خلق کرد. 4. اوست که شب و روز را به دنبال هم قرار می‌دهد. این آیات چهارگانه، نه تنها گواه بر وجود تدبیر در جهان هستی است، بلکه حاکی از وحدانیت و یگانگی مدبر جهان نیز هست.(2) و برای توضیح بیشتر، هریک از این امور را جداگانه مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم. توسعه و گسترش زمین طبق فرضیه جدید، سه هزار میلیون سال پیش، خورشید و ستاره دیگری سطح یکدیگر را خراش داده یا از پهلوی هم با سرعت هزاران کیلومتر در ثانیه رد شده‌اند و انفجاری در آنها رخ داده است. این تصادف در حالت تاریکی رخ نداده است، بلکه با شعله نورانی همراه بوده است و در نتیجه این تصادف، زهره، زمین، مریخ و سیارات دیگر پدید آمده و در یکی، و احتمالاً در سه تا، از آنها زندگی نیز پیدا شده است.(3) مباحث مربوط به زمین زیاد است و درباره آنها در کتاب‌های مربوط به زمین‌شناسی و هیأت و نجوم به‌طور مشروح بحث شده است 4)؛ اما آن‌چه فعلاً برای ما مطرح می‌باشد مسأله توسعه و گسترش زمین است که نخستین جمله آیه، بر آن دلالت دارد و این توسعه و گسترش‌طوری‌است که با کروی بودن زمین منافات ندارد. توضیح این‌که، دانشمندان پس از بررسی‌های زیادی ثابت نموده‌اند که زمین ما کروی است و این موضوع را از راه‌های گوناگون تعقیب نموده و به ثبوت رسانیده‌اند. امروز اختلافات اوقات در نقاط مختلف زمین و این‌که شب و روز و صبح و ظهر نقاط خاوری با مناطق باختری کاملاً اختلاف دارد،

روشن‌ترین دلیل بر کروی بودن زمین است و اگر زمین مسطح بود، باید اختلاف اوقات وجود نداشت. در قرآن و روایات ما اشارات لطیف و زیبایی به این مطلب شده است؛ آن‌جا که می‌فرماید: «فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَ الْمَغَارِبِ...؛(5) به خدای مشرق‌ها و مغرب‌ها سوگند یاد می‌کنیم». زیرا بر فرض مسطح بودن زمین، یک مشرق و یک مغرب بیشتر وجود ندارد و بر فرض کرویت آن، هر نقطه‌ای برای نقاط شرقی‌تر، مغرب و برای نقاط غربی‌تر، مشرق است. در روایات اشارات زیادی به کروی بودن زمین شده است چنان‌که می‌فرماید: «إنما علیک مشرقک و مغربک؛(6) تو باید تابع مشرق و مغرب خود باشی». در روایات دیگر می‌فرماید: «إن الشمس تغیب عن قوم قبل مغیبها عن آخرین؛(7) آفتاب از سرزمین گروهی غروب می‌کند، پیش از آن‌که از سرزمین دیگران غروب نماید». دلیل کرویت زمین منحصر به این نیست، بلکه دلایل روشن دیگری دارد؛ مثلاً از مطالعه وضع کشتی در دریا، هنگامی که به ساحل نزدیک می‌شود پی به این مطلب می‌بریم؛ هنگامی‌که انسان از ساحل به دریا می‌نگرد، سطح دریا را صاف و بدون کوچک‌ترین ناهمواری مشاهده می‌نماید، ولی هنگامی‌که کشتی از دور پیدا می‌شود، نخست نوک پرچم، آن‌گاه همه پرچم، بعداً دکل کشتی، سپس قسمتی از آن و... آشکار می‌شود تا آن‌جا که همه کشتی، وقتی نمایان می‌گردد که کشتی مسافت بیشتری را قطع کند و به نزدیک ساحل برسد، در صورتی که اگر سطح زمین مسطح بود، باید تمام بدنه کشتی در همان لحظه نخست دیده شود. از این‌جا پی می‌بریم که زمین انحنای کروی دارد و آب‌های دریا که بر روی کره زمین قرار دارد به تبع آن، نیز کروی است. گذشته از این هنگام خسوف، کره زمین میان ماه و خورشید قرار می‌گیرد، شکل سایه زمین که بر ماه می‌افتد؛ به‌طور دایره برای همه ما مشهود می‌باشد. از چهار قرن پیش، دانشمندان، مسافرت‌های دور را از راه‌های آبی شروع کرده و سر انجام به نقطه‌ای رسیدند که مسافرت خود را از آن‌جا آغاز نموده بودند، روی این بیان هرگز نمی‌توان گفت که نخستین جمله: «هُوَ الَّذِی مَدَّ الأَرْضَ؛ اوست که زمین را امتداد داد» اشاره به مسطح بودن زمین است، بلکه همان طور که مفسرین و اهل لغت می‌گویند مقصود همان بسط و توسعه و گسترش زمین در عین کروی بودن آن است. ابن فارس در المقاییس 8) می‌نویسد: کلمه «مد» در لغت عرب یک معنا بیش ندارد و آن، همان امتداد و کشیدگی در عین پیوستگی جسم است. در این صورت هیچ مانع ندارد که، زمین در عین کروی بودن، دارای بسط و توسعه خاصی باشد که برای کشت و زرع و زندگی حیوان و انسان، کاملاً شایسته و آماده شود. در قرآن مجید، لفظ «مد» به‌طور مکرر در همان معنای توسعه و گسترش به‌طور مکرر به کار رفته‌است؛ مانند «أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّکَ کَیْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَ لَوشَآءَ لَجَعَلَهُ سَاکِناً...؛(9) آیا

ملاحظه نمی‌کنیَد که خداوند چگونه سایه موجودات را به تدریج گسترش می‌دهد و اگر می‌خواست آن را ساکن و یک نواخت قرار می‌داد». شاید مقصود از «مدّ سایه» همان اختلاف سایه اجسام است که گاهی گسترده، بعد کم‌کم ضعیف و ناپیدا می‌شود و هرگز ساکن و یک‌نواخت نمی‌گردد. بنابر این مقصود از امتداد زمین در آیه مزبور و در آیه «وَ الْأَرْضَ مَدَدْناها وَ أَلْقَيْنا فِيها رَواسِىَ»(10) همان بسط و گسترش چشمگیر زمین است که پس از آفرینش پیدا و شایسته آن شده است تا حیوان و نبات در آن زندگی کنند.(11) معنای دوم این است که احتمال دارد این جمله به کشیده شدن و گسترش تدریجی خشکی‌ها از زیر آب‌ها اشاره داشته باشد؛ زیرا پس از آن که باران‌های سیلابی، که معلول ترکیب گازهای اکسیژن و هیدروژن در جو بود فرو ریخت و تمام کره زمین را آب فرا گرفت، آب‌ها تدریجاً در نقاط پست زمین فرو نشست و نقاط مرتفع یکی پس از دیگری از آب بیرون آمد. معنای سومی نیز می‌توان برای این جمله بیان داشت و آن این‌که، مراد از کشش و گسترش زمین، افزوده شدن حجم آن بر اثر جذب سنگ‌های سرگردان و کرات کوچکی که در حوزه جاذبه آن قرار می‌گرفت، بوده باشد و این احتمال با جمله «وَ أَلْقَيْنا فِيها رَواسِىَ» - که بعداً به تفسیر آن خواهیم پرداخت - مناسبت بیشتری دارد.(12) در هر حال، جمله مورد بحث از آیه، ناظر به کرویت و یا مسطح بودن زمین نیست، بلکه مقصود از آن، همواری مخصوصی است که آن‌را برای زیست جانداران، آماده نموده است و مضمون همین جمله در سه آیه دیگر بیان شده است؛ مانند: 1 - «وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمُ الأَرْضَ بِساطاً لِتَسْلُكُواْ مِنْها سُبُلاً فِجَاجاً...؛(13) خداوند زمین را برای شما فرش کرد تا در راه‌های وسیع آن رهسپار شوید». 2 - «الَّذِى جَعَلَ لَكُمُ الأَرْضَ فِراشاً و الْسَّمَاءَ بِنَاءً...؛(14) خداوندی که زمین را فرش کرد و آسمان را برافراشت». 3 - «وَ إِلَى الأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ...؛ (15) آیا به زمین نمی‌نگرید، که چگونه گسترده شده است؟». برخی 16) آیه اخیر را گواه بر مسطح بودن زمین گرفته‌اند؛ولی از این نکته غفلت ورزیده‌اند که مسطح بودن به معنای ضد کروی، یک نوع اصطلاح هندسی است که پس از نزول قرآن پیدا شده است، مقصود از جمله «سطحت» در آیه، همان گسترش آن است و لذا مفسران عالی‌قدر آیه اخیر را چنین تفسیر می‌کنند: «کیف بسطها و وسعها...».(17) علاوه بر این، سطح داشتن زمین، مانع از کرویت آن نیست؛ زیرا هر کره‌ای برای خود سطح دارد و از این رو در هندسه کره را یکی از اقسام سطح به شمار آورده‌اند. راز آفرینش کوه‌ها و نهرها 3. «...وَ جَعَلَ فِيها رَواسِىَ وَ أَنْهاراً؛ در آن (زمین) کوه‌ها و جوی‌ها آفرید». قرآن مجید در سوره‌های متعددی درباره آفرینش کوه‌ها سخن گفته و راز خلقت و اسرار وجود آنها را با تعبیرات گوناگونی روشن ساخته است.از میان رازها، بیشتر روی استقرار و

آرامشی که در پرتو کوه‌ها نصیب ساکنان زمین شده است تکیه کرده و وجود آنها را مانع از پدید آمدن حرکات ناموزون و اضطراب و نوسان، معرفی می‌نماید و در سوره‌های متعددی 18) می‌فرماید: «وَ أَلْقیْ فِی الأَرْضِ رَوَاسِیَ أَنْ تَمِیدَبِکُمْ؛ در زمین کوه‌هایی افکند تا حرکات آن، شما را مضطرب نسازد». گاهی این حقیقت را به عبارت دیگر بیان کرده ومی‌فرماید: «وَالْجِبَالَ أَوْتاداً...؛(19) کوه‌ها را میخ‌های زمین آفریدیم». اکنون باید دید ریشه این اضطراب و نوسان چیست که وجود کوه‌ها از بروز آن جلوگیری می‌نمایند.اینک این عوامل: 1. کره زمین ما، به‌سان مهره‌ای است که چهارده حرکت بر آن وارد می‌شود؛ زمین با حرکت انتقالی سریع خود که سرعت آن در هر دقیقه 300 فرسخ و در هر ساعت 18 هزار فرسنگ است، به دور خورشید می‌گردد. از طرف دیگر، با حرکت سریع وضعی خود، که سرعت آن در خط استوا تقریباً در هر ساعت به 280 فرسنگ می‌رسد، به گرد خود می‌گردد و سرانجام شب و روز پدید می‌آیند.از طرف سوم، چون منظومه شمسی ما در هر ثانیه، 20 کیلومتر در فضا رو به مقصد نامعلومی به دنباله ستاره «وگا» حرکت می‌کند،برای این‌که کره زمین، که یکی از اعضای این کاروان است، از این غافله عقب نماند، با شیفتگی خاصی به دنبال خورشید در ضمن این مجموعه، با حرکتی سریع، که سرعت آن در هر ساعت به دو هزار و هشتصدو هشتاد کیلومتر می‌رسد، به سوی این مقصد روان و رهسپار است. به‌طور مسلم این نوع حرکات سریع زمین بالاخص حرکت وضعی آن، در تماس خود با هوای مجاور آن و در برخورد مولکول‌های هوا با سطح کره آن‌چنان حرارتی تولید می‌کند که، برای مشکل ساختن حیات در روی آن کافی می‌باشد. این مشکل در صورتی پیش می‌آید که هوای مجاور زمین، همراه خود آن حرکت نکند و بر اثر برخورد زمین با مولکول‌های هوای ساکن که همه جوانب آن را مانند پوسته پیاز فرا گرفته است، حرارت شدیدی تولید می‌شود؛ ولی اگر هوای مجاور زمین پابه‌پای خود زمین حرکت نماید، و هر دو دست به دست هم و به یک سمت در حال حرکت باشند، قطعاً چنین خطری پدید نخواهد آمد. اتفاقاً وجود کوه‌ها و پستی‌ها و بلندی‌های زمین در حرکت «هوای مجاور» همراه زمین، نقش مؤثری دارند؛ زیرا در پرتو فواصل رشته کوه‌ها و پستی و بلندی‌های آن، که قشر جامد زمین را به‌صورت سرزمین شخم شده در آورده است، هوای مجاوری که با زمین تماس دارد، در میان فواصل کوه‌ها حبس شده و پستی و بلندی‌های مختلف زمین - که حتی در برخی از نقاط به هشت کیلومتر می‌رسد - هوای چسبیده به زمین را در خود نگاه داشته است، و هنگام حرکت زمین، هوای داخل فواصل و چسبیده به آن، با آن حرکت می‌کند و هر دو در مسیر واحدی پابه‌پای یکدیگر به گردش خود ادامه می‌دهند. شاید جمله «وَ أَلْقی

فِی الأرْضِ رَواسِیَ أنْ تَمیدَبِکُمْ؛ کوه‌ها را آفرید تا شما را از حرکات ناموزون آن حفظ کند» اشاره به این راز بزرگ باشد که در سایه کوه‌ها به وجود می‌آید. 2. ممکن است این حرکات ناموزن، که کوه‌ها مانع از بروز آن هستند، معلول جاذبه نیرومند ماه باشد که می‌تواند در پوسته زمین جزر و مدی مانند جزر و مد دریاها به وجود آورد و همواره در حرکت و اضطراب باشد.ولی عامل مانع از بروز این نوع حرکات ناموزون، همان کوه‌هاست؛ زیرا کوه‌ها در حقیقت حکم یک زره محکم فولادین را دارند که دور تا دور زمین را احاطه کرده و با توجه به ارتباط و پیوندی که از زیر به‌هم دارند، یک شبکه نیرومند سرتاسری را تشکیل می‌دهند. اگر این زره محکم و این شبکه نیرومند، کره زمین را نپوشانده بود و پوسته روی زمین از یک قشر نرم و لطیفی هم‌چون خاک و شن تشکیل یافته بود؛ مسلماً به آسانی تحت تأثیر جاذبه نیرومند ماه واقع می‌شد و حرکات ناموزونی مانند جزر و مد دریاها در آن به وجود می‌آورد؛ ولی با این که قشر محکمی پوسته زمین را پوشانیده باز حرکات خفیف جزر و مد در آن پیدا می‌شود و هر بار حدود سی سانتیمتر پوسته زمین تدریجاً بالا و پایین می‌رود.(20) 3. عامل سوم این حرکات ناموزون، همان مواد مذابی است که هسته مرکزی زمین را تشکیل می‌دهد و دل زمین مملو از گازهای متراکمی است که با شدت هر چه تمام‌تر بر آن فشار می‌آورد. زلزله‌های خطرناکی که ضررهای جبران‌ناپذیری به وجود می‌آورد، به عقیده گروهی از دانشمندان نتیجه عمل حرارت و گازهای درونی است که با شدت خارج می‌شوند. در این صحنه متلاطم، یگانه عاملی که از متلاشی شدن و تفرق قطعات زمین، مانع می‌گردد، همان کوه‌ها هستند. ریشه کوه‌های سنگین که در اعماق زمین فرو رفته وقطعات زمین را در بر گرفته آنها را به هم اتصال می‌دهد - و به سان میخ‌ها - که قطعات تخته را به هم متصل می‌سازد و از جدایی جلوگیری می‌کند، قطعات زمین را از تفرق و پاشیدگی باز می‌دارد. شاید آیه «وَالْجِبالَ أَوْتَادًا؛ کوه‌ها را میخ‌های زمین قرار دادیم» اشاره به‌همین حقیقت باشد که بیان گردید. امیرمؤمنان در ستایش و بیان عظمت کاخ آفرینش چنین می‌فرماید: «ووتد بالصخور میدان أرضه؛(21) زمین را با کوه‌هایی که حکم میخ را دارند، از لرزش بازداشت». در جای دیگر می‌فرماید: «و عدل حرکاتها بالراسیات من جلامیدها؛(22) حرکات زمین را به وسیله کوه‌های استوار که از صخره‌های بزرگ تشکیل یافته‌اند، تعدیل نمود». تو گویی که کوه‌ها به سان لنگر کشتی هستند که حرکات زمین را متعادل می‌سازند. اسرار دیگر کوه‌ها راز کوه‌ها منحصر به آن چه گفته شد نیست. قرآن در ضمن آیه‌ای به دو راز بزرگ کوه‌ها اشاره نموده است: 1. سر چشمه نهرها قرآن مجید در برخی از آیات از آن جمله، آیه مورد بحث، هنگام یاد آوری آفرینش کوه‌ها، از وجود نهرها و چشمه‌های بزرگ، که یکی

از مظاهر بزرگ خلقت و نشانه وجود تدبیر در عالم آفرینش هستند، سخن می‌گوید و دلیل این که این دو (کوه‌ها و نهرها) را در کنار هم ذکر می‌کند این است که، ریشه این نهرها و شطهای عظیم وجود کوه‌هاست؛ زیرا هوا به‌طوری که می‌دانیم در قسمت ارتفاعات بسیار سرد است و برف و باران به سان یخچال‌های طبیعی در آن جا ذخیره می‌گردد و در بسیاری از فصول سال بر اثر کاهش حرارت، پوشیده از برف و یخ است و در فصل گرما که حرارت همه نقاط، نسبت به فصل زمستان تغییر می‌کند برف‌ها و یخ‌ها به تدریج آب شده و به صورت چشمه سارها جاری می‌گردند و قسمت اعظم این مایه زندگی، در سایه کوه‌ها تأمین می‌گردد.(23) 2. تصفیه آب کوه‌ها در تصفیه آب‌ها نقش «تصفیه شنی» را دارند. «تصفیه شنی» عبارت است از: عبور آب از لایه‌های شنی. لایه‌های شنی در قسمت پایین، از قلوه‌سنگ‌ها و در قسمت بالا، از ماسه‌های نرم تشکیل می‌گردند. عبور آب از طبقات مختلف کوه‌ها سبب می‌شود که باکتری‌های آب گرفته و آب از مواد خارجی تصفیه شود. قرآن مجید به این دو راز بزرگ در ضمن آیه کوتاهی اشاره نموده و می‌فرماید: «وَ جَعَلْنا فِیها رَوَاسِیَ شَامِخَاتٍ وَ اَسْقَیْناکُم مَاءً فُراتاً...؛(24) بر روی زمین کوه‌های استوار و بلند آفریدیم و برای شما آب گوارا فراهم ساختیم». جمله «رواسی شامخات؛ کوه‌های بلند» ناظر به راز اول است که کوه‌ها بر اثر سردی منطقه از جهت ارتفاع، حکم مخزن آب را دارند و جمله «...وَ اَسْقَیْنَاکُم مَّاءً فُراتاً... برای شما آب گوارا فراهم نمودیم» از آن جا که پس از بیان آفرینش کوه‌ها وارد شده، می‌رساند کوه‌ها در گوارا ساختن آب‌ها که همان تصفیه آن از مواد خارجی و باکتری‌هاست - نقش مؤثری دارند.(25) تفسیر دیگری برای آیه پس از انتشار شماره دوازدهم از سال دوازدهم مکتب اسلام، که بحث اسرار و راز کوه‌ها در آن شماره چاپ شده بود، مقاله عالمانه‌ای از یکی از خوانندگان گرامی مجله به دفتر رسید. در آن مقاله با فرمول‌های ریاضی، نقش کوه‌ها را در استقرار آرامش زمین، به گونه‌ای بس علمی ثابت کرده بود و چون سطح مقاله، بسیار بالا بود و استفاده همگانی از آن ممکن نبود، از این جهت نامه‌ای به نویسنده مقاله نوشته شد که، خلاصه و فشرده مقصود خود را، دور از فرمول‌های علمی، برای مجله بفرستند تا برای تکمیل بحث تفسیر منتشر شود. نویسنده، که حاضر به افشای نام خویش نیست، بحث زیر را، که به عنوان تکمیل بحث در این جا منعکس می‌گردد، تنظیم کرد و به دفتر مجله ارسال داشت و در شماره هشتم، سال سیزدهم چاپ گردید و ما نیز متن آن را بدون تصرف در این جا می‌آوریم: مسأله چرخ لنگر در قرآن قرآن کریم کتاب عجیبی است که تمام جوانب زندگی انسان‌ها در آن ملاحظه شده و نکته‌ای که گذشت زمان بتواند بر آن چیره شود و آن را به دست فراموشی بسپارد در آن وجود ندارد؛ زیرا صاحب

این کتاب آفریدگار انسان‌هاست. در این کتاب آسمانی برای کوه‌ها اصطلاحی به کار رفته که باید آن را معجزه‌ای بزرگ شمرد، همان گونه که سایر آیات نیز معجزه است و تمام آنها نیز بزرگند. در قرآن کوه‌ها را لنگرهایی برای زمین نام می‌برد که موجب می‌شوند زمین ساکنان خود را نلرزاند. اینک سه آیه در این مورد: 1. آیه پانزدهم سوره نحل: «در زمین لنگرها (از کوه‌ها) افکند تا شما را نلرزاند و جوی‌ها و راه‌ها، شاید هدایت یابید». 2. آیه 30 سوره انبیا: «در زمین لنگرها ایجاد کردیم که شما را نلرزاند و در آن دره‌ها و راه‌ها کردیم، شاید آنان هدایت یابند». 3. آیه 9 تا 10 سوره لقمان: «آسمان‌ها را بدون ستونی قابل رؤیت بیافرید. در زمین لنگرها از کوه‌ها انداخت که شما را نلرزاند و در آن از همه گونه جانوران پراکنده کرد و از آسمان آبی نازل کردیم و در آن همه گونه گیاه خوب برویاندیم».(26) حال بررسی کنیم که لنگر چه خواصی دارد و چگونه از لرزاندن زمین جلوگیری می‌کند.کره زمین که ما ساکنین آن به شمار می‌رویم دارای دو حرکت است: یک حرکت انتقالی به دور خورشید که از موضوع بحث ما خارج است و دیگری حرکت وضعی یا حرکت دورانی زمین به دور خود که شب و روز را به وجود می‌آورد و برای تشریح این حرکت بایستی قبلا با چند اصطلاح فیزیکی آشنا شد: 1. حرکت دورانی هر نوع حرکتی نظیر حرکت باد بزن برقی را که همواره دور یک محور می‌چرخد «حرکت دورانی» می‌نامند. چنان چه یک میله «کاموابافی» را به طور عمودی در توپی فرو برید تا از سمت دیگر خارج شود سپس دو سر میله را بین انگشتان خود قرار داده‌اید که مشابه با حرکت دورانی کره زمین است. فرض کنید به جای میله کاموا، میله بلندی وجود داشته باشد و بتوان آن را طوری از قطب شمال در زمین فرو کرد که از قطب جنوب خارج شود محل عبور چنین میله فرضی را «محور زمین» نامند. محور زمین نسبت به خورشید دارای یک زاویه 23 درجه است که همین زاویه در گردش انتقالی زمین به دور خورشید، موجب پیدایش فصول و اختلاف آن در دو نیم‌کره می‌شود. زمین در هر 24 ساعت یک بار از مغرب به مشرق دور این محور می‌چرخد، سرعت این حرکت دورانی در مدار استوا در هر ساعت 1666 کیلومتر و در هر ثانیه 461 متر است که هر چه به قطبین نزدیک شویم از مقدار آن کاسته می‌شود. 2. شتاب در حرکت دورانی اصطلاح دیگری که باید با آن آشنا شد «شتاب» یا «ضربه» است. تغییر جهت سرعت متحرک و تغییر سرعت متحرک اعم از این که کم یا اضافه شود سبب به وجود آمدن ضرباتی می‌گردد که آن را شتاب گویند و در ذیل مشروح‌تر بیان می‌شود: الف) شتاب ناشی از تغییر جهت سرعت. اتوبوسی را در نظر بگیرد که از خیابان وارد میدان فلکه مانندی می‌شود؛ همین که سمت حرکت وی تغییر کند؛ یعنی شروع به گردش دور فلکه میدان نماید، تمام

مسافرین در عرض اتوبوس به سمت راست خود پرت شده و چنان چه خود را محکم نگیرند روی مسافر سمت راستی می‌افتند. بنابر این تغییر سمت متحرک، باعث وارد شدن ضربه هایی بر متحرک می‌گردد که آن را «شتاب ناشی از تغییر جهت سرعت» نامند ولی چون این بحث مورد لزوم نیست از گفتگوی بیشتر درباره آن خودداری می‌شود (این شتاب به وجود آورنده نیروی جانب مرکز و نیروی گریز از مرکز که خنثی کننده یکدیگرند، می‌شود). ب) شتاب ناشی از تغییر سرعت. فرض کنید در اتوبوسی نشسته‌اید که با سرعت 60 کیلومتر در ساعت روی جاده مستقیمی حرکت می‌کند، ناگهان بچه یا مانع دیگری جلو اتوبوس پیدا می‌شود و راننده پا را، با قدرت روی پدال ترمز می‌کوبد تا ماشین بایستد و از حادثه جلوگیری شود، در این حال شما و سرنشینان دیگر، با شدت به سمت جلو پرتاب خواهید شد. این ضربه شدید که از کم شدن آنی سرعت یا به عبارت دیگر، تغییر سرعت در یک زمان کوتاه، به مسافرین وارد شده است در اصطلاح فیزیک «شتاب» نامیده می‌شود. اگر در همین حال مانع از جلو ماشین رد شده باشد و راننده بلافاصله دنده عوض نموده و گاز را بفشارد؛ یعنی در زمانی کوتاه بخواهد سرعت قبلی را به دست آورد باز هم همان ضربه سرنشینان را به عقب پرت خواهد نمود به‌طوری که به شدت به صندلی فشرده می‌شوند. با این که جهت این ضربه با ضربه اولی تفاوت دارد؛ ولی چون هر دو از تغییرات سرعت ناشی گشته‌اند، بنا به تعریف، شتاب نامیده می‌شوند. 3. نیروی جنبشی یا انرژی سینیتیک در مثال بالا وقتی که مانع جلو اتوبوس ظاهر شده و راننده ترمز می‌کند با این که چرخ‌ها از حرکت باز می‌مانند، لکن اتوبوس متوقف نگردیده بلکه با صدایی گوش خراش، که همگان را متوجه حادثه می‌سازد، روی زمین کشیده شده و اثر سیاهی از خود باقی می‌گذارد که معمولا افسران راهنمایی از روی آن، میزان سرعت وسیله نقلیه را تشخیص می‌دهند. نیرویی که باوجود توقف چرخ‌ها، ماشین را به جلو می‌کشاند، «نیروی جنبشی» نام دارد که هم‌زمان با حرکت اتوبوس در آن ذخیره شده و تا از بین نرود اتومبیل نمی‌ایستد، در این جا نیروی جنبشی بر خلاف میل راننده می‌خواهد از کم شدن آنی سرعت جلوگیری کرده و هم چنان ماشین را به جلو براند. در همان مثال بالا چنان‌چه قبل از توقف کامل، مانع مزبور از جلو اتوبوس رد شده و راننده بخواهد با تعویض دنده و فشردن گاز سرعت بگیرد همان نیرویی که سرنشینان را به عقب پرتاب می‌کند به تمام ذرات اتوبوس هم وارد شده و می‌خواهد ماشین را هم به عقب پرت نماید؛ یعنی می‌خواهد نگذارد سرعت اتوبوس اضافه شود. در این جا نیروی جنبش باز هم بر خلاف میل راننده از زیاد شدن آنی سرعت جلوگیری کرده و مانع افزایش سریع سرعت می‌شود. بنابر این، هر جسم اعم از این که به‌طور مستقیم

یادورانی حرکت نماید متناسب با سرعت و وزنی (جرمی) که دارد، نیرویی در آن ذخیره می‌شود که هم با افزایش سرعت و هم با کاهش سریع آن مخالفت نموده و سبب می‌شود سرعت متحرک به تدریج زیاد و یا به تدریج کم شود و این موضوع اساس چرخ لنگر را به وجود می‌آورد. 4. چرخ لنگر و فواید آن در کلیه وسایلی که حرکت دورانی متشابه دارند، چرخ سنگینی به نام «چرخ طیار» یا «چرخ لنگر» - که شکل و وزن آن با حجم دستگاه متناسب است - روی محور حرکت نصب شده که مورد استفاده آن در مثال پایین روشن می‌شود. فرض کنید شخصی می‌خواهد وارد منزلی شود و صاحب خانه موافق نیست و در نتیجه برای جلوگیری از ورود وی دست خود را به سینه‌اش گذارده و او را به سمت خارج می‌راند و شخص مزبور نیز با تمام نیروی خود مقاومت می‌کند. چنان‌چه صاحب منزل یک باره دست خود را عقب کشد، شخص متجاوز، به شدت به سمت جلو پرت شده و اگر نتواند تعادل خود را حفظ نماید به سختی به زمین خواهد خورد. عمل این شخص را «کار مقاوم» و عمل صاحب خانه را «کار محرک» نامند؛ زیرا اگر صاحب منزل قصد جلوگیری نداشته باشد این شخص بدون احتیاج به مقاومت وارد منزل می‌شود و دیگر کار مقاوم، مورد پیدا نمی‌کند (به این مثال توجه شود). موتور یک اتوبوس هم، که ناله کنان مسافران را از گردنه بالا می‌برد، مانند همان شخص در مقابل فشاری که به وی وارد می‌شود (وزن اتوبوس، وزن بار و مسافر، شیب جاده) مشغول مقاومت است و همین که به سرازیری رسید یک باره این فشار قطع شده و سرعت آن می‌خواهد اضافه شود، این عمل مانند لحظه‌ای است که دست صاحب خانه از جلو سینه متجاوز کنار می‌رود و شخص مزبور سقوط می‌کند، که در این صورت ضربه بسیار شدیدی بر قطعات موتور وارد می‌آید، لکن چرخ لنگر موتور که به انتهای میل‌لنگ نصب شده و «فلای ویل» و یا به زبان رانندگان «فراویل» نام دارد با نیروی جنبشی که در خود ذخیره کرده نمی‌گذارد این تغییر سرعت، ناگهانی انجام شود بلکه ضمن مخالفت با تغییر سرعت، اجازه می‌دهد که به تدریج دور موتور زیاد شود. نیروی احتراق بنزین در موتور و نیروی برق که موجب گردش آب میوه‌گیری و چرخ گوشت می‌شوند کار محرک، و بار و مسافر و وزن اتوبوس، میوه یا گوشتی که به داخل چرخ‌ها فرستاده می‌شوند کار مقاوم نام دارند. با شرح موارد بالا اکنون تعریف چرخ لنگر از کتب درسی: «چرخ لنگر یا چرخ طیار، چرخ سنگینی است که بر روی محور ماشین‌های با حرکت دورانی نصب می‌کنند تا سرعت ماشین را تنظیم کند. می‌دانیم برای آن که کارهای محرک و مقاوم برابر باشند، هنگامی‌که کار محرک زیادتر از کار مقاوم باشد چرخ طیار، اضافه کار را به صورت انرژی جنبشی در خود ذخیره می‌کند و هنگامی که کار مقاوم از کار محرک بیشتر شود این

انرژی ذخیره شده را پس می‌دهد و بدین ترتیب مانع از این می‌شود که سرعت ماشین تغییرات شدید پیدا کند». 5. چه عاملی موجب تغییر سرعت کره زمین و ایجاد لرزه در آن می‌شود؟ آن چه موجب تغییر سرعت زمین می‌شود؛ یعنی سرعت 461 متر را کم یا زیاد می‌سازد چیست؟ خوش‌بختانه این عامل برای انسان مجهول نیست و همگان آن را احساس نموده‌اند. این، عامل مهم طوفان‌های روی کره زمین است: در روزهای طوفانی وقتی که باد از روبه‌رو با شما مواجه می‌شود ملاحظه می‌کنید که مقاومت هوا حرکت شما را به جلو، کند نموده و مانع عبور آزاد شماست، عین همین مقاومت را طوفان در برخورد با ساختمان‌ها، درختان جنگل و کوه‌های مسیر خود به وجود آورده و در سرعت 461 متر در ثانیه زمین اخلال می‌نماید. اکنون فرض کنید در یک منطقه کوهستانی استوا، مانند کشور کنیا در آفریقا و کشور اکوادر در آمریکا جنوبی و جزیره سوماترا در مجمع الجزایر اندونزی - که کوهستان به شکل دیوارهای عظیمی در سراسر آن مناطق کشیده شده - فقط در طول پنجاه کیلومتر طوفان وحشتناک مناطق حاره شروع شود، چنان‌چه ارتفاع متوسط کوهستان در این مثال‌ها را دو کیلومتر در نظر بگیریم و سرعت باد را که گاهی تا 300 کیلومتر در ساعت می‌رسد (طوفانهای خلیج مکزیک)، تنها 200 کیلومتر فرض نماییم و جهت این طوفان از مشرق به طرف مغرب باشد 86 میلی‌متر از سرعت 461 متر در ثانیه زمین، کم می‌شود - و اگر جهت آن از مغرب به طرف مشرق، یعنی در جهت دورانی زمین باشد سرعت 461 متر در ثانیه زمین را به اندازه 86 میلی‌متر افزایش می‌دهد. با توجه به این که در هوای طوفانی گاهی سرعت شدید شده، درخت‌ها را تا نزدیک زمین خم می‌نماید و پس از چند لحظه از نیروی آن کاسته شده و مدتی رو به آرامش نسبی گذاشته و باز شدت آن به اوج خود می‌رسد، تغییر سرعت 461 متر در ثانیه زمین نیز، دستخوش همین تناوب می‌گردد، لحظه‌ای می‌خواهد سریعاً افزایش یا کاهش یافته و لحظه‌ای دیگر وضع عادی خود را باز یابد. اگر چه افزایش 86 میلی‌متر در مثال بالا به 461 متر به نظر شما قابل توجه نیست، ولی لرزش یا ضربه یا نیروی شتاب تغییر سرعت 86 میلی‌متری به اندازه انفجار ناگهانی شصت و نه میلیون عدد بمب هیدورژنی ردیف 50 مگاتن است (بمب هیدروژنی ردیف 50 مگاتنی برابر 2500 بمب اتمی است که در هیروشیمای ژاپن مصرف شد!). اگر هنگام وقوع طوفان‌های وحشتناک، زمین گرفتار این ضربه‌ها می‌شد، کلیه موجودات زنده، ساختمان‌ها، تأسیسات و آثار حیات شاید یک باره از آن ناپدید می‌گشت، لکن پروردگار مهربان برای این که بندگانش آرام روی زمین راه بروند - به تعبیر خود قرآن - کوه‌ها را با خاصیت چرخ لنگری مهمی که دارند، ضربه گیر این نیروی وحشتناک نموده است. باید دانست

که وقتی طوفان در یک منطقه کوچک زمین (نسبت به سطح کره زمین) به وجود می‌آید به‌طوری که موجب تغییراتی در سرعت زمین شود کلیه کوه‌های کره زمین که همراه زمین حرکت دورانی دارند با نیروی جنبش ذخیره شده در خود تغییرات ناگهانی سرعت را به تغییرات تدریجی سرعت تبدیل نموده و ما را از شرّ آن ضربه‌ها نجات می‌دهند. نکته‌ای که توجه به آن ضروری است این است که طوفان‌های شدید فقط منحصر به نواحی حاره نبوده و در تمام نقاط زمین ممکن است به وجود آمده لرزش‌های شدیدی را که موجب قطع حیات است به وجود آورند. بنابر این عمل چرخ لنگری کوه‌ها در تمام لحظات شبانه روز سرعت 461 متر در ثانیه زمین را تنظیم‌نموده ونمی‌گذارند شتاب ناشی از تغییر سرعت، ما موجودات مغرور را گوشمالی دهد! ضمناً باید توجه داشت گرچه حجم کوه‌ها در برابر حجم کره زمین زیاد نیست اما در حد ذات خود، حجم عظیمی را تشکیل می‌دهند که با یک محاسبه ساده علمی می‌توان اثر چرخ لنگری عظیم آن را دریافت. اگر موقع نزول این آیات، در محیط علمی جهان آن روز، بحثی این گونه در فیزیک وجود داشت و یا در شبه جزیره عربستان یک دانشمند علم فیزیک پیدا می‌شد، که درباره مسائل چرخ لنگر اظهار نظری نموده باشد، شاید وجود این آیات، عجیب و شگفت آور نبود، ولی با توجه به این که در آن زمان چنین مسائلی ابداً سابقه نداشته است، باید اقرار کرد که بیان چنین آیات علمی معجزه بزرگی است. قرآن و زوجیت در موجودات 3. «... وَ مِن کُلِّ الْثَّمَراتِ جَعَلَ فِیها زُوْجَیْنِ اثْنَیْنِ یُغْشِی الَّیْلَ الْنَّهارَ إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیاتٍ لِقَومٍ یَتَفَکَّرُونَ؛ و از همه میوه‌ها جفت آفرید، روز را با تاریکی شب می‌پوشاند، در این کار برای‌گروه متفکر نشانه‌هایی (بر قدرت خداوند و وجود تدبیر در جهان آفرینش) وجود دارد». یکی از رازهای عظمت قرآن و دلایل اعجاز این کتاب آسمانی، «نهایت ناپذیری» آن است به این معنا که استفاده و بهره برداری بشر از آن، هرگز به پایان نمی‌رسد و همواره همگام بازمان پیش می‌رود و هر چه بشر در گشودن رازهای طبیعت و تسخیر قله‌های علم و دانش، پیروزتر می‌گردد، حقایق نوتری بر او از آیات قرآن آشکار می‌گردد. تو گویی قرآن به سان یک اقیانوس ژرف و ناپیدا کرانه‌ای است که با هیچ قدرت به ژرفای آن نمی‌توان رسید و با هیچ نیرویی نمی‌توان مرغ اندیشه بشر را در کرانه‌های آن به پرواز در آورد و یا به سان جهان هستی است که هر چه دانش‌ها و بینش‌ها و سیع‌تر گردد رازهای نهفته آن تجلی بیشتری می‌یابد. قرآن در اثر داشتن حالت «نهایت ناپذیری» از اقامه هر نوع دلیل بر ارتباط خود با مبدأ نامتناهی بی نیاز است و از کتابی که از ناحیه خدای بزرگ برای هدایت و راهنمایی جهانیان تا روز رستاخیز فرستاده شده است جز این انتظار نمی‌رود. زوجیت در جهان گیاهان یکی از مسائل قابل توجه که در قرن اخیر مورد بحث واقع و

سرانجام پرده از روی آن برداشته شده است موضوع زوج بودن گیاهان بلکه تمام موجودات جهان طبیعت است. برای بشر عصر رسالت چنین موضوعی اصلاً مطرح نبود و درباره آن کوچک‌ترین آگاهی نداشت؛ ولی قرآن مجید با اصرار کم نظیری درباره زوج بودن همه موجودات جهان آفرینش سخن گفته و برای ایجاد انگیزه در مسلمانان تا مسأله را از راه علمی مورد بررسی قرار دهند به‌طور مکرر از آن یاد نموده است. مفسران پیشین نه تنها در این آیات دقت شایسته مقام قرآن را انجام نداده‌اند، بلکه آیات مربوط به زوج بودن نباتات و کلیه موجودات آفرینش را طوری تفسیر کرده‌اند که فقط با علوم و آگاهی‌های محدود آن زمان تطبیق می‌نمود. قرآن مجید درباره زوجیت گیاهان با بیان قاطع و روشن چنین می‌فرماید: «أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الأَرْضِ كَمْ أَنْبَتْنا فِيها مِنْ كُلِّ زُوجٍ كَرِيمٍ؛ (27) آیا به زمین نمی‌نگرند که در آن جا از هر جفت زیبا و ارزنده‌ای رویانده‌ایم؟». درباره زوج بودن تمام موجودات جهان آفرینش با صراحت می‌فرماید: «وَ مِنْ كُلِّ شَىْءٍ خَلَقْنا زَوجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ؛(28) از هر چیزی یک جفت آفریدیم تا شما به عظمت جهان آفرینش و قدرت آفریننده آن پی برده و متذکر گردید». قرآن با این که به خردمندان دستور می‌دهد در آفرینش جهان تفکر بیشتری نمایند(29) و یکی از نشانه‌های بندگان خدا را تأمل فراوان و عمیق در آیات خلقت می‌داند(30) با این وجود از جانب مسلمانان در این حقیقت قرآنی، که خود یکی از معجزات علمی قرآن است و به تازگی پژوهشگران به این راز دست یافته‌اند دقت کافی به عمل نیامده است. گروهی آیات مربوط به زوجیت تمام کاینات را از طریق مرکب بودن هر چیزی از جوهر و عرض و یا ماده و صورت تفسیر نموده و افزوده‌اند که هدف از یاد آوری زوج بودن اشیا، توجه دادن بشر به این است که فرد مطلق، که هیچ نوع ترکیبی در آن نیست، فقط خداست.(31) برخی گفته‌اند که مقصود از زوج بودن گیاهان همان اصناف و انواع مختلف است و در حقیقت لفظ زوج و ازواج در این موارد، به معنای اصناف و انواع می‌باشد(32) در صورتی که معنای حقیقی زوج، جفت بودن است و اگر به دو صنف و یا دو نوع مختلف زوج گفته شود در واقع، مجاز است وگرنه در میان اصناف مختلف یا انواع گوناگون، زوجیت به معنای واقعی وجود ندارد. هم‌چنین زوجیت از طریق ترکیب موجودات از جوهر و عرض تفسیر بعیدی است که نیاز به دقت فلسفی دارد. گذشته از این، صریح آیه «وَ مِنْ كُلِّ شَىْءٍ خَلَقْنا زَوجَيْنِ؛ از هر موجودی جفت آفریدیم» این است که هر چیزی که جامه وجود پوشیده است، زوج و جفت می‌باشد در صورتی که بنابراین تفسیر، خود جوهر و یا عرض به تنهایی فرد است و زوج نیست (دقت کنید). بررسی لفظ زوج از نظر لغت لفظ «زوج» در زبان عربی به چیزی گفته می‌شود که معادل و لنگه دارد؛ مثلاً به هر یک از زن و مرد

می‌گویند «زوج». چنان که قرآن در مقام خطاب به آدم چنین می‌فرماید: «... اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوجُكَ الْجَنَّةَ؛(33) تو با زوج (همسر) خود در بهشت سکنا گزین». اگر قرآن موقع بیان زوجیت موجودات جهان لفظ زوج را «تثنیه» آورده و می‌فرماید: «وَ مِنْ كُلِ شَیءٍ خَلَقْنا زَوجَیْنِ؛(34) از همه چیز زوج و جفت آفریدیم» برای این است که در این زبان به هر یک از دو چیزی که جفت است زوج می‌گویند و لذا در بیان ریشه انسان - که نر و ماده است - باز این لفظ را تثنیه آورده و می‌فرماید: «وَ انَّهُ خَلَقَ الْزَّوجَیْنِ الْذَّكَرَ وَ الأُنْثی؛(35) اوست که نر و ماده را آفرید». تاریخ پیدایش نظریه زوجیت در گیاهان از دیر زمانی بشر به وجود جنس نرو ماده در میان درختان پی برده بود. حتی در نقاط خرماخیز این مسأله روشن بود که اگر نطفه نر را روی قسمت ماده نپاشند، نخل ثمر نمی‌دهد. ولی هرگز نمی‌دانستند که این قانون، قانونی عمومی است و همه گیاهان، نرو ماده دارند و تلقیح و گرد افشانی آنها، به وسیله باد و یا حشرات واحیاناً به‌طور مصنوعی انجام می‌گیرد(36). نخستین کسی‌که این حقیقت علمی را به وضوح تشریح کرد دانشمند معروف سوئدی، شارل لینه (1787-1707) بود. وی همواره نباتات را دوست می‌داشت به‌خصوص که یکی از نوشته‌های گیاه شناس فرانسوی، سبابستن وایان به دستش افتاد و علاقه‌مند شد که درباره اسرار نباتات تعمق کند و برای اولین بار نوعی تقسیم‌بندی بر اساس آلت نر و مادگی طرح ریزی کرد و ازآن‌فایده بزرگی برد؛ زیرا بلافاصله در دانشگاه «اویسال» مقامی برای او معین‌کردند.(37) این حقیقت امروز یکی از مسلمات جهان علوم و در درجه مسائل حسی قرار گرفته و جزئیات آن روشن گردیده است. شما نیز می‌توانید با بررسی ساختمان یک گل، به حقیقت آن پی ببرید. زوجیت عمومی در همه موجودات جهان تحقیقات علمی بشر پیرامون ماده جهان به این‌جا منتهی شده بود که ماده‌نخستین جهان موجودات، موجودی ریز و نشکن به نام «اتم» است و همه‌جهان، جز ترکیبات گوناگون این ذرات چیزی دیگری نیست. ولی موفقیت‌اخیر دانشمندان در شکستن اتم پرده از روی رازی برداشت و ثابت شدکه هر یک از ذرات، خود دارای اجزای ریزی هستند و هر اتمی مرکب از دوجزء است: یکی «الکترون» (ذرات گردنده اتم که بار منفی دارند) و دیگری«پروتون» (هسته مرکزی که بار مثبت دارد) و بر اثر داشتن این دو بارِ مختلف و به اصطلاح «ناهمنام» کشش و جاذبه عجیبی میان این دو جنس مخالف حکمفرماست که بی شباهت به جاذبه جنسی میان دو جنس مختلف نیست. در روز نزول قرآن هرگز امکان نداشت این حقیقت علمی را، جز با بیانی که در قرآن وارد شده است، ذکر نمود.(38) در پایان تذکر این نکته لازم است که قرآن در آیه مورد بحث، میوه‌ها را زوج معرفی کرده در حالی که در آیات دِیگر گیاهان را آن طور که بیان شد

- معرفی نموده است. این تعبیر ظاهراً به خاطر آن است که پیدایش هر میوه از ترکیب دو نطفه نروماده گیاه است؛ زیرا میوه چیزی جز محصول آمیزش نرو ماده نیست. ممکن است این جمله معنای دیگری نیز داشته باشد، که علم در آینده آن را ثابت کند. تاریکی شب، مولود چیست؟ تاریکی شب جز سایه خود زمین چیز دیگری نیست. هنگامی که نیمی از کره زمین ما، رو به روی خورشید قرار گرفت، نیم دیگر آن در تاریکی سایه خود فرو می‌رود و روشنایی از آن رخت می‌بندد. آخرین بخش از آیه، که همان جمله «یغشی الیل النهار» است به این حقیقت اشاره دارد و همه این جریان‌ها نشانه وجود تدبیر در جهان آفرینش است. چهره‌های گوناگون حیات 4. «وَ فِی الْأَرْضِ قِطَعٌ مُتَجاوِراتٌ وَ جَنّاتٌ مِنْ أَعْنابٍ وَ زَرْعٌ وَ نَخِیلٌ صِنْوانٌ وَ غَیْرُ صِنْوانٍ یُسْقی بِماءٍ واحِدٍ وَ نُفَضِّلُ بَعْضَها عَلی بَعْضٍ فِی الْأُكُلِ إِنَّ فِی ذلِکَ لَایاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ؛ در زمین قطعاتی پیوسته و مختلف وجود دارد و در آن باغ‌هایی از انگور و زراعت و نخل‌هایی که از یک ریشه و یا دو ریشه روییده‌اند وجود دارد، همگی‌بایک آب سیراب می‌شوند و میوه برخی را بر برخی دیگر برتری داده‌ایم ودراین‌موضوع برای گروه اندیشمند، نشانه‌هایی (از عظمت و قدرت خدا) است». زمین در نگاه‌های نخستین ما به صورت‌های گوناگونی جلوه می‌کند؛ پاره‌ای از آن را به گونه سنگلاخ و شوره زار می‌بینیم که برای هیچ نوع کشت شایستگی ندارد و چه بسا در اسرار آفرینش این قسمت در شگفت می‌مانیم و از خود می‌پرسیم هدف از آفریدن این پهنه‌های غیر قابل کشت چیست؟! ولی به‌طور مسلم نتایجی دارد که سرپنجه علم به تدریج از آن پرده بر می‌دارد. ولی پاره دیگر را سر زمین‌های حاصلخیز و آماده برای هر نوع کشاورزی و درخت کاری می‌بینیم که به صورت یک منبع سرشار از حیات و زندگی، جنبش و حرکت جلوه‌گری می‌کند.(39) قرآن اختلاف چهره‌های زمین را گواه بر وجود تدبیر در جهان آفرینش می‌داند و در آغاز آیه مورد بحث می‌فرماید: «وَ فِی الْأَرْضِ قِطَعٌ مُّتَجاوِرَاتٌ؛ در روی زمین قطعات گوناگون و به هم پیوسته‌ای وجود دارد». آیا وجود این قطعات رنگارنگ دلیل بر وجود حکومت عقلِ محیطِ بزرگی، بر این کره خاکی نیست؟ آیا پدید آمدن این چهره‌های مختلف از ماده واحد جهان (اتم) گواه بر مداخله یک مبدأ قدرت و دانش، در خلقت زمین نمی‌باشد؟ درست است اختلاف چهره زمین، معلول یک سلسله علل طبیعی و به عبارت دیگر، اثر مستقیم ترکیب عناصر مختلفی است که در زمین وجود دارد و چهره آن را به گونه‌هایی در می‌آورد؛ ولی باید دید مبدأ اختلاف عناصر چیست. اختلاف هر عنصری با عنصر دیگر طبق تصریح دانشمندان، مربوط به اختلاف اتم‌ها، از نظر شماره نوترون‌ها و پروتون‌ها و الکترون‌های آنهاست و در حقیقت سازنده صدی چند عنصر، همین اختلاف اجزای اتم‌ها از نظر تعداد نوترون و پروتون و الکترون است و

همین اختلاف تحت ضابطه و قانون دقیقی است که اختلال آن، سبب نابودی عنصر می‌باشد. آیا این انضباط در ساختمان موجودی بدون مداخله یک فاعل دانا و توانا صورت می‌پذیرد؟ کوتاه سخن آن‌که، تفسیر اختلاف سطح کره زمین از نظر آمادگی برای کشت و یا نداشتن صلاحیت برای آن، به وسیله علل طبیعی و مربوط دانستن آن به ترکیب عناصر مختلف شیمیایی، نه تنها مانع از آن نیست که این اختلاف، اثر مداخله یک مبدأ قادر و دانا باشد، بلکه بدون مراقبت و نظارت او صورت نمی‌پذیرد؛ زیرا اختلاف چهره زمین معلول ترکیب عناصر گوناگونی است و مغایرت یک عنصر شیمیایی با عنصر دیگر، نتیجه اختلاف اتم عنصرهاست و تفاوت دو اتم، مربوط به تعداد الکترون و پروتون و نوترون هر اتم است و شماره ذرات اتم آن‌چنان دقیق و تحت انضباط است که کوچک‌ترین تخلف در تعداد برخی، موجب اختلال در وجود عنصر و نابودی آن می‌گردد. بنابراین، گذشته از این که انضباط ذرات مخصوص هر اتم، گواه بر وجود تدبیر در جهان آفرینش است؛ پدیدآوردن یک اختلاف در سطح کره خاک در ماده واحد (اتم) با نظامی که بیان گردید خود بزرگ‌ترین گواه است که خدایی دانا و توانا از روی نقشه و تدبیر و مقایسه و اندازه‌گیری خاصی، از ماده واحد، این اختلاف را به وجود آورده است. در نگاه دیگر روی زمین را پوشیده از مزارع مختلف و انواع سبزی‌ها، گل‌های رنگارنگ، درختان با برگ‌های مختلف و میوه‌های خوش‌رنگ و مطبوع، مشاهده می‌نماییم و هر یک از این نباتات، گذشته از این‌که به محیط زندگی جلال و شکوه بخشیده، مایه زندگی و اساس استقرار حیات در روی زمین است. در این صورت از خود می‌پرسیم: ریشه این اختلاف در جهان نباتات از کجاست؟ چگونه از یک آب و خاک و حرارت (خورشید) یک چنین انواع بی‌شماری به وجود آمده است؟ وارد باغستانی می‌شویم، می‌بینیم که، شبدر در کنار لاله و یاسمن پهلوی سوسن روییده‌اند. در یک هکتار زمین، خرما، انگور، سیب، گلابی، هلو، شفتالو و... در کنار یکدیگر رشد نموده و با میوه‌های رنگارنگ خود که، از شاخسار آنها آویزان است و خودنمایی و فخر فروشی می‌کنند. در نخستین برخورد، هر بیننده‌ای انگشت تعجب به دندان گرفته و با خود می‌گوید: چه قدرتی این انواع را از ماده واحد (آب و خاک و نور) پدید آورده است؟ قرآن این حقیقت را، که نشانه وجود تدبیر در جهان آفرینش و بالاخص جهان نباتات می‌باشد، با جمله زیر بیان کرده و می‌فرماید: این مزارع مختلف و انواع درختان و میوه‌های گوناگون، همگی از یک ماده سیراب می‌شوند («یسقی بماء واحد») و در حقیقت آب، که خون زندگی زمین است، از وحدت ماده در نباتات مختلف جهان حکایت دارد. درست است که علم و دانش امروز، ثابت کرده است اختلاف رنگ و نوع ژن‌هاست که باعث اختلاف رنگ و شکل گیاهان و انواع درختان می‌شود؛ ولی جان سخن

در علت اختلاف همین ژن‌ها و تعداد آنها در سلول تخم گیاهان است که چگونه، از ماده واحد جهان (اتم) این عوامل گوناگون و دستگاه‌های مختلف پدید آمدند و سرانجام موجب اختلاف در جهان گیاهان و درختان شدند؟ تو گویی در ساختمان هر گیاه و درختی، لابراتوار و دستگاه مخصوصی است که هر کدام، از یک آب و خاک، انواع مواد و ویتامین‌ها می‌سازند. اگر در جو و گندم ماده نشاسته‌ای و در نخل و مو ماده قندی و در لیمو ماده اسیدی و در سایر درختان و گیاهان، انواع مواد و ویتامین‌ها مشاهده می‌کنیم همگی اثر مستقیم دستگاه‌های مختلف و لابراتوارهای گوناگون است که در ساختمان و بذر هر کدام وجود دارد و این لابراتوارهای طبیعی، از آب و هوا و خاک و نور واحد جهان طبیعت، انواع خوراکی‌ها و ویتامین‌ها را برای بشر می‌سازند. پدید آرنده این عوامل و دستگاه‌ها از ماده واحد جهان (اتم) کیست؟ آیا ماده فاقد شعور و حس می‌تواند برای خویش یک چنین نظامی را طرح ریزی کند؟ آیا می‌تواند بدون دخالت یک مدبر بزرگ و عقل محیط خود به خود به صورت لابراتوارها و دستگاه‌های گوناگونی در آید و به جهان زندگی با انواع درختان و اقسام میوه‌ها، شکوه و جلال بخشد؟قرآن در برخی از سوره‌ها روی اختلاف میوه‌ها نیز تکیه نموده و می‌فرماید: «هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ مِنَ الْسَّماءِ ماءً لَکُمْ مِنْهُ شَرابٌ وَ مِنْهُ شَجَرٌ فِیهِ تُسِیمُونَ یُنْبِتُ لَکُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَ الزَّیْتُونَ وَالنَّخِیلَ وَ الأَعْنابَ وَ مِنْ کُلِّ الثَّمَراتِ إِنَّ فِی ذَلِکَ لَایَةً لِّقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ...وَ مَاذَرَأَ لَکُمْ فِی الأَرْضِ مُخْتَلِفاً أَلْوانُهُ إِنَّ فِی ذَلِکَ لَایَةً لِقَومٍ یَذَّکَّرُونَ؛(40) اوست خدایی که از آسمان آب فرو فرستاد و از آن است آشامیدن شما و نیز از آن درختانی می‌رویاند که (از برگ آن دام‌های خود را) می‌چرانید. خداوند به وسیله آن آب، مزارع و درختان زیتون و نخل و انگور و همه نوع میوه‌ها را می‌رویاند و در این موضوع برای گروه اندیشمند، نشانه (توحید و گواه بروجود تدبیر در جهان آفرینش) است. اوست خدایی که در روی زمین موجودات رنگارنگ (جاندار و نبات) آفرید و در این مسأله برای اهل توجه نشانه‌هایی وجود دارد». و نیز روی اختلاف رنگ‌ها در میوه‌ها و کوه‌ها و صخره‌ها و مردم و جنبندگان و چهار پایان تکیه کرده می‌فرماید: «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَخْرَجْنا بِهِ ثَمَراتٍ مُّخْتَلِفاً أَلْوانُها وَ مِنَ الْجِبالِ جُدَدٌ بَیْضٌ وَ حُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوانُها وَ غَرابِیْبُ سُودٌ وَ مِنَ النَّاسِ وَ الدَّوابِّ وَ الأَنْعامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوانُهُ کَذلِکَ إِنَّما یَخْشَی اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ اِنَّ اللَّهَ عَزِیزٌ غَفُورٌ؛(41) مگر نمی‌بینی که خدا از آسمان آبی نازل کرده و از آن میوه‌های رنگارنگی خلق کرده‌ایم، و در کوه‌ها راه‌هایی (از طبقات کوه) سفید و قرمز، به رنگ‌های گوناگون و صخره‌هایی سیاه پدید آوردیم. و هم‌چنین از انسان‌ها و جانوران و چهار پایان به رنگ‌های مختلف (آفریدیم)؟ از میان انسان‌ها فقط دانشمندان می‌ترسند و خداوند با قدرت و آمرزنده است». ذیل‌آیه، که ترس‌را از آن علما و

دانشمندان‌می‌داند، این‌نکته رامتذکرمی‌شود که، تنها این طبقه، دَر آفرینش جهان دقت کرده و خدای خود را می‌شناسد. پی‌نوشتها: --- 1. چنان‌که در آیه پیش، چنین فرموده است: «وَ یُدَبِّرُ الْأَمْرَ». 2. در فلسفه الهی ثابت شده است که وجود نظم و نفوذ تدبیر در سرتاسر خلقت، حاکی از حکومت اراده و خواست واحدی بر جهان آفرینش است. قرآن مجید نه تنها به این برهان اشاره نموده، بلکه مبتکر و پایه‌گذار این دلیل نیز هست چنان‌که می‌فرماید: «لَوْ کَاَن فیهِما آلِهَةٌ إِلاَّ اللَّهُ لَفَسَدَتَا...؛ اگر در زمین و آسمان‌ها خدایانی بودند، نظام آفرینش به هم خورده فساد و هرج و مرج حکومت می‌کرد»- انبیاء (21) آیه 22. توضیح این قسمت را در کتاب‌های عقاید بخوانید. 3. نجوم برای همه، ص 25، 42. 4. ر. ک: زمین و سرگذشت آن؛ نجوم بی‌تلسکوپ؛ هیئت فلاماریون. 5. معارج (70) آیه 40. 6. الهیئة والاسلام، ص 82. 7. وسائل الشیعه، ج 3، ص 127. 8. ج 5، ص 269. 9. فرقان (25) آیه 45. 10. حجر (15) آیه 19. 11. المیزان، ج 11، ص 319. 12. قرآن و آخرین پیامبر، ص 164. 13. نوح (71) آیه 19، 20. 14. بقره (2) آیه 22. 15. غایشه (88)آیه 20. 16. جلال الدین سیوطی، عقود الجمان، چاپ مصر، بحث «مسندالیه». 17. مجمع البیان، ج 5، ص 480. 18. ر.ک: سوره‌های نحل (16) آیه 15؛ انبیاء (21) آیه 31؛ لقمان (31) آیه 10. 19. نبأ(78) آیه 7. 20. قرآن و آخرین پیامبر، ص 185. 21. نهج البلاغه، خ1. 22. همان، خ 91 (اَشباح). 23. فرید وجدی، دائرة المعارف، ج 3، ص 33 - 34. 24. مرسلات (77) آیه 27. 25. اعجاز قرآن از نظر علوم امروز، ص 86. 26. نکته قابل توجه این که در قرآن از کوه‌ها به «رواسی» تعبیر شده است و در لغت می‌خوانیم: «راست السفینة» أی «وقفت علی الأنجر» و «انجر» در اصل همان لنگر است همان‌طور که در لغت می‌خوانیم «الانجر: مرساةالسفینة». 27. ر.ک: شعراء (26) آیه 7؛ طه (20) آیه 52؛ لقمان (31) آیه 10؛ ق (50) آیه 7؛ رحمن (55) آیه52؛ یس (36) آیه 36. 28. ذاریات (51) آیه 49. 29. آل عمران (3) آیه 191. 30. فرقان (25) آیه 73. 31. راغب، مفردات ، ص 216. 32. کشاف، ج 2، ص 304 در تفسیر آیه «...فَأَخْرَجْنا بِه أَزْواجاً مِن نَباتٍ شَتَّی...» - (طه (20) آیه 52). 33. بقره (2) آیه 35. 34. الذاریات (51) آیه 49. 35. نجم (53) آیه 45. 36. حشرات از عوامل مهم گرده افشانی هستند و سبب بارور شدن بسیاری از گل‌ها و گیاهان می‌شوند. حشرات برای استفاده از دانه گرده و شهد گل‌ها، وارد آنها می‌شوند و در موقع رفتن از گلی به گل دیگر، دانه‌های گرده‌ای را که به کرک‌های تن آنها چسبیده روی کلاله‌ها می‌نشانند. اگر مانع شوند که حشرات به بعضی از گیاهان نزدیک شوند، آن گیاهان اساساً میوه و دانه نمی‌دهند. 37. تاریخ علوم، ص 35. 38. برای توضیح بیشتر

ر.ک: قرآن و آخرین پیامبر . 39. خاک حاصلخیز از مواد معدنی تشکیل یافته و مقدار زیادی نیز مواد آلی دارد که از بقایای حیوانات و نباتات اولیه به وجود آمده‌اند. این مواد آلی در مرحله پوسیدگی هستند، ولی در همین مرحله نیز بقایای مردگان با آب و هوا ترکیب یافته زندگانی جدید را ممکن می‌سازد. خاکی که دارای این عناصر نیست و فقط از قطعات سنگ‌های تخریب شده به وجود آمده عقیم و غیر قابل کشت است و حاصل نمی‌دهد. خاکی که حاصل می‌دهد خاک زنده است. بیست در صد خاک زنده را موجودات ذره بینی بی شمار گیاهی و حیوانی تشکیل می‌دهند. در هر گرم خاک میلیون‌ها از این موجودات، زندگی می‌کنند. به این ترتیب، خاک در نتیجه عوامل اقلیمی روی قسمت جامد زمین و افزایش اجسام زنده به مرور زمان به وجود آمده است. ر.ک: اثبات وجود خدا، ص 229 (گفته لستر جان زیمن، گیاه‌شناس و خاک‌شناس آمریکایی). 40. نحل (16) آیه‌های 10 - 13. 41. فاطر (35) آیه‌های 27 - 28.

پژوهشی در مورد حروف مقطعه قرآن «المر تِلْکَ آیاتُ الْکِتابِ...». این سوره، به سان 28 سوره دیگر با حروفی آغاز شده است که در اصطلاح مفسران آنها را «فواتح السور» و یا «حروف مقطعه» می‌نامند. و مجموع حروفی که در آغاز 29 سوره وارد شده‌اند چهارده تاست و آنها عبارتند از: الف، لام، میم، صاد، راء، کاف، هاء، یاء، عین، طاء، سین، حاء، قاف و نون. همه این حروف در این جمله زیر جمع شده‌اند: «صراط علی حق نمسکه؛ راه علی، حق است. ما به آن چنگ می‌زنیم». مفسران در تفسیر این حروف به بحث و گفتگو پرداخته و اقوال و آرای زیادی 1) در تفسیر این حروف بیان نموده‌اند که نقل و انتقاد این اقوال از حوصله بحث بیرون است. در میان این نظریات، سه نظر نزدیک به واقع و حایز اهمیت است و پذیرفتن هر کدام مانع از پذیرش دیگری نبوده و به اصطلاح «مانعة الجمع» نمی‌باشند. 1. این حروف به اسمای حسنی اشاره دارند و برخی افزوده‌اند علاوه بر این که متضمّن چنین اشاره‌ای‌اند سوگند به آنها نیز هستند؛ مثلاً «المر» سوره رعد را چنین تفسیر می‌کنند: «الف» به «اللّه» و لام به «لطیف» و میم به «مجید» و راء به «رحمان» اشاره دارد و در عین‌حال سوگند به آنها نیز هست. بنابر این معنای آیه مورد بحث ما چنین می‌شود: «به خدای لطیف و مجید و رحیم سوگند»، این آیات کتاب است و آن‌چه از پروردگار تو نازل شد صحیح است. از میان مفسران این نظر را ابن عباس و سدی و عکرمه برگزیده‌اند.(2) ابن‌عباس می‌گوید: ممکن است که «الف» به «احدیت و اولیت و آخریت و ازلیت و ابدیت» خداوند و «لام» به اسم مبارک «لطیف» و «میم» به اسمای «ملک»، «مجید» و «منان» اشاره بوده باشد. باز می‌گوید: «کهیعص» یک نوع ستایشی است از خداوند در مورد خویش و «کاف» به «کافی» اشاره دارد و «هاء» به «هادی» و «عین» به «عالم» و «صاد» به «صادق». گاهی گفته می‌شود که این حروف، خود اسمای الهی هستند نه اشاره به آنها. از امیر مؤمنان نقل شده که می‌فرمود: «یا کهیعص!»،«یا حم عسق!». و نیز گفته می‌شود که این حروف اجزا و قطعاتی از اسمای الهی‌اند که اگر با هم ترکیب شوند به صورت یکی از اسما درمی‌آیند؛ مثلاً هر گاه «الر» و «حم» و «نون» را با هم ترکیب کنیم مجموع آنها «الرحمان» می‌شود اگر چه اِعمال چنین ترکیبی در حروف دیگر در توان ما نیست. این سه نوع تفسیر، که امام رازی آن را نظر دوم و سوم و پنجم قرار داده است قریب و نزدیک به هم هستند و از این جهت ما همه را تحت نظر اول ذکر کردیم و هم‌چنین چهار نظر دیگری که آنها را امام رازی نظر ششم و هفتم و هشتم و نهم ذکر

کرده است هر چهارنظر(3)، قریب به هم و در عین حال، همگی نیز قریب به این سه نظر شمرده می‌شوند که در این‌جا نقل شد. مؤید این نظر این است که، شعار نظامی مسلمانان در جنگ‌های «بنی قریظه» و «خندق» و علامت دادن هر مسلمانی به مسلمان دیگر در مواقع لزوم، «حم لاینصرون» بوده است.(4) مقصود از این شعار این بوده که به خدا سوگند، شما پیروز نمی‌شوید. در حدیث وارد شده که، «إذا بیتم فقولوا: حامیم لا ینصرون؛ هر موقع به شما شبیخون زدند بگویید: حامیم پیروز نمی‌شوند». ابن اثیر حدیث مزبور را چنین معنی کرده است:«اللهم لا ینصرون».(5) اساس این نظریات را، که هر یکی از حروف اشاره به نام‌ها و صفات خدا باشد، مطلبی تشکیل می‌دهد که در ادبیات عربی به آن «نحت» می‌گویند و حقیقت آن، اختصار کلمات و از هر کلمه‌ای به نخستین حرف آن اکتفا کردن است و این مطلبی است که بعدها در ادبیات عربی و فارسی کاملاً رواج یافته و از دیرباز به جای صلی الله علیه وآله، حرف «ص» و به جای علیه السلام حرف «ع» و به جای مقدم و مؤخر حرف «م» و «خ» و به جای الی آخره، لفظ «الخ» یا «اه» و به جای حینئذ «ح» به کار می‌رود و این شیوه در نقل نام کتاب‌ها و شهرها و بخش‌ها زیاد به کار می‌رود؛ مثلاً محمد بن حسن، که در قرن سوم هجری قمری می‌زیسته به «کشاجم» ملقب بوده و این لفظ از ابتدای این کلمات: «کاتب»، «شاعر»، «ادیب»، «جامع» و «منجم» که مشاغل و مناصب وی بوده، گرفته شده است. 2. این حروف نمونه‌هایی از حروف تهجی هستند که در آغاز برخی از سوره‌ها آمده‌اند و هدف از آوردن آنها این است که قرآن مجید از این حروف ترکیب یافته و این سوره‌ها و آیات، که همه بشر در مقابله با آن عاجز و ناتوان مانده‌اند، از این مواد و عناصر تشکیل یافته و در حقیقت خمیرمایه قرآن همین حروف و مانند آنهاست. اگر فکر می‌کنید قرآن ساخته و پرداخته فکر محمد(ص) بوده و او با فکر بشری خود، از این حروف قرآن را ساخته است، شما نیز برخیزید از همین مواد، که در اختیار همگی است، به کمک یک‌دیگر سوره‌ای مانند سوره‌های آن بسازید و حجت و دلیل او را ابطال نمایید و اگر با داشتن چنین امکانات در مقام مبارزه، با شکست روبه‌رو شدید، اعتراف کنید قرآن ساخته فکر بشر نیست، بلکه وحی الهی است که بر او نازل گردیده است. اصولاً تفاوت «اعجاز» و «صنعت» در این است که پیامبران پیوسته برای وصول به هدف و مطلوب از وسایل بسیار ساده‌ای استفاده می‌کردند و امر بسیط و ساده‌ای را برای وصول به هدف خارق‌العاده، پایه قرار می‌دادند برخلاف صنعت‌گران که از وسایل پیچیده علمی و دقیق، که حقیقت آن برای نوع مردم معلوم نیست، برای نیل به هدف استفاده می‌کنند. وسیله موسی برای اعجاز، همان عصای خشک و بی‌روح و ساده بود که آن را در همه موارد، حتی بردن گوسفندان

خود به کار می‌برد و در مقام اعجاز از همان وسیله استفاده می‌کرد و همگان با دیدگان خود دیده بودند که چوب خشکی است که به صورت حیوان درنده‌ای در می‌آید؛ در حالی که جادوگران مصر، از ابزار پیچیده و ریسمان‌های مملو از جیوه استفاده می‌کردند و نوع مردم از حقیقت آنها آگاه نبودند. پیامبر اکرم(ص) با ساده‌ترین وسیله به سوی آسمان‌ها پرواز کرد، در حالی فضانوردان شرق و غرب، با «آپولوها» به فضا می‌روند و یا گام در ماه می‌نهند؛ وسیله‌ای که برای ساختن یک واحد آن، از سی‌صد هزار مغز انسانی و صدها دستگاه‌های الکترونی کمک گرفته شده و هزاران مهندس و تکنیسین و فیزیک‌دان و شیمی‌دان و... در ترکیب قطعات و ساختن اجزای آن تشریک‌مساعی کرده و سفینه را با دستگاه‌های متعدد ویژه آن به پرواز درمی‌آورند. قرآن نیز که معجزه جاودان پیامبر خاتم است از این راه وارد شده و از ساده‌ترین ابزار (یعنی حروف الفباء) به عالی‌ترین هدف دست یافته است و از ساده‌ترین ابزار، که در اختیار همگان قرار داشت و دارد، کتابی عرضه کرد که کلمات آن موزون است و معانی بزرگی در بر دارد، جمله‌های آن مرتب و کلمات آن در بلندترین پایه از فصاحت قرار دارد و معانی بلند و ژرف را در قالب زیباترین الفاظ می‌ریزد که تاکنون نظیری برای آن دیده نشده است. هدف از آوردن این حروف در آغاز 29 سوره اشاره به این است که، ای مردم، اساس و ریشه این قرآن را همین حروف تشکیل می‌دهد و ابزاری که در اختیار من است در دسترس شما نیز قرار دارد؛ هرگاه تصور می‌کنید که این کتاب فکر من و ساخته اندیشه بشر است برخیزید از این ابزار و اسباب، سوره‌ای به سان یکی از سوره‌های قرآن بسازید. این نظر گذشته از این که مؤید قرآنی دارد چنان‌که خواهیم گفت مورد تأیید روایاتی که از پیشوایان معصوم وارد شده نیز هست: شیخ صدوق از امام حسن‌عسکری(ع) نقل می‌کند: قریش و یهود به قرآن تهمت زدند و آن را جادو تصور کردند؛ در حالی که خدا می‌گوید:«الم ذلک الکتاب» یعنی ای محمّد! این کتابی که به تو فروفرستاده‌ام از همان حروف «الف»، «لام»، «میم» ترکیب و تشکیل یافته است و این کتاب که به زبان شما نازل شده از حروفی ترکیب یافته که با آن سخن می‌گویید هر گاه در این نسبت راستگو هستید برخیزید و به کمک یکدیگر بشتابید و نظیر آن را بیاورید.(6) پیشوای هشتم(ع) در حدیثی که در مورد قرآن، نه حروف مقطعه سخن می‌گوید جمله‌ای دارد که تا حدی مؤید این است؛ آن‌جا که می‌فرماید: خداوند بزرگ قرآن را با حروفی نازل کرد که تمام عرب با آن سخن می‌گفته، سپس فرمود: هرگاه انس و جن دور هم گرد آیند و نظیر این قرآن را بیاورند نخواهند توانست هر چند یکدیگر را پشتیبانی نمایند.(7) مؤید این نظر این است که در سوره‌های بیست و نه گانه که با این حروف آغاز شده‌اند جز در سوره‌های مریم،

عنکبوت، روم و قلم در همگی، پس از ذکر این حروف سخن از قرآن و کتاب به میان آمده است؛ مثلاً می‌فرماید: «الم ذلِکَ الْکِتابُ لارَیْبَ فِیهِ؛(8) این است کتابی که در آن شک و تردیدی نیست». و در جای دیگر می‌فرماید: «الم أللّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَالْحَیُّ الْقَیُّومُ نَزَّلَ عَلَیْکَ الْکِتَابَ...؛(9) خداوندی که جز او خدایی نیست. اوست زنده و بی‌نیاز، کتاب را بر تو نازل کرده است». هم‌چنین بسیاری از سوره‌های دیگر که این حروف در آغاز آنها وارد شده است. این‌که قرآن نیمی از حروف تهجی را در آغاز 29 سوره آورده و نیم دیگر را ترک کرده است و از انواع حروف، نیمی از آن را آورده و نیم دیگر را نیاورده، بدین نکته هم، اشاره دارد؛ مثلاً از «حروف مهموسه»(10) نیمی از آن را که عبارتند از: صاد، کاف، هاء، سین و حاء آورده و نیم دیگر را ترک گفته است. هم‌چنین نیمی از «حروف مجهوره» را که عبارتند از: الف، لام، میم، راء، عین، طاء، قاف، یاء و نون، آورده و نیم دیگر را نیاورده است. از انواع دیگر حروف نیز، مانند «شدیده» و «رخوه» و «مطبقه» و «منفتحه» و «مستعلیه» و «منخفضه»(11)، نیمی را آورده و نیم دیگر را ترک گفته است. خلاصه در مورد تمام انواع حروف، چنین کاری را انجام داده است.(12) به‌طور مسلم چنین تبعیضی خالی از نکته نبوده و از اشاره به این وجه نیز خالی نیست. شاید علت این‌که از حروف تهجی و انواع حروف نیمی را آورده و نیم دیگر را ترک گفته است این باشد که نیمی از اعجاز قرآن به زیبایی لفظ و نیمی دیگر آن به عظمت معانی قرآن مربوط است. و از این‌که قرآن در مجموع این سوره‌ها، نیمی از حروف الفبا را آورده خواسته است برساند اگر می‌اندیشید که زیبایی ظاهر و اعجاز لفظی آن، مولود قریحه پیامبر است شما نیز برخیزید از همین مواد و عناصر چنین کلام زیبا و معجزه‌ای بیاورید.(13) برخی به این نظریه ایراد و خرده گرفته‌اند که بیانگر عدم تأمل کافی در آن است. اکنون این اشکال‌ها را بیان می‌کنیم: الف) موقع نزول قرآن خود عرب‌ها متوجه بودند که حضرت محمد(ص) عبارات عربی را تلاوت می‌کند. ب) در چند سوره از قرآن تصریح شده است که خدا این قرآن را به زبان عربی نازل کرده است چنان‌که در سوره شعراء آیه 192 می‌فرماید: «بلسان عربی مبین؛ به زبان عربی روشن». ج) اگر این نوع حروف به حروف زبان عربی اشاره دارد؛ چرا تمام حروف ذکر نشده و برخی از حروف، چند بار تکرار شده است؟(14) پاسخ: هدف از آوردن حروف بیان این نکته نیست که این قرآن به زبان عربی نازل‌شده و از حروف عربی تشکیل یافته است، بلکه هدف این است که این قرآن - به هر زبانی می‌خواهد باشد و اصلاً کار به زبان آن ندارد - از همین حروف تشکیل یافته و مواد نخستین و خمیر مایه قرآن، همین حروف است. اگر تصور می‌کنید که این قرآن زاییده اندیشه و ساخته فکر من است برخیزید به کمک یکدگیر نظیر آن را بیاورید. و این

هدف، غیر از آن است که بگوییم هدف از آوردن این حروف، اشاره به عربی بودن آن است. این‌جا پاسخ یک سؤال باقی می‌ماند و آن این‌که همه عرب‌ها می‌دانستند ریشه و اساس قرآن همین حروف هجایی و الفبای عربی است دیگر چه لزومی داشت به این مطلب اشاره شود. پاسخ این سؤال روشن است؛ زیرا جامعه عربی اگر چه توجه داشتند این قرآن از همین کلمات ترکیب یافته است، ولی از نتیجه‌ای که قرآن از این مقدمه روشن گرفته است کاملاً غافل بودند؛ زیرا قرآن از این مقدمه روشن و همگانی چنین نتیجه می‌گیرد که این قرآن نمی‌تواند ساخته فکر بشر باشد، چرا که در این صورت، همه باید بتوانند چنین کاری انجام دهند. یکی از نوآوری‌های قرآن در ارشاد و توجه مردم به حقایق، این است که از یک‌رشته امور فطری و وجدانی و همگانی، عالی‌ترین نتیجه را می‌گیرد؛ مثلاً می‌فرماید: «إِنَّکَ مَیِّتٌ وَ إِنَّهُم لَمیِّتونَ؛(15) تو می‌میری و آنان نیز خواهند مرد». در این‌که چراغ عمر پیامبر و تمام افراد بشر به خاموشی خواهد گرایید، سخنی نیست؛ ولی هدف قرآن از یادآوری این موضوع این است که آنان را توجه دهد برای پس از مرگ فکری کنند و به این عمر محدود، این قدر اهمیت ندهند و به فکر زندگی دیگری باشند که پیوسته و نامحدود است. دلیل این‌که همه حروف را نیاورده است از توضیحی که قبلاً دادیم روشن شد؛ زیرا از این‌که از هر نوعی، نیمی را آورده؛ مثل این است که همه حروف را آورده است تو گویی ذکر همه حروف گاهی به صورت ذکر افراد و آحاد آنهاست و گاهی ذکر نمونه‌ای از تمام انواع آنها. خلاصه، این نوع سؤالات و پرسش‌ها نمی‌تواند چنین نظری را، که احادیث اسلامی و تناسب اوایل این سوره‌ها آن را تأیید می‌کنند، غیر صحیح جلوه دهد. 3. دکتر رشاد خلیفه با زحمات پی‌گیر و صرف ده‌ها هزار دلار، همراه با یک جهان شوق و علاقه و فکر و ابتکار توانسته است پرده از روی چهره دیگری از اعجاز قرآن بردارد و از طریق محاسبات علمی، که جز با کمک مغز الکترونیکی امکان‌پذیر نبود، ثابت نماید، محال است این کتاب محصول فکر انسان باشد و اگر انسان‌های جهان دور هم گرد آیند و بخواهند کتابی مثل این بیاورند نخواهند توانست هر چند پشتیبان یکدیگر باشند. کوشش‌های پی‌گیر استاد، برای این بوده است که ثابت کند میان حروف مقطعه‌ای که در آغاز 29 سوره است و دیگر حروف این سوره‌ها، رابطه خاصی وجود دارد و رعایت این رابطه، جز برای بشری که با جهان غیب ارتباط دارد، امکان‌پذیر نیست. اکنون متن نظر ایشان، که خود استاد آن‌را در اختیار خبرنگار مجله معروف مصری، آخر ساعة (بزرگ‌ترین مجله مصور خاورمیانه) قرار داده است در این‌جا، می‌آوریم:(16) دکتر رشاد می‌گوید: می‌دانیم قرآن مجید 114 سوره دارد که از میان آنها 86 سوره در مکه نازل گردیده و 28 سوره در مدینه، و از میان مجموع سوره‌های قرآن، 29

سوره است که در آغاز آنها حروف مقطعه آمده است. جالب این‌که این حروف مجموعاً درست نصف حروف 28 گانه الفبای عربی را تشکیل می‌دهد و آنها به ترتیب عبارتند از: ا، ح، ر، س، ص، ط، ع، ق، ک، ل، م، ن، ه، ی، که گاهی آنها را «حروف نورانی» می‌نامند. او می‌گوید: سال‌ها بود که من می‌خواستم بدانم معنای این حروف به ظاهر از هم بریده در آغاز سوره‌های قرآن چیست و هر قدر به تفاسیر مفسران بزرگ و آرای مختلفی که در این زمینه داده بودند مراجعه کردم پاسخ صریح و قانع‌کننده‌ای نیافتم؛ به خصوص این‌که خودشان تصریح داشتند تفاسیری که درباره این حروف شده است از حدود حدس و تخمین تجاوز نمی‌کند و شاید از اسرار باشد. از خداوند یاری جستم و به مطالعه پی‌گیر و مداومی دست زدم: گاهی فکر می‌کردم شاید این حروف با اسمای حسنای خداوند ارتباط دارد ولی مطالعات من نشان داد چنین نیست. زمانی فکر می‌کردم شاید میان این حروف و نام‌های انبیا و پیامبران رابطه‌ای هست؛ ولی مطالعات من آن‌را نفی کرد. ناگهان به این فکر افتادم که شاید میان این حروف و حروف هر سوره‌ای که آنها در آغازش قرار گرفته‌اند رابطه‌ای وجود داشته باشد. اما بررسی تمام حروف 14 گانه نورانی در 114 سوره قرآن و تعیین نسبت هر یک از آنها و محاسبات فراوان دیگری که می‌بایست در این زمینه بشود چیزی نبود که بدون استخدام مغزهای الکترونیکی امکان‌پذیر باشد. لذا قبلاً تمام حروف مزبور را در 114 سوره قرآن به‌طور جداگانه و هم‌چنین مجموع حروف سوره را دقیقاً تعیین کرده و با شماره هر سوره به مغز الکترونیکی، برای انجام محاسبات پیچیده بعدی سپردم و به اصطلاح مغز را تغذیه کردم. این کار و مقدمات دیگر، در مدت دو سال عملی شد. آن‌گاه مغز الکترونیکی را یک سال تمام برای انجام محاسباتی که به آن اشاره شد به کار گرفتم. نتیجه این محاسبات و آن همه زحمات، بسیار درخشان و عالی بود و برای نخستین بار در تاریخ اسلام پرده از حقایق شگفت انگیزی برداشته شد که اعجاز قرآن را علاوه بر جنبه‌های دیگر، از نظر ریاضی و نسبت حروف قرآن، کاملا روشن می‌ساخت. نتیجه اعجاب‌انگیز محاسبات سپس دکتر رشاد ضمن توضیحاتی نتایج کار خود را چنین شرح می‌دهد: مغز الکترونیکی با محاسبات خود برای ما روشن ساخت که میزان هر یک از حروف 14 گانه در هر سوره از 114 سوره قرآن، به نسبت مجموع حروف آن سوره، چند درصد است؛ مثلاً پس از محاسبه در می‌یابیم که نسبت حرف قاف که یکی از حروف نورانی قرآن است در سوره «فلق» بزرگ‌ترین رقم را دارد (6/700 درصد) و در درجه اول، در میان سوره‌های قرآن است (البته به استثنای سوره‌ق). بعد از آن، سوره «قیامت» قرار دارد که تعداد قاف‌های آن نسبت به حروف سوره مزبور (3/907 درصد) می‌باشد. و پس از آن سوره والشمس است

(3/906 درصد). همان‌طور که ملاحظه می‌کنیم تفاوت سوره «قیامت» و «والشمس» فقط 0/001 درصد است و به همین ترتیب این نسبت را در تمام 114 سوره قرآن به دست می‌آوریم نه تنها درباره این یک حرف بلکه درباره تمام حروف چهارده‌گانه نورانی. و به این ترتیب، حروف هر یک از سوره‌ها با مجموع حروف روشن می‌شود. اکنون به نتایج عجیب و حیرت آوری که از این محاسبات به دست آمده توجه فرمایید: 1. نسبت حرف «ق» در سوره «ق» از تمام سوره‌های قرآن بدون استثنا بیشتر است؛ یعنی آیاتی که در طی 23 سال دوران نزول قرآن در 113 سوره دیگر قرآن آمده آن چنان هست که حرف قاف در آنها کمتر به کار رفته است و این راستی حیرت آور است که انسانی بتواند مراقب تعداد هر یک از حروف سخنان خود در طول 23 سال باشد و در عین حال، آزادانه مطالب خود را بدون کمترین تکلفی بیان کند. مسلماً چنین کاری از عهده یک انسان بیرون است حتی محاسبه آن برای بزرگ‌ترین ریاضی‌دان‌ها جز به کمک مغزهای الکترونیکی ممکن نیست. اینها همه نشان می‌دهد که نه تنها سوره‌ها و آیات قرآن، بلکه حروف قرآن نیز روی حساب و نظام خاصی است که فقط خداوند، قادر بر حفظ آن است. 2. هم‌چنین محاسبات نشان می‌دهد که حرف «ص» در سوره ص نیز همین حال را دارد؛ یعنی مقدار آن به تناسب مجموع حروف سوره از هر سوره دیگر قرآن بیشتر است. حروف «ن» در سوره ن و القلم بزرگ‌ترین رقم نسبی را در 114 سوره قرآن دارد. تنها استثنایی که در این زمینه وجود دارد سوره حجر است که تعداد نسبی حرف «ن» در آن بیشتر از سوره ن و القلم است. اما جالب این است که سوره حجر یکی از سوره‌هایی است که آغاز آن «الر» می‌باشد و بعداً خواهیم دید این سوره‌ها که آغاز آنها «الر» است باید همگی در حکم یک سوره محسوب گردد و اگر چنین کنیم نتیجه مطلوب به دست خواهد آمد؛ یعنی نسبت تعداد «ن» در مجموع آنها از سوره ن و القلم کمتر خواهد شد. 3. چهار حرف «آلمص» را در آغاز سوره اعراف در نظر بگیرید، اگر الف‌ها و میم‌ها و صادهایی که در این سوره وجود دارد با هم جمع کنیم و نسبت آن را با حروف این سوره بسنجیم خواهیم دید که تعداد مجموع آن، از هر سوره دیگر قرآن بیشتر است. هم‌چنین چهار حرف «المر» در آغاز سوره رعد همین حال را دارد و نیز پنج حرف «کهیعص» در آغاز سوره مریم اگر روی هم حساب شوند، با مجموع این پنج حرف بر هر سوره دیگر قرآن فزونی دارند. در این‌جا به چهره تازه و پیچیده‌تری برخورد می‌کنیم که نه تنها یک حرف جداگانه در این کتاب آسمانی روی حساب و نظم خاص آورده شده، بلکه حروف متعدد آن نیز چنین وضع حیرت آوری دارند. 4. تاکنون بحث درباره حروفی بود که تنها در آغاز یک سوره قرآن قرار داشت اما حروفی که در آغاز چند سوره قرار دارد، مانند «الر» و

«الم» شکل دیگری به خود می‌گیرد و آن این که بر طبق محاسبات مغز الکترونیکی مجموع این سه حرف، مثلا (ا - ل - م) اگر در مجموع سوره‌هایی که با «الم» آغاز می‌گردد حساب شود و نسبت آن با مجموع حروف این سوره‌ها به دست آید از میزان آن در هر یک از سوره‌های دیگر قرآن بیشتر است. در این‌جا باز مسأله، صورت جالب‌تری به خود گرفته و آن این که نه تنها حروف هر سوره قرآن تحت ضابطه و حساب معینی است، بلکه مجموع حروف سوره‌های مشابه نیز ضابطه و نظام واحدی دارند. ضمناً علت این موضوع نیز روشن می‌شود که از چه لحاظ، چند سوره مختلف قرآن با «الم» یا با «الر» آغاز شده و این موضعی تصادفی و بی‌دلیل نیست. دکتر رشاد محاسبات پیچیده‌تری روی سوره‌های مشتمل بر «حم» انجام داده است که برای اختصار از آن صرف نظر می‌کنیم. استاد مزبور در ضمن این مطالعات به نکات جالب و شگفت آور دیگری دست یافته که به ضمیمه نکات تازه‌ای که ما استنتاج کرده‌ایم در این‌جا می‌آوریم: 1. حفظ رسم الخط اصلی قرآن او می‌گوید تمام محاسبات فوق در صورتی صحیح خواهد بود که به رسم‌الخط اصلی و قدیمی قرآن دست نزنیم؛ مثلاً اسحق و زکوة و صلوة را به همین صورت بنویسیم نه به صورت اسحاق و زکاة و صلاة؛ چون در غیر این صورت محاسبات ما به هم خواهد ریخت و به همین دلیل بر مسلمانان لازم است رسم الخط قدیمی و اصلی قرآن را، که حافظ این نکته اعجاز است، حفظ کنند. 2. دلیل دیگری بر عدم تحریف قرآن از تحقیقات استاد مزبور می‌توانیم این نتیجه را نیز بگیریم که در قرآن مجید حتی یک کلمه و یک حرف کم و زیاد نشده است و گرنه به یقین محاسبات کنونی روی قرآن فعلی، صحیح از آب در نمی‌آمد و کلمات و حروف حساب شده، نظام کنونی حروف قرآن را به کلی به هم می‌ریخت.پس این خود نشانه دیگری بر عدم کوچک‌ترین تحریف در قرآن مجید است. 3. تفاوت‌هایی در حدود 0/0001 دکتر رشاد می‌گوید: ضمن بررسی علمیات محاسباتی که با مغز الکترونیکی روی سوره «مریم» و «زمر» به جا می‌آوردم دیدم که نسبت (درصد) مجموع حروف (ک - ه' - ی - ع - ص) در هر دو سوره مساوی است با این که باید در سوره مریم بیش از هر سوره دیگر باشد؛ زیرا این حروف مقطعه فقط در آغاز سوره مریم قرار دارد. اما هنگامی که محاسبات مربوط به نسبت‌گیری حروف دو سوره را از رقم سوم اعشار بالاتر بردم روشن شد که نسبت مجموع این حروف در سوره مریم یک‌ده هزارم (0/0001) بیش از سوره «زمر» است. این تفاوت‌های جزئی راستی عجیب و حیرت آور است. 4. اشارات پرمعنا در بسیاری از سوره‌های قرآن که حروف مقطعه در آغاز آنها هست پس از ذکر این حروف، بلافاصله به حقانیت و عظمت قرآن اشاره شده و با جمله‌هایی مانند: «الم ذلِکَ الْکِتابُ لا رَیْبَ فیهِ»(17) و «الم اللّهُ لا إلهَ إلّا

هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتابَ بِالْحَقِّ...»(18) حروف مزبور بدرقه شده است و این خود اشاره لطیفی است به این که حروف مزبور رابطه مرموزی با اعجاز قرآن و اهمیت و حقانیت آن دارد. نتیجه بحث (دقت کنید): آیا شما حساب کلمات و حروفی را که در یک روز با آن سخن می‌گویید دارید؟ اگر فرضاً چنین باشد تعداد کلمات و حروف سخنان یک سال خود را می‌توانید به خاطر بسپارید؟ فرضاً چنین باشد آیا هرگز امکان دارد نسبت این حروف با یکدیگر در روز و ماه و سال در عبارات شما، مدّ نظرتان باشد؟ مسلماً چنین چیزی محال است؛ زیرا با وسایل عادی طی قرن‌ها نیز نمی‌توانید این محاسبات را انجام دهید. آیا اگر مشاهده کردیم انسانی در مدت 23 سال، با آن همه گرفتاری سخنانی آورد که نه تنها مضامین آنها حساب شده و از نظر لفظ و معنا و محتوا در عالی‌ترین صورت ممکن بود، بلکه از نظر نسبت ریاضی و عددی حروف، چنان دقیق حساب شده بود که نسبت هر یک از حروف الفبا در هر یک از سخنان او، یک نسبت دقیق ریاضی دارد، نمی‌فهمیم که کلام او از علم بی‌پایان پروردگار سرچشمه گرفته است؟ کوتاه سخن این که، قطع نظر از جنبه‌های مختلف اعجاز قرآن از حیث محتویات و تعبیرات، طرز تقسیم بندی حروف آن و تعداد هر یک و پخش آنها در سوره‌های مختلف قرآن نیز، که بر طبق نظام بسیار دقیقی صورت گرفته است، خارق العاده و بیرون از قدرت بشر است و این همان چیزی است که نام اعجاز قرآن از جنبه ریاضی به آن داده شده‌است. انتقادهای ناروا یکی از کارهای ناشایست برای نویسنده باهدف این است که در انتقاد از نظریه‌ای علمی به مصدر اصلی آن مراجعه نکند و به جای این که مطالب را از مصدر دست اول بگیرد به ترجمه‌های این و آن اکتفا ورزد؛ آن هم ترجمه افرادی که مایه علمی درست ندارند و جز تهیه کردن خبر برای روزنامه‌ای که هر روز باید در صفحات زیادی منتشر گردد، هدف دیگری را تعقیب نمی‌کنند. نظریه دکتر رشاد، که از طریق روزنامه‌ها در اختیار افراد قرار گرفت دچار همین گرفتاری گردید. چه انتقادهای غیر اساسی از این نظریه شد که همگی حاکی از آن بود که منتقدان از حقیقت نظریه وی آگاه نبوده و تکیه گاه آنها تیترهای روزنامه و مطالعه چند ستون از ترجمه غیر اصیل آن بوده است. یکی از خرده‌گیران، که انتقادهای وی در روزنامه اطلاعات پس از انتشار نظریه دکتر رشاد نیز چاپ گردید، نظریه دکتر رشاد را چنین خلاصه کرده است: دکتر رشاد خلیفه، شیمی دان مصری به یاری مغز الکترونیک در مدت سه سال به این نتیجه رسیده است که حروف واقع در آغاز سوره‌ها دال بر کثرت استعمال آن حروف در همان سوره‌هاست؛ به تعبیر روشن‌تر مثلا «الم» در آغاز سوره بقره نشان می‌دهد، سه حرف الف و لام و میم، بیشتر از همه حروف دیگر الفبای عربی در همان سوره به کار رفته است.

(19) یک چنین تقریر در بیان نظریه دکتر رشاد خلیفه حاکی از آن است که نویسنده به منبع اصلی مطلب مراجعه نکرده و یا دسترسی نداشته و به ترجمه‌های غیر صحیح اکتفا ورزیده است؛ زیرا هر گز دکتر رشاد یک چنین مطلب بی‌اساسی را ادعا نکرده است؛ چون بنابراین تقریر باید حرف «ص» در سوره ص بیش از حروف دیگر باشد در صورتی که یک نظر اجمالی و محاسبه کوتاه درباره حروف این سوره، خلاف آن را نشان می‌دهد. هم‌چنین او هرگز نمی‌خواهد بگوید تعداد حرف «ق» در سوره ق بیش از حروف دیگر است؛ زیرا هرگز تعداد «ق» در این سوره بیش از «ق»های سوره بقره نیست، بلکه مقصود وی در تمام موارد، یک تفوق نسبی است و این‌که نسبت حروف «ص» و یا «ق» در این سوره به حروف دیگر در حدی است که این نسبت به این پایه در هیچ یک از سوره‌ها وجود ندارد؛ یعنی تعداد «ق» در سوره بقره ممکن است بیش از تعداد آن در سوره «ق» باشد؛ ولی آن نسبتی را که این حرف در سوره ق نسبت به حروف دیگر دارد در سوره بقره موجود نیست 20). اشکالات دیگر نویسنده نویسنده مقاله که به مناسبت یادنامه پدر خود پژوهشی در باره «فواتح سور» انجام داده است اشکالات دیگری بر نظریه دکتر رشاد دارد که از نظر خوانندگان گرامی می‌گذرانیم: 1. تحقیق دانشمند مصری صرفاً لفظی است و حسن تعبیر، اگر چه پایه اصلی بلاغت و شیوایی است اما لفظ وسیله است نه هدف؛ هدف معنا و مفهوم است. نقش و وظیفه لفظ تا آن‌جاست که شنونده یا خواننده را به معنا راهبر شود؛ چون این امر انجام گرفته شد وظیفه آن انجام یافته است. متأسفانه مسلمانان به این نکته مذکور توجه ننموده‌اند که کوششی که در آداب تجوید و قرائت قرآن شده صد یک آن در فهم معانی آیات قرآن به عمل نیامده است و از آثار این قصور است که مشاهده می‌شود اغلب به شمردن حروف و کلمات قرآن پرداخته‌اند. این تحقیق جدید دکتر رشاد نیز از همین مقوله است. اگر این دانشمند بر اعجازی دست یافته است صرفاً اعجازی لفظی و صوری است و به معنا و مفهوم ارتباطی ندارد(21). جای گفتگو نیست که اعجاز قرآن منحصر به جنبه‌های لفظی و شیوایی ظاهری و زیبایی الفاظ آن نیست، بلکه این مطلب یک بخش از اعجاز قرآن را تشکیل می‌دهد و قرآن از جهات گوناگونی می‌تواند امری خارق العاده باشد(22). ولی جای سخن این جاست که اگر مردی با زحمات توان‌فرسایی در مورد الفاظ و حروف قرآن تحقیق شایسته‌ای انجام داد و از این راه بر تعداد جهات اعجاز قرآن افزود، نباید آن را به بهانه این که مربوط به الفاظ و صورت قرآن است و به معنا و مفهوم ارتباطی ندارد، نادیده بگیریم؛ زیرا همان‌طور که گفته شد یکی از جهات اعجاز قرآن مسأله زیبایی الفاظ و رسایی تعبیر و جاذبه و کشش الفاظ و جمله‌ها و آیات آن است و اگر محققی در این قسمت کار کرد

نباید کار او را به دلیل این که مربوط به این بخش از اعجاز قرآن است، نقد کنیم. اگر این انتقاد صحیح باشد باید کلیه بحث‌هایی که دانشمندان بزرگ فن فصاحت و بلاغت، پیرامون الفاظ و تعبیرات و جنبه‌های ادبی و لفظی قرآن انجام داده‌اند، کم ارزش شمرده شود و کتاب‌های دلائل الاعجاز شیخ عبدالقاهر جرجانی و اعجاز القرآن باقلانی و رافعی 23) و ده‌ها کتابی که در این زمینه نوشته شده است کم‌ارزش قلمداد گردند. گذشته از این، هرگاه دکتر رشاد و امثال او جهات اعجاز قرآن را منحصر به جنبه لفظی و صوری و آمارگیری می‌نمود جا داشت که چنین انتقادی از شیوه کار و نتیجه انحصاری وی انجام بگیرد، ولی اگر هدف خدمت به یک گوشه از جهات اعجاز قرآن باشد نه تنها، جای ملامت و انتقاد نیست، بلکه جای تشکر و سپاسگزاری است.(24) 2. آیا قرآن مجید پیش از اختراع مغز الکترونیکی معجزه بوده است یا نه؟ هنگامی که قرآن با ندای «یا ایها الناس» مردم را مخاطب قرار داد مردم دنیا در چه حدی در فرهنگ و تمدن بوده‌اند؟ قدر مسلم این است که درک آنان در باب معجزه بودن قرآن بر مبنای روش آماری نبوده که دانشمندی پس از گذشت قرن‌ها به یاری مغز الکترونیک و سه سال رنج مطالعه و تحقیق و آزمایش به آن پی برده است.(25) پاسخ این اعتراض نیز روشن است. قرآن کتاب بشری نیست که محتویات و معانی محدودی داشته باشد و تمام مفاهیم و معانی آن برای همه مردم در روز نخست روشن باشد و مردم قرون و اعصار بعدی جز آن‌چه را یاران رسول خدا می‌فهمیدند چیز دیگری نفهمند. یک چنین نظری درباره قرآن، نوعی اهانت و جسارت غیر قابل عفو به ساحت قرآن است. مفاهیم و حقایق فلسفی و علمی و تقنین و تشریع قرآن و هم‌چنین مطالبی که در مورد اسرار خلقت و جهان آفرینش و دیگر معارف بیان کرده است، محدود به فهم مردم و فرهنگ و تمدن آن روز نیست و اگر از قرآن از طریق صحیح و معقول مطلبی را فهمیدیم که عقل و خرد و تمدن و فرهنگ مردم آن روز قدرت درک آن را نداشت نباید آن را به جرم این که مطلب از افق فرهنگ عصر نزول قرآن بالاتر و برتر است، نادیده بگیریم و بر دیده دل مهر بزنیم. نه تنها چنین نیست بلکه روش مسلمانان و تجربه و آزمایش بر خلاف آن گواهی می‌دهد، چه بسا حقایقی در قرون بعدی از قرآن به دست آمده که بر مردم آن زمان کاملا مخفی و پنهان بوده است و گواه «نهایت ناپذیری قرآن» این است که با این‌که صدها متخصص روی کشف معانی و درک مفاهیم عالی قرآن کار کرده‌اند؛ با این وجود هنوز اسرار و گنجینه‌های گرانبهایی دارد که پنجه فکر بشر به آنها دست نیافته است و هر چه درباره تعالیم عالی و قوانین استوار و معارف بلند، و قوانین اخلاقی و اجتماعی و معجزات علمی آن، غور و دقت بیشتری به عمل آید، حقایقی مکشوف می‌گردد که متخصصان پیشین قرآن

بر آن دست نیافته بودند. تو گویی قرآن، اقیانوس ژرف و ناپیدا کرانه‌ای‌ست که با هیچ قدرت نمی‌توان به ژرفای آن رسید و با هیچ نیرو نمی‌توان بال اندیشه بشر را در کرانه‌های آن به پرواز درآورد. تو گویی قرآن نسخه دوم جهان طبیعت است که هر چه بینش‌ها وسیع‌تر و دیده‌ها عمیق‌تر گردد و هر چه درباره آن تحقیقات و مطالعات زیادتری انجام گیرد، رموز و اسرار آن تجلی بیشتری نموده حقایق نوی از آن کشف می‌شود. البته از کتابی که از جانب خدای نامتناهی برای هدایت بشر فرستاده شده است جز این انتظار نمی‌رود. کتاب او باید به سان خود او نامتناهی بوده و در نمایاندن انتساب خود به مبدأ جهان و عالم وحی، به دلیل و برهانی نیازمند نگردد و مانند آفتاب، که دلیل و راهنمای خود است و حقیقت و واقعیت خود را نشان دهد. پیامبر عالی‌قدر اسلام به این حقیقت (خصیصه نهایت ناپذیری قرآن) در سخنان تاریخی خود - که درباره اهمیت و عظمت قرآن ایراد فرموده - چنین تصریح نموده است: «ظاهره أنیق و باطنه عمیق... لایحصی عجائبه و لاتبلی غرائبه؛(26) قرآن ظاهری زیبا و باطنی عمیق دارد. شگفتی‌های آن پایان‌ناپذیر است و تازه‌های آن کهنه نمی‌شود». تربیت یافته ممتاز این مکتب الهی، امیرمؤمنان علی(ع) در یکی از خطبه‌های خود، از قرآن چنین یاد کرده است: «سراجاً لاتخبو توقده، و بحرا لایدرک قعره؛(27) قرآن مشعل فروزانی است که فروغ و تابش آن، به خاموشی نمی‌گراید و دریای عمیقی است که فکر بشر به ژرفای آن نمی‌رسد». این حقیقت برای بشر امروز که با دید وسیع و معلومات سرشار و جهان‌بینی عظیمی به قرآن می‌نگرد به روشنی تجلی کرده و روز به روز ایمان و عقیده او به نهایت ناپذیری قرآن زیادتر و افزون‌تر می‌شود. مفسران عالی‌قدر که با امکانات و تجهیزات علمی کافی قرآن را مطالعه کرده و بررسی می‌نمایند هر روز حقایق تازه و شگفت‌انگیزتری از آن به دست می‌آورند. شاید یکی از علل این خصیصه (نهایت‌ناپذیری) علاوه بر آن‌چه گفته شد این است که، قرآن معجزه جاویدانی برای آیین ابدی و همیشگی است و کتابی که دارای چنین موقعیتی است باید آن‌چنان عمیق و نامتناهی باشد که در تمام اعصار، دانشمندان جهان به فراخور دانش و اطلاعات خود از آن بهره‌مند شوند و بهره‌رسانی و نورافشانی آن به قشری و جمعیتی و یا دوره و زمانی، مخصوص نباشد. مردی از امام صادق(ع) پرسید: چرا همواره قرآن تازه است و خواندن و مطالعه آن، نه تنها از طراوت آن نمی‌کاهد، بلکه بر تازگی‌های آن می‌افزاید؟ امام صادق(ع) فرمود: نکته آن این است که، خداوند قرآن را برای عصر محدود و اشخاص معینی نفرستاده است از این جهت آن در هر عصری و نزد هر گروهی تازه و طراوت آن تا روز قیامت باقی است.(28) امام با جمله خود: «قرآن تا روز قیامت طراوت و تازگی خود را حفظ خواهد کرد» به

نهایت ناپذیری آن از نظر زیبایی ظاهر و عمق معنا اشاره می‌نماید. ازاین‌رو باید در هر عصری در انتظار کشف تازه‌ای از حقایق عالی قرآن بود. پی‌نوشتها: -- 1. خطیب رازی در مفاتیح الغیب (ج 1، ص 160 - 162) 21 نظر، و شیخ طوسی در تبیان (ج 1، ص51-47) متجاوز از ده قول ذکر نموده‌اند. 2. تفسیر طبری، ج 1، ص 66. 3. خلاصه چهار نظر این است که این حروف، به صفات ذات، صفات فعل، یا به فرشته و پیامبر اشاره دارند. 4. واقدی، مغازی، ج 1، ص 8؛ سیره ابن هشام، ج 2، ص 226. 5. تاریخ القرآن، ص 73. 6. تفسیر برهان، ج 1، ص 34. 7. «انَّ اللهَ تبارک و تعالی اُنزل هذا القرآن بهذه الحروف التی یتداولها جمیع العرب ثم قال:"لئنِ اجْتَمَعَتِ الإنْسُ وَالْجِنُّ عَلی أَنْ یأتُوا بِمِثلِ هذا الْقُرْآنِ لا یَأتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ کانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهیراً»" - توحید صدوق، ص162. 8. بقره(2) آیه 1 و 2. 9. آل عمران(3) آیات 1 - 3. 10. حروفی که اعتماد هر یکی به مخرج خود ضعیف است و هنگام تلفظ، صدا به نرمی و آهسته بیرون می‌آید و نفس در جریان بوده و قطع نمی‌گردد «مهموسه» می‌نامند؛ مانند کاف، خاء، حاء، ثاء، شین، سین، صاد، و غیر آنها را «مجهوره» می‌نامند. 11. درباره توضیح صفات حروف ر.ک: فقید علم و ادب، مرحوم مدرس تبریزی، نثراللئالی، ص39-33. 12. تفسیر کشاف، ج 1، ص 78 - 79. در این کتاب به‌طور مشروح این مطلب بیان شده است. 13. علامه شهرستانی، المعجزة الخالده، ص 122. 14. تفسیر آیات مشکله قرآن، ص 11. 15. زمر(39) آیه 30. 16. شماره 1996 (20 ذوالحجه 1392، 24 ینایر 1973). متن عربی آن را دانشمند محقق، جناب آقای مکارم به فارسی ترجمه کرده و در مجله مکتب اسلام (شماره چهارم، سال چهاردهم) درج شده است. با تشکر از زحمات ارزنده ایشان، برای رعایت امانت و احتیاط بیشتر ترجمه یاد شده را به طور اجمال با متن عربی آن یک بار تطبیق نموده، علاوه بر این، خود متن عربی آن را چند بار به دقت خواندم. 17. بقره (2) آیه 1 و 2. 18. آل عمران (3) آیات 1 -3. 19. یادنامه استاد، مقاله دکتر جعفر شعار، ص 5. 20. برای توضیح بیشتر به متن عبارت عربی دکتر رشاد توجه کنید: «إنّ حرف القاف مثلاً یظهر متفوقا حسابیا فی سورة القاف؛ أی إن نسبته فی هذه السورة إلی بقیة الحروف الأبجدیة الأخری أعلی منها عن نسبته فی جمیع سور القرآن الکریم الأخری. و قد شاء اللّٰه أن تکون هذه السورة التی تحمل رقم 50 فی المصحف الشریف هی التی تحتوی علی أعلی نسبة لحرف القاف بین مختلف سور القرآن الکریم و شاءت أرادته أیضاً أن تبدأ هذه السورة بحرف القاف کفاتحة للسورة و أن یطلق علیها اسم سورة القاف...». 21. یادنامه استاد، ص 5 - 7. 22. ر.ک: آلاء الرحمان (مقدمه)؛ الوحی المحمدی؛ مرزهای اعجاز؛

قرآن و آخرین پیامبر. 23. ر. ک: آیة الله جعفر سبحانی، مرزهای اعجاز (مقدمه). 24. این که می‌گوید نقش الفاظ تا آن جایی است که معنا را برساند و هر موقع این کار انجام گرفت وظیفه آن به پایان رسیده است درباره آن الفاظ و جمله‌هایی است که نقشی جز افاده معنا ندارند و اما آن رشته الفاظ و جمله‌هایی که علاوه بر رسانیدن معنا، خود جمله و الفاظ، جنبه اعجاز دارند (مانند قرآن) در این موارد، رسالت الفاظ با رسانیدن معنا، به آخر نمی‌رسد. از این رو، قرآن علاوه بر جهات دیگر، از نظر ترکیب و جمله بندی و الفاظ و تعابیر، معجزه است و بحث پیرامون آنها ادامه دارد. 25. یادنامه استاد، ص 7. 26. اصول کافی، چاپ سنگی، ص 591. 27. نهج‌البلاغه عبده، خ 193. 28. «ما بال القرآن لایزال عندالنشر والدرس إلا غضاضة؟ فقال: إن الله تعالی لم یجعله لزمان دون زمان و لاناس دون ناس؛ فهو فی کل زمان جدید و عند کل قوم غض إلی یوم القیامة» - تفسیربرهان، ج1، ص18.

بازگشت به زندگی، عجیب نیست 5. «وَ إِن تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَ إِذا كُنّا تُراباً أَ إِنّا لَفِی خَلْقٍ جَدِیدٍ أُولئِكَ الَّذِینَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَ أُولئِكَ الأَغْلالُ فِی أَعْناقِهِمْ وَ أُولئِكَ اَصْحابُ النّارِهُمْ فِیها خالِدُونَ؛ اگر (از انکار آنان) تعجب می‌نمایی، عجب گفتار آنهاست که (می‌گویند:) آیا وقتی ما خاک شدیم بار دیگر آفرینش جدیدی خواهیم داشت؟ آنان کسانی هستند که به قدرت خدای خود کفر ورزیدند وغل‌ها به گردن‌های آنهاست و همگی اهل آتش هستند و در آن همیشه خواهند بود». عقیده به روز باز پسین یکی از عقاید کهن جهان بشری است، حتی آثار اعتقاد به آن در میان مللی که تاریخ شش هزار ساله دارند، به خوبی به چشم می‌خورد. یکی از اصول اساسی همه مذاهب جهان، مسأله بازگشت به زندگی ابدی است و هر مسلکی که در سر لوحه آن اعتقاد به روز رستاخیز نباشد نمی‌توان به آن نام مذهب نهاد و هدف‌های تربیتی و اجتماعی مذهب بدون اعتقاد به روز پاداش و کیفر، جامه عمل نمی‌پوشد. چنین عقیده‌ای، با سوابقی که در میان تمام ملل جهان دارد، می‌تواند نشانه فطری بودن آن باشد؛ زیرا علایم و نشانه‌ای که برای امور فطری در اختیار داریم، همگی بر آن منطبق است و بسیار بعید است چنین عقیده‌ای با این سابقه و قدمت و با این شیوع و گسترش، بدون الهام از ندای فطرت در دل جامعه بشری به وجود آید و شروع به رشد و نموّ نماید. شاید هر فردی در حالات خاصی، احساس نماید که رشته زندگی او با مرگ وی گسسته نمی‌شود و مرگ وی آخرین حلقه تکامل وی نیست و هرگز او برای زندگی چند روزه با انبوهی از مشکلات و سختی‌ها آفریده نشده است، بلکه این شب تار صبح روشنی دارد و مرگ دروازه فنا و نابودی نیست، بلکه دریچه‌ای به سوی زندگی پیوسته و ابدی است. البته - همان‌طور که در جای دیگر گفته‌ایم - ندای فطرت فقط در انسان ایجاد توجه و بیداری می‌نماید، ولی نمی‌تواند، هادی و رهبر باشد، بلکه برای پرورش امور فطری استادانی لازم است که شاخه‌های کج و معوجش بزنند و آن را از هر نوع انحراف و آمیختگی به خرافات پاک سازند. از این نظر، اعتقاد به روز باز پسین در میان ملل جهان، با یک رشته خرافات و افسانه‌ها آمیخته و وصله‌ها و پیرایه‌های ناجوری به آن بسته شده‌است. بنابر این نباید تعجب کنیم وقتی بشنویم برخی از ملل، در گذشته هنگام‌مرگ بزرگان خود، کاهنی را زنده همراه او دفن می‌کردند، تا در آن‌سراا‌هنمای او گردد و یا دلقکی را زنده زنده به گور می‌نمودند تا ندیم اوشود.(1) معاد و دانش‌های بشری اعتقاد به معاد، به سان عقیده به خدای جهان در پرتو تکامل علوم و گسترش دانش و بینش بشر، در ردیف

مسائل روشن و استوار قرار گرفته و هر چه دانش پیش می‌رود، مشکلاتی که به دست و پای فکر بشر گذشته پیچیده و گروهی را دچار اشکال و تردید ساخته بود، باز می‌گردد. امروز در پرتو مسأله بقای ماده و و جود روح مجرد از ماده، به بسیاری از سؤال‌هایی که در مورد مسأله معاد بود، پاسخ علمی داده شده است و آن چه را فلسفه یونان باستان و فلسفه مشاء بر سر راه معاد جسمانی مانع می‌پنداشت، به کلی بر طرف گردیده است. مهم‌ترین اشکال برای بشر عهد رسالت، امکان بازگشت به زندگی جدید بودو قرآن این مشکل را به‌طور مکرر از آنان نقل کرده و در آیه مورد بحث چنین‌می‌فرماید: «اگر از انکار آنان تعجب می‌کنی عجب از گفتار و استدلال آنهاست که می‌گویند: چگونه پس از آن که خاک شدیم، مجدداً به زندگی نو بازمی‌گردیم؟!». عرب در دوران جاهلیت، روی زنگ و غباری که بر فطرت او نشسته بود، اعتقاد به معاد را جز جنون، چیز دیگری تصور نمی‌کرد و قرآن مجید این مطلب را از آنان چنین نقل می‌کند: «وَ قالَ الَّذِین کَفَروا هَلْ نَدُلُّکُمْ عَلی رَجُلٍ یُنَبِّئُکُمْ إِذا مُزِقْتُمْ کُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّکُمْ لَفِی خَلْقٍ جَدیدٍ افْتَری عَلَی اللّه کَذِباً أَم بِهِ جِنَّةٌ...؛(2) افراد کافر می‌گویند: آیا شما را به مردی راهنمایی کنیم که (می‌گوید:) پس از آن که ریز ریز شدید، آفرینش نوی خواهید داشت، آیا به خدا دروغ بسته، یا جنونی دارد؟!». پاسخ قرآن در این باره قرآن، که کتاب هدایت برای عموم مردم است، در مقام پاسخ از این ایراد، امکان بازگشت به زندگی جدیدرا، از راه‌های گوناگون ثابت نموده‌است. بیان تفصیلی همه این طرق در خور رساله مستقلی است. اکنون به طور اجمال به آنها اشاره می‌کنیم: 1. قدرت بی‌پایان خدا منکران امکان بازگشت به زندگی نو در حقیقت منکر قدرت خدایند و خدای خود را آن چنان که هست نشناخته‌اند. نخست باید توجه نمود که بر پا کننده رستاخیز همان خدایی است که اراده و قدرت او در هر ممکن نافذ است و با یک اراده و خواست به هر چیزی که عقلاً محال و ممتنع نباشد، جامه وجود می‌پوشاند و قدرت و توانایی او حد و مرزی ندارد؛ هیچ چیزی نمی‌تواند مانع از نفوذ اراده او گردد و سلطنت و قدرت هر موجودی در دست اوست. خداوند در مقام معرفی دامنه قدرت خود چنین می‌فرماید: «إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرَادَ شَیْئاً أَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونْ فَسُبْحانَ الَّذی بِیَدِهِ مَلَکُوتُ کُلِّ شَیْءٍ وَ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ؛(3) شأن و کار خدای (بزرگ) این است که هر موقع (تحقق) چیزی را بخواهد به آن بگوید باش، آن نیز تحقق می‌پذیرد. منزه است خدایی که سلطنت هر چیزی در دست اوست و به سوی او باز می‌گردید». منکران معاد باید توجه داشته باشند، خدایی که آفریننده زمین و آسمان‌ها و منظومه‌ها و کهکشان‌ها ست بار دیگر می‌تواند مردگان را زنده کند و لباس حیات بر آنها بپوشاند. قرآن مجید به این حقیقت در این آیه تصریح کرده و می‌فرماید: «أَوَلَمْ یَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذی خَلَقَ

السَّموَاتِ وَالأرْضَ وَلَمْ یَعْیَ بِخَلْقِهِنَّ بِقادِرٍ عَلی أنْ یُحْیِیَ الْمَوتی بَلی إِنَّهُ عَلی کُلِّشَیْءٍ قَدیرٌ؛(4) آیا نمی‌بینید، به راستی خدایی که آسمان‌ها و زمین را آفریده و از آفریدن آنها خسته و ناتوان نگردیده است، قادر است که مردگان را زنده کند! آری او بر هر چیزی قادر و تواناست». از آن جا که افراد منکر، با نفی امکان بازگشت به زندگی نو، عموم و گسترش قدرت خداوند را انکار می‌نمایند و به یکی از صفات بارز او (قدرت) کفر می‌ورزند، در آیه مورد بحث، آنان را کافر به (شناسایی قدرت) معرفی می‌نماید و می‌فرماید: «أُولئِکَ الَّذینَ کَفَرُوا بِرَبِّهِمْ؛ آنان کسانی هستند که به خدای خود کفر ورزیده‌اند» و درست او را نشناخته‌اند. محدود ساختن قدرت خداوند، علتی جز تشبیه خالق به مخلوق و قیاس آفریننده به انسان ناتوان ندارد. اندیشه «قیاس» و «تشبیه» درباب خداشناسی به سان بند اسارت است که فکر را از هر نوع پرواز به سوی تنزیه خداوند از تجسیم و تحدید باز می‌دارد، هم چنان که غل و زنجیر اسارت، مانع هر نوع پیشرفت شخص اسیر می‌شود.لذا در آیه مورد بحث، منکران معاد را با صفت دیگر معرفی کرده است: «أُولئِکَ الأَغْلالُ فی أَعْناقِهِمْ؛ آنان کسانی هستند که زنجیر به گردن دارند». بنابراین بعید نیست مقصود از این غل و زنجیر، همان رشته‌های خرافات قیاس و تشبیه باشد، که به سان غل، گردن آنان را سنگین و آنها را از دیدن افق‌های وسیع بازداشته است. 2. توجه به زندگی نخستین راه دوم از نظر قرآن برای هدایت منکران معاد، توجه دادن آنان به زندگی نخستین و آغاز آفرینش است و از این طریق می‌توان هر نوع شک و تردید را در موضوع باز گشت به زندگی جدید برطرف نمود؛ زیرا خدایی که توانست از هیچ، چیزی بیافریند و به خاک مرده، حیات ببخشد، بار دیگر می‌تواند اجزا و ذرات بدن مرده را گرد آورد و به آنها زندگی مجددی عطا فرماید. قرآن در آیات زیادی روی این موضوع تکیه نموده و می‌فرماید: «قُلْ یُحْیِیهَا الَّذی أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِکُلِّ خَلْقٍ عَلیمٌ؛(5) بگو: خدایی که آنان را در آغاز خلقت آفرید، بار دیگر آنها را زنده می‌کند و او به اسرار آفرینش هر موجودی عالم و داناست». و نیز می‌فرماید: «أَفَعَیینَا بِالْخَلْقِ الأَوَّلِ بَلْ هُمْ فی لَبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِیدٍ؛(6) آیا ما از آفرینش نخستین خسته و یا ناتوان شدیم (که نسبت به باز گشت آنها عاجز شویم) بلکه آنان درباره آفرینش جدید در شک و تردید هستند». برای توضیح بیشتر لازم است آیاتی را که در زمینه «یاد آوری آفرینش نخستین» وارد شده‌اند، در این جا بیاوریم: «وَ ضَرَبَ لَنا مَثَلاً وَنَسِیَ خَلْقَهُ قالَ مَنْ یُحْیِ العِظامَ وَ هِیَ رَمِیمٌ قُلْ یُحْیِیهَا الَّذی أَنْشَأهَا أَوَّل مَرَّةٍ وَ هُوَ بِکُلِّ خَلْقٍ عَلیمٌ...؛(7) حادثه‌ای را برای ما توصیف نمود (استخوان مرده را سایید و در هوا پخش کرد) و گفت: چه کسی این استخوان‌های پوسیده را زنده خواهد کرد؟ بگو: همان خدایی که آنها را بدون هیچ سابقه‌ای برای نخستین

بار آفرید او به راز آفرینش هر موجودی عالم و آگاه است». در برخی از آیات توجه منکران را به مراحل پیشین آفرینش انسان، از خاک تا مراحل گوناگون جنینی جلب نموده است؛ زیرا هر یک از این مراحل، آفرینش جدیدی است و اگر آفرینش مجدد ممکن نباشد باید تکامل جنین در تمام این مراحل متوقف گردد؛ مثلا آن جا که می‌فرماید: «یَا أَیُّهَا النَّاسُ إِنْ کُنْتُمْ فی رَیْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنا کُمْ مِّنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ...؛(8) ای مردم! هرگاه در موضوع رستاخیز در شک و تردید هستید (در مراحل نخستین پیدایش خویش فکر کنید) ما شما را از خاک، بعد از نطفه، سپس از علقه (خون بسته)...آفریدیم». در این آیه، که برای اختصار، متن کامل آن را نقل نکردیم تمام مراحل مختلف تکوین انسان را به دقیق‌ترین وجه بیان کرده است و هدف از آن، رفع تعجب آن گروه از منکران است که از اندیشه امکان خلقت مجدد، وحشت دارند؛ در صورتی هر روز در برابر دیدگان آنان، این حادثه و پدیده‌ها، که همگی نوعی خلقت جدیدند، تکرار می‌گردند. 3. صحنه رستاخیز در زمین‌های مرده بشر در هر سال، یک بار صحنه زنده شدن زمین‌ها را با دیدگان خود مشاهده می‌کند؛ زیرا همه ساله، زمین‌های مرده، که فاقد جنبش و حرکت و فروغ حیات نباتی هستند، پس از نزول باران در فصل بهار تجدید حیات نموده و زندگی سال گذشته را از سر می‌گیرند وسطح زمین با مخمل گیاه و علف، سر سبز و برخی از نقاط آن با گل‌های رنگارنگ رنگین می‌شود و زمین مرده و بی‌تحرک و جنبش، پس از نزول باران رحمت (که آب حیات‌است) زنده‌می‌شود و به‌جنبش در می‌آید. قرآن مجید در آیات مختلفی بر امکان معاد و تجدید حیات از این طریق استدلال نموده و ریشه شک و تردید و یا نفی و انکار را با نشان دادن نمونه روشنی از تجدید حیات سوزانده است، چنان‌که می‌فرماید: «... وَتَرَی الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَیْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ وَ أَنْبَتَتْ مِنْ کُلِّ زَوْجٍ بَهیجٍ ذَلِکَ بِاَنَّ اللَّهَ هُوَ الحَقُّ وَ اَنَّهُ یُحْیِ الْموتی وَ اَنَّهُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ...؛(9) زمین را مرده می‌بینی، هنگامی که آب بر آن فرو فرستادیم، به جنبش و حرکت در می‌آید و از هر جفت با طراوتی می‌رویاند. این گواه بر آن است که خدا حق است و این که او می‌تواند مردگان را زنده کند». باز می‌فرماید: «وَ اللَّهُ الَّذِی أَرْسَلَ الرِّیاحَ فَتُثِیرُ سَحاباً فَسُقْنَاهُ إِلی بَلَدٍ مَّیِّتٍ فَأَحْیَیْنا بِهِ الأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها کَذَلِکَ النُّشُورٌ؛(10) خدایی که بادها را می‌فرستد تا ابرهایی را به حرکت در آورند و آنها را به سر زمین‌های مرده روانه می‌کنیم و زمین‌های مرده را به وسیله آن زنده می‌سازیم. زنده شدن انسان نیز در روز رستاخیز بسان همین است». خلاصه، زمین‌های خشک و بی‌حرکت و بی‌جنبش، در حقیقت مرده‌ای است که با باران به حرکت در آمده و به قول مردم «نفس می‌کشند» و زنده می‌شوند و آثار حیات خود را با پرورش گیاه و درخت در دامن خود، نشان

می‌دهند.(11) 4. نمونه‌هایی از احیای مردگان روشن‌ترین گواه بر امکان موضوعی، وقوع خارجی آن است. قرآن مجید طیّ سوره‌های مختلفی از کسانی نام می‌برد که پس از مرگ، بار دیگر زنده شده‌اند و از افرادی گفتگو می‌کند که حیات و زندگی را مجدداً از سر گرفته‌اند. در این باره کافی است آیه‌ای را که پیرامون تعجب عزیر از احیای مردگان نازل شده است به دقت بخوانیم و در آن تأمل کنیم: «أَو كَالَّذی مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَ هِیَ خَاوِيَةٌ عَلی عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّی يُحْيِی هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَة عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْماً أَو بَعْضَ يَومٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ...؛ (12) یا به سان آن کسی که از کنار دهکده ویرانه‌ای عبور کرد که سقف‌های آن فرو ریخته و ساکنان آن‌جا هلاک و نابود شده بودند، با خود گفت: چگونه خداوند این افراد را که در کام مرگ فرو رفته‌اند، زنده خواهد کرد؟! خداوند (برای قدرت نمایی) جان او را در همان جا گرفت و پس از صد سال او را زنده و به وی خطاب کرد: چند مدت در این جا بودی؟ گفت: یک روز یانیم روز. خطاب آمد بلکه صد سال در این نقطه توقف داشتی...». ذیل آیه حاکی است که خداوند نه تنها او را زنده کرد، بلکه الاغ او را که در گوشه بیابان افتاده بود و جز استخوانی از او باقی نمانده بود، زنده کرد و در پایان آیه چنین نتیجه می‌گیرد: «إِعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلی كُلِّ شَیْءٍ قَديرٌ؛ بدان خداوند بر همه چیز قادر است». باز در سوره بقره، داستان «بقره» رایاد آور می‌شود که شخصی از قوم حضرت موسی(ع) مردی را کشته بود و جسد او را برای گم کردن نشانه و یا دام انداختن فرد دیگری، به جای دیگر انداخته بود و در این موقع آنان در تعیین قاتل به نزاع و جنگ برخاسته بودند. خداوند برای رفع این نزاع دستور می‌دهد گاوی را بکشند و قسمتی از بدن گاو ذبح شده را به بدن مرده بزنند تا زنده شود و قاتل خود را تعیین کند. خداوند از این جریان دو نتیجه می‌گیرد: الف) به جنگ و نزاع شدید تیره‌های بنی اسرائیل خاتمه می‌دهد. ب) هر گونه شک و تردید و یا انکار را از چهره رستاخیز می‌زداید و به یهود لجوج نشان می‌دهد که چگونه خداوند روز رستاخیز مردگان را زنده می‌کند. چنان که می‌فرماید: «... كَذلِكَ يُحْيِ اللَّهُ الْمَوْتَى وَ يُرِيكُمْ ءَايَتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ...؛(13) ... این‌چنین خداوند مردگان را زنده می‌کند و آیات قدرت و نشانه‌های توانایی خود را نشان می‌دهد تا شما به فکر و اندیشه بپردازید». 5. سر گذشت خفتگان شهر افسوس سر گذشت خفتگان شهر «افسوس» در میان کتاب‌های آسمانی برای اولین بار در قرآن وارد شده است. این حادثه در میان سال‌های 249 - 251 میلادی در زمان دقیانوس - که مردم فرنگ به او کیوس می‌گویند - رخ داده است. طبعاً چنین حادثه‌ای نمی‌تواند در تورات و انجیل وارد شود. قرآن از پناهندگی گروهی از جوانان حقیقت جو به غار گزارش می‌دهد، در حالی که می‌گفتند: خداوندا! رحمتت را برای ما نازل

بفرماو ما را به راه راست هدایت بنما! قرآن می‌گوید: «ما پرده‌ای بر گوش آنان افکندیم و آنان را در خواب گران و سنگینی فرو بردیم سپس آنها را بیدار ساختیم تا روشن گردد که کدام یک از آن دو گروه در تعیین مقدار خواب راستگو هستند».(14) بعداً چنین می‌فرماید: «کَذلِکَ أَعْثَرْنَا عَلَیْهِمْ لِیَعْلَمُوا أَنَّ وَعَدَاللَّهِ حَقٌّ وَ أَنَّ السَّاعَةَ لاَ رَیْبَ فِیهَا...؛(15) دیگران را از سر گذشت اعجاب‌انگیز آنان با خبر ساختیم تا بدانند وعده الهی بر حق و پا بر جاست و در رستاخیز شک و تردیدی نیست». قرآن یاد آوری می‌کند که مقدار خواب آنان 309 سال بوده است.(16) به‌طور مسلم چنین خواب طولانی در گوشه غار، بدون این که آب و غذایی به آنان برسد شبیه مرگ و از حدود خواب طبیعی بیرون بوده، خوابی بوده است که فعالیت‌های طبیعی تقریباً توقف داشته و تنها شعله بسیار کم فروغی در کانون وجود آنان روشن بوده است. به یقین چنین خوابی، دست کمی از مرگ ندارد و حفظ و نگه‌داری چنین گروهی در گوشه غار از گزند حوادث، آن‌گاه بیدارکردن آنها شبیه زنده کردن مردگان است. اینها راه‌هایی است که قرآن برای اثبات امکان معاد و تجدید حیات در روز رستاخیز یاد آور شده و از این طریق باب شک و تردید را به روی شکاکان و مغرضان بسته است. بحث مبسوط و گسترده در مورد هر یک از راه‌ها از هدف بحث ما بیرون است. مردم لجوج و ماجراجو 6. «وَ یَسْتَعْجِلُونَکَ بالسَّیِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثُلاتُ وَ إِنَّ رَبَّکَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَی ظُلْمِهِمْ وَ إِنَّ رَبَّکَ لَشَدِیدُ الْعِقابِ؛ آنها بدی (عذاب) را پیش از نیکی از تو تقاضا می‌نمایند (در حالی که با چشم خود دیده و با گوش خود شنیده‌اند) که کیفر و عذاب (خدا) امت‌های گذشته را فرا گرفت. پروردگار تو به مردم با این که ستم می‌کنند، دارای آمرزش است و در عین حال، کیفر او سخت و دردناک است». روان‌شناسی برای بشر، حسی به نام «حس کنجکاوی» ثابت نموده است. این حس، پدید آرنده علوم و خلّاق تمدن و معارف است و اگر روزی بشر فاقد این حس گردد علم و دانش او از پیشرفت باز می‌ماند و گره از مشکلات زندگی گشوده نمی‌شود. همین حس کنجکاوی است که کودک دو ساله را به جستجو و پرسش در آن‌چه می‌بیند و یا می‌شنود، وادار می‌نماید و هر روز در سایه این حس، گامی بلند به‌سوی جهان خارج بر می‌دارد و حقایقی را درک و لمس می‌کند. این حس، به سان احساسات دیگر انسان، رابط و پلی است که رو ح و روان ما را با جهان خارج و با آن‌چه بیرون ذهن ما وجود دارد، آشنا و مربوط می‌سازد. دست آفرینش سرشت ما را با این حس، از این جهت خمیر کرده، که حقایق را آن چنان که هست دریابیم و سپس در برابر آن خاضع گردیم و زانو بزنیم. متأسفانه گروهی، روی یک سلسله اغراض و مطامع از فرمان این حس سر بر می‌تابند و باب بحث و تحقیق را به روی خود می‌بندند و خود را در برابر

حقایق مسلم کور و کر قلمداد می‌کنند، تو گویی دارای چنین حسی نیستند، و یا اصلاً حادثه‌ای در مسیر زندگی آنان رخ نداده و یا با واقعیتی رو به رو نگردیده‌اند. از نظر روانی چنین فردی و از نظر اصول جامعه‌شناسی چنین اجتماعی، افراد کوتاه فکر و کم رشدند و همواره می‌خواهند در زندان تغافل و تجاهل به سر ببرند، غافل از آن که عکس العمل واقعیات مسلم جهان، روزی دیوار زندان موهوم آنان را می‌شکند و آنها را از خواب گران و سنگین بیدار می‌سازد و به حساب آنها می‌رسد. پیامبر گرامی اسلام(ص) با ابلاغ و اعلام نبوت ورسالت خود، حس کنجکاوی گروه‌های مختلف را بر انگیخت، تا درباره گفتار او به فکر و اندیشه بپردازند. در این موقع طبقه‌ای که صحیح و سالم فکر می‌کردند به ندای آسمانی وی گوش فراداده خواستار دلایل نبوت و براهین رسالت وی گردیدند، تا از این راه پی به حقیقت ببرند. در برابر این گروه، افراد مغرض و ماجراجو، به جای کنجکاوی و بررسی دلایل نبوت و اسناد رسالت، به تکذیب وانکار رسالت او برخاستند و خواستار نزول عذاب و نابودی خود شدند و در این باره آن قدر شتاب داشتند که قرآن کریم حالت شتابزدگی آنان را با جمله «وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ؛ عذاب را پیش از نیکی از تو می‌طلبند» منعکس نموده است و در این موضوع آن قدر اصرار داشتند که قرآن در خواست آنان را در سوره‌های مختلفی بازگو نموده است.(17) این خصیصه مخصوص عناصر عهد رسالت نیست و همان‌طور که گفته شد در میان همه اقوام و ملل، گروه مغرض ماجراجو پیدا می‌شوند که بر اثر کوتاهی نظر و کمی رشد، موضوعات را جدی نمی‌گیرند. قرآن نمونه‌هایی از این طبقه را یادآور می‌شود آن‌جا که پیامبر شان به آنها چنین خطاب می‌کند: «قَالَ يقَومِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ لَوْلا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ...؛(18) صالح به قوم خود گفت: چرا به بدی (عذاب) پیش از نیکی شتاب می‌کنید! چرا برای خویش از خداوند آمرزش نمی‌طلبید شاید مورد ترحم و آمرزش او قرار گیرید!». خواستاران نزول عذاب لازم بود به دو مطلب توجه نمایند: 1. هدف از اعزام پیامبران راهنمایی مردم است و اگر هم برای اثبات نبوت معجزه‌ای بیاورند باید اعجاز آنها موجب هدایت آنان گردد، نه نابودی آنان و اگر مردم در مقام معجزه‌خواهی، خواستار عذاب گردند که به قیمت نابودی آنان تمام شود، در این موقع پیامبران به هدفی که برای آن اعزام و بر انگیخته شده‌اند نرسیده‌اند و به اصطلاح نقضِ غرض می‌گردد. از این نظر یکی از شرایط اعجاز این است که موجب هدایت مردم گردد نه موجب نابودی آنها و اگر پیامبران به چنین در خواست‌های غیر منطقی، پاسخ مثبت نداده‌اند به همین دلیل است که بیان گردید. 2. آنان با مراجعه به تاریخ اقوام پیشین، باید متوجه شوند نابود ساختن آنان کاری است آسان و همان خدایی که با قدرت غیبی خود، اقوام

پیشین را نابود ساخت می‌تواند در یک چشم به هم زدن مقدمات نابودی آنان را نیز فراهم سازد. قرآن کریم برای توجه دادن این افراد به این مطلب در آیه مورد بحث می‌فرماید: «... وَقَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثُلاتُ...؛ (19) پیش از آنان اقوامی به کیفر اعمال و کردار خود رسیده‌اند» و باید آنان از سر گذشت این ملل، درس عبرت بگیرند. خداوند بخشاینده و کیفرده گروهی از دانشمندان کلام 20) و مفسران جمله «وَ إِنَّ رَبَّکَ لَذُو مَغْفِرَةٍ عَلَى ظُلْمِهِمْ؛ پروردگار تو در مورد مردم دارای آمرزش است؛ در حالی که آنان ستم می‌کنند» را دلیل بر آن گرفته‌اند که تمام گناهان - اعم از بزرگ وکوچک - هر چند مرتکب آن راه توبه را پیش نگیرد، قابل عفو است؛ زیرا جمله «علی ظلمهم» روشنگر حال آنان است؛ یعنی آنان با این که ظالم و گناه‌کارند، آمرزش خدا شامل حال آنها نیز می‌گردد. این نوع تعبیر در زبان عرب زیاد است؛ مثلاً می‌گویند: «أنا أوده علی غدره؛ من فلانی را با آن که با من از در حیله وارد می‌شود دوست دارم». فقط از میان گناهان، یک گناه قابل بخشش نیست و آن شرک به خداست که به تصریح آیه زیر بدون توبه و بازگشت از آن قابل بخشش نمی‌باشد چنان که می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لایَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ...؛(21) خداوند گناه شرک را نمی‌بخشد».(22) عقل نیز موید این مطلب است؛ زیرا عفو و بخشش حق ویژه خداست در این صورت هیچ مانعی ندارد که صاحب حق در موارد مخصوصی برای یک سلسله مصالح از تقصیر گناه‌کاران بگذرد و در آیه دیگر به این حق اشاره کرده و می‌فرماید: «إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبادُکَ وَ إِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ؛ اگر بزهکاران را کیفر دهی آنان بندگان تو هستند و اگر بیامرزی تو عزیز و حکیم هستی». گذشته از این که لفظ «علی ظلمهم» حاکی از آن است که آیه، به آن دسته از گناه‌کاران ناظر است که از در توبه وارد نشده‌اند. آیه مورد بحث در بیان مورد عفو، لفظ «الناس» یعنی مردم را به کار برده نه الفاظی مانند «مؤمنان» یا «تائبان». (23) و این خود مبین این است که مورد مغفرت، افراد گناه‌کاری‌اند که از طریق توبه گناه و ستم‌های خود را شستشو نداده‌اند. نکته قابل توجه این است که، در آیه به جای لفظ «غافر» (بخشاینده) لفظ «ذو مغفرة» (صاحب آمرزش) را به کار برده است و علت این تعبیر این است که هدف آیه آن نیست که برساند همین الآن ستمگران در حال ستم، مورد عفو و آمرزش هستند تا مایه جسارت آنان برای ادامه گناه گردد، بلکه هدف، بیان قابلیت آنان برای عفو است و این که عفو الهی آن چنان وسیع و گسترده است که حتی ظالم و ستمگر را در حال ظلم و ستم نیز شامل می‌گردد. سیوطی در کتاب الدر المنثور در تفسیر این آیه از پیامبر نقل کرده است که آن حضرت فرمود: «لولا عفو الله و تجاوزه ماهنأ لأحد العیش و لولا وعیده و عقابه لاتکل کل أحد؛ اگر عفو و گذشت خدا نبود زندگی برای

کسی گوارا نبود و اگر وعده کیفر و عذاب خداوند نبود همه مردم به مغفرت و آمرزش او مغرور می‌شدند».(24) در جمله «وَاِنَّ رَبَّکَ لَذُو مَغْفِرَةٍ...». نکته دیگری نیز وجود دارد و آن بیان تعجب از شتابزدگی آنان در برابر عذاب الهی است در صورتی که رحمت و عفو خدا آن چنان وسیع است که افراد گناه‌کار را نیز در حال طغیان و معصیت شامل می‌شود با این وصف چگونه آنان رحمت او را فراموش کرده و خواستار عذاب می‌شوند! و در دعاها می‌خوانیم: «یا من سبقت رحمته غضبه؛ ای خدایی که رحمت تو بر خشمت پیشی گرفته است و امید به آمرزش تو بیش از غضب و خشم توست!». البته سوء تفاهم نشود، منظور این نیست که خداوند «برات آزادی بدون قید و شرط» را به همه گنه‌کاران غیر مشرک داده است، بلکه منظور این است که گناه مشرک و کسانی که با این حال از جهان می‌روند، به هیچ وجه قابل بخشش نیست، اما گناهان دیگر قابل بخشش است. البته این قابلیت بخشش، بدون قید و شرط نیست؛ بلکه بخشش الهی در مورد گناهان نیز، قیدو شروطی دارد و شایستگی افراد برای پذیرش آمرزش خداوند از نخستین شرطهاست؛ یعنی باید کاری کرده باشند که مشمول رحمت پروردگار ولایق بخشودگی شوند. خلاصه، آیه مورد بحث بیش از امکان آمرزش، مطلب دیگری را نمی‌رساند و اما فعلیت آمرزش به‌طوری که نام افراد از نامه گناه‌کاران خارج شده و در طومار بهشتیان درج گردد مستلزم یک رشته کارها و طیّ عقباتی است که بدون رنج نمی‌توان آن را پیمود. پی‌نوشتها: ------------------------------------ -- 1. دائرة المعارف، ج 1، ماده «أخر»، ص 93. 2. سبأ (34) آیه‌های 7 و 8. 3. یس (36) آیه‌های 82 و 83. 4. احقاف (46) آیه 33. 5. یس (36) آیه 79. 6. ق (50) آیه 15. 7. یس (36) آیه 78 و 79. 8. حج (22)آیه 5. 9. حج(22) آیه 5 و 6 . 10. فاطر (35) آیه 9. 11. سوره ق (50) آیه 11 نیز به همین مضمون است. 12. بقره (2) آیه 262. 13. بقره (2) آیه 73. 14. کهف (18) آیات 10 - 20. 15. کهف (18) آیه 21. 16. روایتی که از امیر مؤمنان وارد شده است حاکی است که این مقدار از سال به سال‌های قمری مربوط و از نظر سال‌های شمسی قریب به سیصد سال بوده است. 17. ر.ک: حج (22) آیه 47؛ عنکبوت (29) آیه‌های 53 و 54. 18. نمل (27) آیه 46. 19. «مثلات» جمع «مثلة» - به فتح میم وضم ثاء - به معنای عقوبت است. راغب در مفردات می‌گوید: «نفحة تنزل بالإنسان فیجعل مثالاً یرتدع به غیره؛ بلای ناگهانی است که بر انسان فرود می‌آید و به منزله نمونه و الگویی می‌گردد که دیگری از آن عمل اجتناب کند». 20. کشف المراد، ص262؛ قوشجی، شرح تجرید، ص 1 - 5. 21. نساء (4) آیه 48. 22. کشاف، ج 2، ص 159؛ مجمع البیان، ج 3. 23. المیزان، ج 11، ص 331.

24. در برخی از آیات مضمون این حدیث به صورت واضحی بیان شده است؛ مانند «وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَکَ عَلَيْهَا مِنْ دَآبَّةٍ...؛ هرگاه خداوند مردم را به کیفر اعمالشان مجازات می‌کرد جنبنده‌ای روی زمین نمی‌ماند» - نحل (16) آیه 61.

اعجاز پیامبر به هوس این و آن نیست 7. «وَيَقُولُ الَّذِيْنَ كَفَرُوا لَولا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِن رَّبِّهِ إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ؛ افراد کافر می‌گویند که چرا برای او از طرف پروردگار نشانه‌ای (معجزه‌ای) نازل نمی‌گردد. (آنان بدانند) که تو فقط بیم دهنده‌ای و برای هر گروهی راهنما وجود دارد». رسالت پیامبر اسلام، به سان پیامبران دیگر با یک سلسله معجزه‌ها و اسناد نبوت همراه بوده است، با این که خداوند، بزرگ‌ترین معجزه‌ها، یعنی قرآن مجید را در اختیار او نهاده بود و هم اکنون سند برجسته نبوت او، به صورت معجزه‌ای جاویدان باقی مانده و بر تارک اعصار می‌درخشد با وجود این، وی معجزاتی شبیه معجزات حضرت موسی وحضرت مسیح(ع) نیز برای اثبات نبوت در اختیار داشت. دانشمندان عقاید و مذاهب این مطلب را، که پیامبر اسلام علاوه بر قرآن، دارای معجزات دیگری هم بوده است، بادلایل زیر اثبات کرده‌اند: 1. پیامبر اسلام در قرآن مجید برای پیامبران گذشته معجزاتی مانند عصای موسی وید بیضاء و شفادادن بیماران و... ثابت و صریحاً اعتراف کرده که آنان دارای چنین معجزاتی بوده‌اند. ناگفته پیداست در این موقع، طبعاً اگر مردم از او معجزه‌ای مانند معجزات پیامبران گذشته درخواست می‌نمودند او نیز به حکم عقل باید معجزه‌ای مانند معجزات پیامبران گذشته می‌آورد، تا وسیله هدایت مردم را از هر طریقی که امکان دارد فراهم سازد. هرگاه او در این صورت، سخن از عجز و ناتوانی به زبان بیاورد و بگوید: من، اگر چه مانند دیگران پیامبرم ولی کاری را که آنان انجام می‌دادند، نمی‌توانم انجام دهم، بی‌شک چنین سخنی موجب دوری و روی‌گردانی مردم می‌گردد و چنین کاری بر خداوند حکیم، که خواهان هدایت مردم است محال است و هرگز خداوند به پیامبر خود دستور نمی‌دهد که سخنی بگوید که موجب تفرق مردم گردد، خصوصاً که پیامبر اسلام را افضل پیامبران و خاتم آنان معرفی کند. 2. از برخی از آیات قرآن استفاده می‌شود که رسول اکرم علاوه بر قرآن، دارای معجزاتی دیگر نیز بوده است؛ مانند آیه «اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ...؛ (1) رستاخیز نزدیک شد، و قمر دو نیم گشت».(2) 3. روایات متواتری که محدثان اسلامی درباره معجزه پیامبر اسلام گرد آورده‌اند بزرگ‌ترین سند بر وجود این نوع اسناد و دلایل می‌باشد.(3) با توجه به این مطالب باید دید مقصود از آیه که می‌فرماید: «کافران به پیامبران اعتراض می‌کنند که چرا بر او آیه‌ای نازل نمی‌گردد» چیست؟ آیا به راستی این آیه دلالت می‌کند که پیامبر دارای معجزه‌ای جز قرآن نبوده است یا این که آیه به این حقیقت اشاره ندارد، بلکه هدفی دارد که در ذیل بیان می‌شود: اصولا باید توجه

نمود که هدف از اعجاز چیست؟ آیا هدف از معجزه، جز هدایت مردم چیز دیگری است و اگر چنین نتیجه‌ای بر معجزه مترتب می‌گردد باز بر پیامبر لازم است که به در خواست آنان پاسخ بگوید؟ پاسخ: با توجه به بررسی زیر ثابت خواهد شد که هدف آیه، نفی صدور معجزه از پیامبر نیست؛ بلکه هدف، نفی آن نوع از خارق عادت‌هاست که واجد شرایط و وسیله هدایت نباشند؛ به عبارت دیگر هدف از درخواست اعجاز این است که در پر تو آن، به صدق گفتار مدعی نبوت پی برده شود، بنابر این هر گاه در میان درخواست کنندگان معجزه، گروه حقیقت جو و بی‌غرضی باشند که با دیدن اعجاز به سوی او گرایش پیدا کرده به او ایمان بیاورند، در این صورت موافقت با درخواست معجزه، بی‌اشکال خواهدبود؛ ولی اگر درخواست کنندگان، توده‌های لجوج و بازیگر باشند و مقصدی جز تفریح و سرگرمی به سان سرگرمی‌های مرتاضان نداشته باشند در این صورت ساحت مقدس پیامبر اسلام بالاتر از آن است که با درخواست آنان موافقت نماید. قرآن در خود این سوره آشکارا تصریح می‌کند که درخواست‌کنندگان معجزه لجوجند و هرگاه پیامبر به بزرگ‌ترین اعجاز هم دست بزند باز آنان ایمان نخواهند آورد و لجاجت و عناد خود را ادامه خواهند داد، آن جا که می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّ قُرآناً سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْقُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوتى...؛(4) هر گاه قرآن کوه‌ها را از بیخ بر کند و زمین را قطعه‌قطعه کند و مردگان را زنده نماید (باز آنان ایمان نخواهند آورد)». این آیه حاکی است که گروه معترض در صدد هدایت و کشف حقیقت نبودند اگر بالاترین و عظیم‌ترین معجزه را هم با چشم می‌دیدند باز ایمان نمی‌آوردند. آیا با این وضع صحیح است پیامبر وقت و اراده خود را در اختیار چنین مردم بی‌هدفی قرار دهد؟ گذشته از این، باید توجه نمود که به مضمون آیه «وَ مَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِىَ بِآيَةٍ إِلاَّ بِإِذْنِ اللَّهِ...؛(5) هیچ پیامبری نمی‌تواند معجزه‌ای بیاورد جز به اذن خداوند» معجزات پیامبران، در اختیار آنان نیست که هر موقع بخواهند و یا مردم به آنان پیشنهاد نمایند فوراً به اعجاز دست بزنند، بلکه آنها از مشیت و اراده خدا پیروی می‌کنند و هرگز در خواست مردم، تکلیفی برای آنان ایجاد نمی‌کند. بنابر این جمله «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ؛ تو بیم دهنده‌ای و برای هر گروهی راهنمایی وجود دارد» ناظر به همین مطلب است و آن این که، تو ای پیامبر! بیم‌دهنده‌ای بیش نیستی و هرگز در اجابت درخواست مردم اختیاری از خود نداری و تا اذن الهی نباشد، هیچ نوع کاری صورت نمی‌گیرد نه این که هیچ وقت در هیچ شرایطی تو صاحب معجزه نیستی. روی این بیانات روشن گردید، که آیه به نفی اعجاز به‌طور مطلق ناظر نیست؛ بلکه آن نوع معجزات را نفی می‌کند که درخواست کنندگان هدفی جز سرگرمی و تفریح و ادامه لجاجت نداشته باشند و یا این که پیامبر در انجام معجزه، مختار و آزاد بِاشد و

بدون مشیت الهی دست به کار بزند و هر چه مردم بخواهند فوراَ اقدام نماید. ناگفته پیداست نفی اعجاز در چنین زمینه‌های مخصوصی، دلیل بر نفی مطلق نیست.(6) مفسران در تفسیر جمله «اِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِکُلِّ قَومٍ هَادٍ» نظریات مختلفی دارند که سه نظر مهم را متذکر می‌شویم: 1. گروهی جمله یاد شده را چنین تفسیر می‌کنند: ای پیامبر! تو بیم دهنده و رهبر تمام اقوام و ملل هستی و شکل اصلی جمله چنین است: «إِنما أَنت منذرو هاد لکل قوم». بنابر این نظر، این جمله از دلایل جهانی بودن رسالت رسول اکرم و خاتم بودن اوست. و ظاهرِ آیه این است که تا روز رستاخیز پیامبر، مُنْذِر و هادی بشر و امم جهان است. 2. مقصود از جمله یاد شده این است که، تو ای پیامبر! بیم‌دهنده‌ای و برای هر قومی، راهنمایی هست و از آن‌جا که «انذار» و «هدایت» غالباً از شؤون پیامبران می‌باشد در این صورت «منذر» و «هاد» کنایه از پیامبر است و بازگشت آیه به این است که، تو پیامبری و برای هر قومی در هر دوره‌ای پیامبری است و تو مانند پیامبران پیشین در اعجاز و تصرف در تکوین، اختیاری از خود نداری و همه این کارها باید به اذن خداوند جهان انجام گیرد. بنابر این نظر، جمله یاد شده بیانگر آن است که در تمام ادوار در میان مردم هادی و رهبر بوده و هیچ دوره‌ای خالی از رهبر نبوده است و اگر بگوییم که مقصود از هادی، نبی و پیامبر است در این صورت، گواه برو جود پیامبر در میان اقوام مختلف می‌باشد. 3. از روایاتی که گروهی از دانشمندان اسلامی - اعم از شیعه و سنی - آنها را نقل کرده‌اند استفاده می‌شود که مقصود از «منذر» پیامبر است و مقصود از «هادی» امام و جانشین اوست. گویی «انذار» کنایه از مقام نبوت و «هدایت» کنایه از مقام امامت است و پیامبر بنا به نقل بسیاری از محدثان چنین فرموده است: «من بیم‌دهنده‌ام و تو ای علی! راهنمایی». محدث بزرگوار شیعه، مرحوم سید هاشم بحرینی در کتاب غایة المرام و تفسیر خود برهان قسمتی از این احادیث را جمع آوری کرده است. او تنها در تفسیر خود، 27 روایت در این باره نقل نموده که برخی از آنها از کتاب‌های اهل تسنن است. سیوطی در الدر المنثور قسمتی از این روایات را ذکر کرده است. از آن جا که این روایات با اسناد مختلف و در کتاب‌های متعدد و از محدثان عالی‌قدر نقل شده است می‌توان گفت مفاد حدیث به حد «تواتر» رسیده است. تنها در برهان، هفده روایت به این مضمون نقل شده است که پیامبر فرمود: «أنا المنذر و علی الهادی؛ منم بیم دهنده و علی راهنماست» و یا: «أنت الهادی یا علی؛ تویی راهنما ای علی!». در دو روایت وارد شده است که پیامبر اسلام(ص) آبی خواست که وضو بگیرد وقتی از وضو فارغ شد دست علی را گرفت آن را روی سینه خود گذارد و گفت: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ» سپس روی سینه علی(ع) نهاد و گفت: «وَلِکُلِّ قَوم هَادٍ». در پاره‌ای از احادیث، پیامبر تذکر

می‌دهد که هیچ‌گاه روی زمین از حًجتَ خالی نمی‌ماند و برای استشهاد، آیه مورد بحث را می‌خواند و خود را «منذر» و علی را «هادی» معرفی می‌کند بعد او صیای خود را یکی پس از دیگری نام می‌برد تا سخن را به مهدی می‌رساند و هدف قیام آن حضرت را تشریح می‌فرماید. روشن شدن این نظر در گرو پاسخ به سؤالاتی است که در مورد این تفسیر وجود دارد. اکنون این سؤالات را مطرح نموده و درباره آنها گفتگو می‌کنیم: ممکن است سؤال شود: چگونه «انذار» مخصوص پیامبر(ص) می‌باشد و هدایت از آنِ امام(ع) در صورتی که پیامبر نیز، هادی و راهنمای امت است؟ و به عبارت دیگر، پیامبر و امام هر دو هم مقام «انذار» را دارند و هم مقام «هدایت» را. استاد عالی قدر علامه طباطبائی در المیزان جمله‌ای دارند که می‌تواند روشنگر پاسخ این پرسش باشد. ایشان می‌فرماید: «منذر» آن راهنما را می‌گویند که راهنمایی او توأم با ادعای نبوت باشد، ولی «هادی» به آن راهنما می‌گویند که دعوی نبوت نداشته باشد در این صورت مقصود از «منذر» نبی و پیامبر خواهد بود و مراد از «هادی» جانشین او؛ زیرا راهنمایی پیامبر همواره توأم با ادعای نبوت می‌باشد و هرگز صرف راهنمایی نیست، بلکه آن امام است که هدایت او، مجرد از دعوی نبوت می‌باشد.(7) در احادیث به این پرسش به‌طور دیگری پاسخ گفته شده است و آن این که، مقصود از «هادی» در این آیه مطلق راهنما نیست تا گفته شود پیامبر نیز هادی امت و راهنمای مردم است، پس چرا هدایت در این آیه از آن جانشینان پیامبر شمرده شده است؛ بلکه مقصود از آن، هدایت است به آن‌چه پیامبری آن را آورده است. امام باقر در تفسیر این آیه می‌فرماید: «ولکل زمان منا هاد یهدیهم إلی ما جاء به نبی الله؛(8) در هر زمان از خاندان وحی، راهنمایی است که مردم را به آن‌چه پیامبر خدا آورده است رهبری می‌نماید». بنابر این تفسیر، مقصود از «هادی» جز امام و جانشین او نمی‌تواند باشد. توضیح این سخن این است که، پیامبر در حقیقت پایه گذار انقلاب و نهضت است و امام جانشین و رهبر انقلاب پس از در گذشت او می‌باشد؛ زیرا هر نوع انقلاب هر چه هم به ثمر برسد و درخشندگی خاصی پیدا کند در هر حال، به وجود رهبری نیازمند است که پس از درگذشت بنیان گذار، رهبری انقلاب را به عهده بگیرد و موانع پیشرفت را از سر راه آن بر دارد و با الهام از اصول انقلاب، مشکلات آن را برای مردم توضیح دهد و تفسیر نماید؛ به عبارت دیگر، پیامبر پایه گذار دین وامام، حافظ و مدافع و مبین تعالیم پیامبر است. در این صورت صحیح است بگوییم مقصود از «هادی» همان امام است که روشن کننده آیین است. مفسر عالی قدر شیعه، مرحوم علی بن ابراهیم در مقام بیان اختصاص هدایت به امام این نکته را خاطر نشان می‌سازد و می‌گوید: مقصود از هادی، همان مبیِّن مجملات آیین است و طبعاً این مقام در اختیار

امام خواهد بود. آن‌گاه آیاتی را می‌آورد که لفظ هدایت در آنها به معنای بیان کردن به کار رفته است از آن جمله آیه «وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَیْناهُمْ...» أی بَیَّنالَهُمْ...؛(9) یعنی برای ایشان بیان کردیم. مؤید نظر سوم که در روایات وارد شده است این است که قرآن در برخی از موارد که در مورد «امام» سخن می‌گوید، بلافاصله مسأله هدایت و راهنمایی را پیش می‌کشد و می‌رساند که هدایت و رهبری مردم از شؤون امام می‌باشد؛ مانند «وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا...؛(10) آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به امر و فرمان ما، مردم را با کمال بردباری و استقامت، هدایت می‌نماید».(11) سؤال دیگر: ممکن است گفته شود آیا مقام هدایت و راهنمایی فقط از آن حضرت علی(ع) است یا این که پیشوایان گرامی دیگر، بلکه او صیای تمام پیامبران نیز راهنمایان مردم هستند؟ پاسخ: علی(ع) فرد روشن و کامل هادیان امت است؛ ولی این مقام اختصاص به وی ندارد و سایر امامان و بلکه اوصیای همه پیامبران نیز هادی و راهبر مردمند و جمله «أنت الهادی یا علی» از قبیل تطبیق کلی به یک فرد کامل است و این حقیقتی است که در روایات به آن تصریح شده است چنان که می‌فرماید: «کل إمام هاد لکل قوم فی زمانهم...».(12) سؤال سوم: آیا از جمله استفاده می‌شود که در هر قرن و زمانی در میان تمام اقوام و ملل راهنمایی وجود داشته است؟ پاسخ آن مثبت است و ظاهر یا صریح جمله «وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ» وجود راهنما در میان تمام اقوام و ملل است و از برخی از آیات و بسیاری از روایات استفاده می‌شود که خداوند برای مردم هر عصر و زمانی، حجت و راهنمایی فرستاده و حجت را بر آنها تکمیل نموده است. مؤید این نظر گفتاری است که امیر مؤمنان در نخستین خطبه نهج البلاغه دارند و می‌فرمایند: «ولم یخل سبحانه خلقه من نبی مرسل أو کتاب منزل أو حجة لازمة أو محجة قائمه...؛(13) خداوند جامعه بشر را هیچ‌گاه از وجود پیامبری فرستاده شده و یا کتابی نازل گردیده و برهانی حتمی و قاطع و یا راهی استوار و روشن، محروم ننموده است». و نیز می‌فرماید: «اللهم بلی لاتخلو الأرض من قائم لله بحجة إما ظاهراً مشهوداً أو خائفا مغمورا لئلا تبطل حجج الله و بیناته...؛(14) بار خدایا! زمین هیچ گاه از حجتی که برای خدا قیام کند، خالی نمی‌ماند و او یا ظاهر و آشکار است و یا پنهان (علت وجود چنین حجت به خاطر این است که دلایل روشن خدا از بین نرود)». آیا فیض نبوت مخصوص خاور زمین است؟ گاهی تصور می‌شود که دین و آیین ارمغان شرق است و پیامبران آسمانی فقط از شرق برخاسته‌اند و لذا نام پیامبرانی که در قرآن و عهدین آمده است همگی از خاور زمین بوده و هرگز در غرب، آیین و پیامبری نبوده و مردم مغرب زمین آیین و مذهب را از شرق گرفته‌اند. این مطلب، گمانی بیش نیست و تاریخ مذاهب در ملل جهان نیز بر خلاف آن حکم می‌کند و قرآن

مجید برای همه ملت‌ها و امت‌ها پیامبر و بیم‌دهنده و راهنمایی ثابت می‌کند. آیه مورد بحث با صراحت هر چه کامل‌تر می‌گوید: «وَلِكُلِّ قَومٍ هَادٍ؛ برای هر گروهی راهنما و رهبری وجود دارد». صریح این آیه این است که هر ملتی - اعم از شرقی و غربی، حتی ملل چین و هند، وحشیان استرالیا، سرخ پوستان امریکا - دارای هادی و راهنما بوده است هر چند این «هادی» (بنابر تفسیر سوم) پیامبر نباشد. قرآن در آیات دیگری با صراحت کامل‌تر برای هر ملتی رسول و پیامبر و بیم‌دهنده‌ای ثابت می‌کند چنان که می‌فرماید: «وَ إِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلاَّخَلافِيها نَذِيرٌ...؛(15) هیچ امتی نیست مگر این که در میان آنها بیم رسانی بوده است». «وَ لَقَدْ بَعَثْنافِی كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولاً أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطّاغُوتَ...؛(16) در میان هر ملتی پیامبری را بر انگیختیم که به مردم بگوید خدا را بپرستید». «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِیَ بَيْنَهُمْ...؛(17) برای هر امتی پیامبری است که در میان آنها حکم و داوری می‌نماید». به‌طور مسلم، پیامبران هر امتی در ادوار پیشین متناسب با فهم و ادراک آنها و راهنمایی آنان در حدود و قابلیت و شایستگی آنها بوده است. اما این که چرا در قرآن نامی از پیامبران مغرب زمین نیامده است برای این است که خود قرآن تصرح می‌کند پیامبرانی از طرف خداوند، برای هدایت مردم مبعوث شده‌اند که شرح نام و تفصیل دعوت آنها را در قرآن باز گو ننموده است، چنان که می‌فرماید: «وَ رُسُلاً قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَ رُسُلاً لَّمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ...؛(18) پیامبرانی که قبلاً سرگذشت آنها را بیان کرده‌ایم و پیامبرانی که درباره آنها گفتگو ننموده‌ایم».(19) ولی علت این که مذاهب بزرگ جهان به پیامبران مشرق زمین تعلق دارد این است که شرق گهواره تمدن و فرهنگ آن اصیل‌تر از غرب است و علم و فلسفه و هنر و نظام حقوق فردی و اجتماعی از مشرق زمین به غرب رفته است از این نظر، مذاهب متناسب با تمدن و فرهنگ، به شرق تعلق دارد و غرب، مذهب و آیین را به سان فرهنگ و هنر از شرق گرفته و آن را جای‌گزین مذاهب ابتدایی - که متناسب با دوره ابتدایی زندگی بشر، یعنی دوره ما قبل تمدن و فرهنگ و علم بوده - ساخته است. چگونگی علم خداوند به موجودات 8. «اَللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثی وَ مَا تَغِيْضُ الْأَرْحامُ وَ مَاتَزْدَادُ وَ كُلُّ شَیْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ؛ خداوند از وضع جنین هر زن بار داری آگاه است و آن چه را رحم‌ها از بین می‌برند و سقط می‌کنند و آن‌چه را می‌افزایند. و هر چیزی نزد او به اندازه معین و میزان خاصی است». 9. «عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعالِ؛ خدایی که آگاه از پنهان و آشکار و بزرگ و برتر است». 10. «سَوَاءٌ مِنْكُمْ مِنْ اَسَرَّالْقَوْلَ وَ مَنْ جَهَرَ بِهِ وَ مَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِالَّيْلِ وَ سَارِبٌ بِالنَّهَارِ؛ در پیشگاه او یک‌سانست که کسی سخن را پنهان دارد (یا آهسته سخن بگوید) یا آن را آشکار سازد و کسی که در تاریکی شب راه برود یا در روز روشن راه

بپیماید». هدف ابتدایی این آیات، معرفی علم محیط خداوند است و این که او از رازهای پوشیده رحم‌ها، از وضع جنین‌هایی که در آن قرار دارند، آگاه است و پنهان و آشکار، شب و روز، صداهای آهسته و بلند، برای او یک‌سان است و به کارهای مخفی و آشکار بندگان خود، آگاهی دارد و چون او بزرگ و برتر است، بر تمام مصنوعات خود محیط و مسلط می‌باشد. عقل و خرد در این باره می‌گوید: نظام هر ورقی از اوراق هستی، هر برگی از گیاهان، هر اتمی از اتم‌های بی‌شمار، هر ذره‌ای از ذرات وجود انسان، هر سلولی از سلول‌های جانداران، هر سیاره‌ای از سیارات آسمان، گواهی می‌دهند که آفریدگار آنها از تمام خصوصیات وجودی آنها آگاه است و هرگز بدون آگاهی کامل، از رازهای درونی و برونی یک مصنوع، نمی‌توان آن را با این نظم شگفت‌انگیز آفرید. آیا می‌توان گفت سازنده یک هواپیما، از قسمت‌های علمی و فنی آن بی‌خبر است، یا نویسنده یک دوره دائرة المعارف از محتویات آن اطلاع ندارد؟ قرآن این حقیقت علمی را با لطیف‌ترین بیان توضیح داده و می‌فرماید: «أَلا یَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَ هُوَ اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ؛(20) آیا او از اوضاع مخلوق و مصنوع خود آگاه نیست، در حالی که اوست باریک‌بین و آگاه». بار دیگر بر گردیم مسأله را از راه دیگر مورد بررسی قرار دهیم: حقیقت علم و آگاهی از چیزی جز حضور آن نزد شخص آگاه چیز دیگری نیست، چنان که حقیقت جهل و ناآگاهی نیز جز غیبت و پنهانی شیء از انسان، معنای دیگری ندارد. البته حضور یک شیء نزد انسان بر دو نوع است: گاهی وجود خارجی شیء نزد انسان نیست، اما تصویری از آن نزد او حاضر است؛ مثلاً افرادی که به زیارت خانه خدا رفته‌اند و الآن فرسنگ‌ها از آن فاصله گرفته‌اند هر موقع بخواهند می‌توانند از طریق تصویرذهنی کعبه، به آن نقطه توجه پیدا کنند. گاهی خود شیء خارجی، بدون و ساطت تصویری در نزد ما (روح) حاضر است و چیزی میان عالم و معلوم واسطه نیست.(21) روشن‌ترین مثال برای این نوع آگاهی، علم انسان به خود انسان است؛ زیرا حقیقت و واقعیت هر انسانی بر خود او روشن است و هر فردی از روحیات و ملکات خوب و بد خویش آگاهی کامل دارد، دیگر این جا میان عالم و معلوم چیزی واسطه نیست. یا مثلاً ما از صورت‌های ذهنی خود آگاهیم؛ زیرا این صورت‌ها پیش ما حاضراست و برای درک آنها نیاز نداریم که تصویری از این صورت‌ها برگیریم، بلکه خود این صورت‌ها را به روشنی درک می‌کنیم و در نزد روح خود حاضر می‌بینیم. علم خدا به مصنوعات و مخلوقات خود از قبیل نوع دوم است. او در علم خود به آن چه آفریده، نیازی به تصویر ندارد، بلکه تمام موجودات جهان با واقعیت خارجی خود، نزد خدا حاضرند و میان او و مخلوق فاصله‌ای نیست. فلسفه اسلامی، علم حضوری خدا را به موجودات از طرق گوناگون ثابت نموده است و کوتاه‌ترین راه آن است که این

حقیقت را از تدبر در مسأله آفرینش موجودات به دست آوریم. جای گفتگو نیست که خداوند وجود دهنده و ما وجود پذیریم. در این صورت آیا لازمه ایجاد یک موجود، این نیست که در نزد موجد و سازنده آن حاضر باشد؟ آیا ایجاد و پدید آوردن یک شیء، با غیبت و عدم حضور آن نزد وجود دهنده می‌سازد؟ به عبارت دیگر، ایجاد یک شیء بدون توجه وجود دهنده و حضور وجودپذیر در نزد آفریننده، امکان‌پذیر هست؟ بار دیگر، تصویرهای ذهنی خود را مورد بررسی قرار دهیم می‌بینیم تمام این صور، مخلوق و آفریده روح و روان و قوای ادراکی است و تا وجود دارند در نزد روح وقوای مدرک ما حاضرند و میان ما و آنها جدایی نیست و به همین ترتیب تمام موجودات جهان همگی مخلوق خدا و در نزد او حاضرند. برنامه‌ای تربیتی آشنایی به صفات خدا، خود گرچه نوعی کمال معنوی و روحی است؛ ولی در عین حال اعتقاد به چنین خدای آگاه از درون و بیرون، خود مکتبی تربیتی است که افراد با ایمان و معتقد را از بسیاری از کارهای نکوهیده باز می‌دارد. چه برنامه‌ای بالاتر از این، که بدانیم از نخستین لحظه زندگی، از روزی که به صورت سلولی در رحم مادر قرار داریم تا لحظه‌ای که به خاک سپرده می‌شویم، مراقبی بزرگ و برتر، متوجه اعمال و کردارهای ماست و از آن‌چه ما انجام می‌دهیم کاملاً مطلع و آگاه می‌باشد آیا با وجود چنین مراقبی شایسته است به فکر گناه و نافرمانی او باشیم؟ نکاتی چند در آیات 1. قرآن در طرح معارف عقلی راه تعبد را پیش نمی‌گیرد، بلکه در غالب موارد، به استدلال دست می‌زند؛ مثلاً در این آیات که هدف بیان احاطه علمی خداوند به موجودات است و این‌که آشکار و پنهان برای او یک‌سان می‌باشد به دلیل مسأله، با بیان دو صفت از اوصاف خدا: «الْكَبِيرُ الْمُتَعَال» اشاره نموده است؛ زیرا «کبیر» (بزرگ) در مورد خداوند به معنای احاطه او بر همه موجودات است و لازمه این احاطه، اطلاع بر اوضاع محاط می‌باشد. «متعال» یعنی بسیار بلند مقام، یعنی خداوند عالی و در علم خود نیز برتر است و بر موجودات و مصنوعات خود نیز تسلط دارد همان‌طور که هر موجود عالی‌تر بر موجودات پایین‌تر مسلط است. در واقع این دو صفت دلیلی است بر اطلاع او از آشکار و پنهان (عَالِمُ الغَيْب وَ الشَهَادَةِ). 2. چون مقصود از «ما» در «ما تحمل» جنین است از این نظر ناچار مقصود از «ما» در دو جمله بعدی: «و ما تغیض الأرحام و ما تزداد» نیز همان جنین خواهد بود از آن جا که «غیض» در لغت عربی به معنای «نقص و کم شدن» است 22) ناچار هدف آیه این است: خدا می‌داند آن‌چه رحم‌ها بر می‌دارند (و دوران حمل را به‌طور طبیعی به پایان می‌رسانند) و آن چه را کم می‌کنند (و پیش از وقت طبیعی سقط می‌کنند) و آن چه را رحم‌ها می‌افزایند (و بیش از یکی پرورش می‌دهند). به عبارت دیگر مقصود از «و ماتغیض الأرحام» به قرینه جمله بعدی «وماتزداد»

همان کم کردن رحم است و مقصود از کم کردن رحم به قرینه «مَاتَحْمِلُ کلُّ أُنْثَی» همان سقط کردن و حمل نکردن رحم می‌باشد. گویا مضمون آیه چنین است: خدا از آن‌چه رحم‌ها برمی‌دارند یا برنمی‌دارند و از بین می‌برند و یا می‌افزایند آگاه است.(23) 3. جمله «وَکُلُّ شَیْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدارٍ؛ هر چیزی در نزد او اندازه معینی دارد» به حقیقتی علمی و فلسفی اشاره دارد که قرآن در سوره‌های مختلفی روی آن تکیه کرده است 24) و مقصود از آن این‌است که هر موجودی در نزد خدا، حدّ معینی دارد؛ زیرا لازمه معلول و مخلوق بودن، داشتن حد و اندازه است. در این صورت، طبعاً هر موجودی محدود خواهد بود و در پیشگاه خدا - که نامحدود و نامتناهی است - غایب نخواهد بود. در حقیقت این جمله، مفسر علم وسیع خداست به آن‌چه در آغاز آیه بیان شده و مفاد آن این است که، «أَلا إِنَّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ مُحِیطٌ؛(25) آگاه باشید که خداوند بر همه چیز محیط است».(26) گاهی این جمله به‌طور ساده‌تری تفسیر و گفته می‌شود مقصود از آن، اوضاع سه گانه رحم است که گاهی حمل خود را حفظ می‌کند و یا گاهی بر آن می‌افزاید و احیاناً از بین می‌برد و این اوضاع مختلف، برای این است که هر چیزی نزد خدا اندازه معینی دارد و تمام کارهای او روی حساب و اندازه است و هرگز اراده او بی‌جهت و نسنجیده به حفظ و یا زیادی حمل و یا کم کردن آن تعلق نمی‌گیرد. 4. روز و شب و هم‌چنین آشکار و پنهانی، یک سلسله مفاهیم نسبی هستند که در محیط ما، که محیطی نسبی است، مفهومی دارند؛تاریکی شب مانع از دیدن انسان است، در عین حال برخی از حیوانات در دل شب پرواز می‌کنند و می‌بینند. چون وجود ما محدود است و بر اثر نارسایی دیدگان، موجودات در شب از دیده ما مخفی هستند، طبعاً قسمتی از جهان ما پنهان خواهد بود؛ ولی برای موجود محیط و برتر (خدا) تمام غیب‌ها، شهود است و پنهان و آشکار برای او مفهومی ندارد. قرآن به این حقیقت با جمله زیر (آیه10 همین سوره) اشاره می‌کند: «وَ مَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِالَّیْلِ وَ سارِبٌ بِالنَّهارِ». پاسدارانی که از ما مراقبت می‌کنند 11. «لَهُ مُعَقِّباتٌ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ یَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّه إِنَّ اللَّهَ لا یُغَیِّرُ مَا بِقَومٍ حَتَّی یُغَیِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَ إِذا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءاً فَلا مَرَدَّ لَهُ وَ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ؛(27) برای (انسان) نگهبانانی گماشته شده است که به‌فرمان خدا او را پیش رو و پشت سر (از هلاک و نابودی) حفظ می‌کنند و خداوند وضع ملتی را عوض نمی‌کند تا خود آنان وضع خود را تغییر دهند. هرگاه خداوند نابودی گروهی را بخواهد بازدارنده‌ای در برابر او نیست. برای بشر جز خدا سرپرستی وجود ندارد». انسان به‌سان موجودات دیگر، محتاج و نیازمند آفریده شده است؛ از روز نخست که به صورت سلولی در رحم مادر قرار می‌گیرد نیازمندی، سراسر وجود او را احاطه کرده و تا دم واپسین با او همراه است. اگر بشر از نظر

تعقل و فکر، قوی و نیرومند است و در پرتو دانش و بینش خود، زمین و دریا و فضا را تسخیر نموده است، از نظر شرایط زندگی و لوازم حیات در محدودیت شدیدی قرار دارد؛ مثلا اگر چند لحظه اکسیژن هوا، وارد شش‌های او نگردد، خفه می‌شود. اگر فشار هوا کم و زیاد گردد، زندگی او در خطر می‌افتد، اگر درجه حرارت هوا از حد معینی بالا یا پایین رود، نابود می‌شود و انسان مقتدر، از حرکت و جنبش باز می‌ماند.این حقیقت را قرآن در آیاتی یاد آور شده و می‌فرماید: «یَاأَیُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَی اللَّهِ وَ اللَّهُ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیدُ؛(28) ای مردم! شما نیازمندان درگاه خدا هستید، و خدا بی‌نیاز و شایسته ستایش است». در حقیقت اگر بخواهیم واقعیت نیازمندی انسان را به صورت امری محسوس بیان کنیم باید بگوییم: انسان با تمام قدرت خود، بسان لامپ نیرومند پر فروغی است که دیده‌ها را خیره می‌سازد. این نور خیره کننده هر چه باشد، از خود او نیست و هر لحظه از مرکز مولد برق، به آن قوه و نیرو می‌رسد و اگر یک لحظه جریان برق قطع گردد، فوراً خاموش شده و خودنمایی آن سپری خواهد شد. خلاصه بشر برای ادامه زندگی خود در آغوش طبیعت باید از عوامل بی‌شماری کمک گیرد و اگر این کمک‌ها و امدادها به او نرسد؛ چراغ زندگی او به خاموشی گراییده از حرکت و جنب و جوش می‌افتد.این از یک طرف. از طرف دیگر، در اطراف وجود انسان عوامل نابود کننده، فراوان است که درهر لحظه، هستی و زندگی او را تهدید می‌کنند: میکرب‌های خطرناک و کشنده در آب آشامیدنی و هوا به قدری زیاد است که اگر عوامل ضد میکرب در خون او نباشد، بشر را فوراً از پای در می‌آورند. خداوند برای خنثی نمودن آثار این دشمنان نامریی گلبول‌های سفید را در خون آفریده که همواره در جنگ‌های میکربی خون شرکت می‌کنند و دشمنان انسان را از پای در می‌آورند. گاهی در شبانه روز هزاران تن سنگ‌های آسمانی کره خاک را سنگباران می‌کنند، حیات و زندگی بشر را به فنا و نابودی تهدید می‌نمایند و دست آفرینش برای حفظ انسان، یک زره هوایی بر دور کره خاک کشیده تا سپری در برابر این صخره‌ها باشد و این سنگ‌ها با اصابت به این زره هوایی، آتش بگیرند و از بین بروند. عوامل انحراف فکری از چپ و راست انسان را احاطه کرده، ایمان و اخلاق و فضایل او را تهدید می‌کنند و در برابر همه این عوامل، حامیانی مانند مربیان صالح و پیامبران و پیشوایان وسایر عوامل و موجبات هدایت وجود دارد که او را از هر نوع انحراف باز می‌دارند. از این بیان، چنین نتیجه می‌گیریم خداوند برای حفاظت بدن و روح انسان پاسدارانی آفریده است که بقاو هستی او را در برابر حوادث بیمه کنند و این عوامل همان است که در این آیه مورد بحث به عنوان «معقبات» از آن یاد شده و می‌فرماید: «لَهُ مُعَقِبَاتٌ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ و مِنْ خَلْفِهِ یَحْفَظُونَهُ مِنْ اَمْرِ اللَّهِ؛ برای انسان حامیان و مراقبانی هستند

که وجود او را از هر نظر حَراست می‌کنند». قسمتی از این «معقبات» (حامیان) همان‌ها هستند که بیان گردید و برای ما محسوس و ملموس هستند و از طریق حس و علم از حمایت آنها از تن و روان بشری آگاهیم؛ ولی قسمت دیگر از این حامیان یک سلسله عوامل نامریی دیگری است که قرآن از آنها در آیات به لفظ «حافظین» تعبیر می‌آورد و می‌فرماید: «وَ إِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ؛(29) برای شما نگهبانانی (فرشتگان) گمارده‌ایم». در آیه دیگر می‌فرماید: «وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وُيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّی إِذا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمُوتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنا وَ هُمْ لايُفَرِّطُونَ؛(30) اوست مقتدر و برتر از بندگان خود. نگهبانانی برای شما می‌فرستد تا وقتی مرگ یکی از شما فرا رسد فرستادگان ما (جان) شما را می‌گیرند و آنها در کار خود کوتاهی نمی‌کنند، اگر چه حافظ و حامی واقعی همان خداست و فرشتگان مجری فرمان‌های او هستند»(31). سنّت قطعی الهی در سعادت ملل قرآن مجید، پایه سعادت و خوشبختی و استواری نعمت را در میان هر ملتی معلول پیروی آنان از تقوا و پرهیزگاری و دوری از نافرمانی و گناه می‌داند و می‌فرماید: همای سعادت هنگامی بر سر ملتی پروبال می‌گشاید و تمام نعمت‌های الهی در صورتی بر سر ملت‌ها پیوسته و پایدار است که آنان از مسیر فطرت گام فراتر ننهند و از زشتی‌ها و پلیدی‌ها، ستم و تعدی و فساد اخلاق دور باشند. قرآن به این حقیقت علاوه بر آیه مورد بحث (إن اللّه لا یغیر...)در آیات دیگری نیز اشاره نموده و می‌فرماید: «وَلَوْأَنَّ أَهْلَ القُری آمَنُوا وَ اتَّقَوا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الأَرْضِ وَ لكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ؛(32) اگر مردم جهان به خدا ایمان بیاورند و از مخالفت دستورهای او بپرهیزند درهای برکت را از آسمان و زمین به روی آنان باز می‌کنیم؛ ولی آنان دستورهای الهی را نادیده گرفتند و سرانجام، آنها را به نتیجه اعمالشان دچار ساختیم». مقداری از این مطلب (که پیروی از فرمان‌های خدا نعمت و برکت و سعادت و خوشبختی را به دنبال دارد) برای ما مشهود و محسوس است؛ زیرا مردمی که همه مرزهای اخلاقی و حدود الهی را در هم بشکنند و در زندگی جز فساد و فحشا و ستم و... چیزی را نشناسند، قطعاً به واکنش کردارهای خود که گسترش بیماری، دشمنی، فساد نسل، جنگ‌های خونین و... گرفتار خواهند شد. ولی قسمتی از این مطلب که چگونه اعمال نیک و کردارهای خدا پسندانه ملتی، گشودن درهای رحمت و برکت از زمین به روی آنها را موجب می‌گردد حقیقتی قرآنی است که قرآن از آن خبر داده و ما باید به آن ایمان بیاوریم و ما با علم و دانش کوتاه خود به همه علل آن احاطه پیدا نکرده‌ایم تا درباره آن به داوری برخیزیم. خلاصه، یکی از سنت‌های قطعی الهی این است که سرانجامِ ملتی که غرق در گناه و فساد باشد، نابودی است و چنین گروهی زود یا دیر، در کام مرگ و فنا فرو رفته و جز نام، نشانی از

آنها باقی نخواهد ماند و امروز که بسیاری از ملل مغرب زمین غرق در عصیانگری و فساد و فحشا هستند به چنین سرنوشتی دچار خواهند شد و دیر یا زود با تمدن ماشینی خود - که کمالات انسانی و عواطف بشری و مراسم الهی را نادیده گرفته است - به خاک سپرده خواهند شد. مگر این که در برنامه خود تجدید نظر کنند و همان‌طور که برخی از دانشمندان دل آگاه، آنها را هشدار داده‌اند از خواب غفلت مادیگری بیدار شوند و مسیر زندگی را دگرگون سازند و این سنت قطعی الهی است: «وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدیلا». چیرگی ملت غارتگر مغول بر حکومت چند صد ساله عباسیان معلول قدرت نظامی و برتری تاکتیک رزمی آنان نبود، بلکه گسترش فساد در میان عباسیان و خود خواهی امرا و حکمرانانشان، گرایش خلفا و زمامداران به هوس رانی و فساد و خود کامگی، موجب سقوط خلافت چند صد ساله اسلامی گردید و مسلمانان را در طول تاریخ با بزرگ‌ترین فاجعه روبه‌رو ساخت. در روزهای محاصره منطقه موصل از طرف فرمانده کل نیروهای هلاکو دونامه مختلف به دست استاندار موصل رسید: یکی از دشمن خونخوار اسلام هلاکو و دیگری از طرف خلیفه بغداد. هلاکو در نامه خود یاد آور شده بود که اگر استاندار موصل، ابزار و آلات جنگی و وسیله فتح قلعه عظیم بغداد را در اختیار او بگذارد وی از محاصره موصل صرف نظر نموده و راه بغداد را پیش خواهد گرفت.هم زمان با رسیدن این نامه، نامه‌ای از دربار خلافت عباسی به دست حاکم موصل رسید و خلیفه در آن نامه، درخواست کرده بود حاکم موصل گروهی از بهترین نوازندگان موصل را روانه بغداد نماید، تا به مجالس عیش و طرب خلیفه رونق بخشند. حاکم پس از خواندن هر دو نامه، چنین اظهار داشت: در این لحظه حساس، دشمن خونخوار اسلام از من ابزار جنگی می‌طلبد ولی خلیفه، رامشگر ونوازنده می‌خواهد کدام یک باید پیروز شوند؟ این جاست که حقیقت و مفاد جمله «إِنَّ اللَّهَ لا یُغَیِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى یُغَیِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» به صورت واضح تجلی می‌کند و معلوم می‌شود چرا مسلمانان روزی در میان ملل جهان، سر بلند و سرفراز بودند ولی پس از چند قرن سیادت و عظمت و عالی‌ترین تمدن، مقهور ملل دیگر گردیدند. نا گفته پیداست چون دگرگونی در روحیات و اعمال آنان پدید آمد، خدا نیز سیادت و عظمت را از آنان سلب نمود و برای این مطلب شاهد و گواه فراوان است. پی‌نوشتها: ------ -- 1. قمر (54) آیه 1. 2. مشروح این بحث را در کتاب‌های عقاید و تفسیر مطالعه بفرمایید و با دلایل روشن ثابت شده است که مقصود، دو نیم شدن ماه در زمان خود پیامبر است. 3. جامع‌ترین کتابی که از طرف محدثان شیعه در این باره نوشته شده است کتاب مدینةالمعاجز اثر سیدهاشم بحرینی است. 4. رعد (13)آیه 31. 5. رعد (13) آیه 38. 6. نویسنده‌ای مسیحی

در کتاب مشکاة صدق با آیه مورد بحث و آیات دیگر استدلال نموده است که پیامبر اسلام، معجزه‌ای جز قرآن نداشته است. نگارنده در کتاب رسالت جهانی پیامبران (ص 118 - 142) درباره آیات مورد نظر او به‌طور گسترده سخن گفته و ثابت نموده است که این آیات، ارتباطی به مدعای وی ندارد. 7. المیزان، ج 11، ص 359. 8. تفسیر برهان، ج 10، ص 280. 9. فصلت (41) آیه 17. 10. سجده (32) آیه 24. 11. گروهی از پیامبران علاوه بر منصب نبوت دارای مقام امامت نیز بودند. 12. به این مضمون روایات زیادی وارد شده است ر.ک: تفسیر برهان، ج 2، ص 280، ح 8. 13. نهج البلاغه عبده، ج 1، ص 18 14. همان، کلمات قصار، شماره 147. 15. فاطر (35) آیه 24. 16. نحل (16) آیه 36. 17. یونس (10) آیه 47 18. نساء (4) آیه 164. 19. آیه 78 سوره غافر نیز به همین مضمون است. 20. ملک (67) آیه 14. 21. در اصطلاح فلسفه، نوع اول را علم حصولی و دوم را علم حضوری می‌نامند. 22. راغب، مفردات، ص 368. 23. کشاف، ج 2، ص 160. در تفسیر این دو جمله دو نظر دیگر است که به‌طور اختصار نقل می‌شوند: گاهی گفته می‌شود مقصود از «ما تغیض الأَرحام و ما تزداد؛ آن‌چه رحم‌ها کم می‌کنند و یا می‌افزایند» خون ایام بارداری زنان است که قسمتی را صرف غذای جنین نموده وقسمت دیگری در دوران نفاس به بیرون از رحم می‌ریزد. این نظر، با ظاهر آیه تطبیق نمی‌کند؛ زیرا چنان‌که گفته شد، مقصود از «ما» در هر سه جمله، جنین است؛ ولی در این نظر مقصود از اولی جنین است و از دومی و سومی خون رحم است. گذشته از این به کار بردن لفظ کم کردن و زیاد نمودن در تغذیه جنین از خون و یا بیرون ریختن خون در دوران وضع حمل، نوعی مجاز و یا خلاف ظاهر است. دورتر از این نظر، نظر سومی است که می‌گویند مقصود از کم کردن رحم‌ها، همان تولدهای کمتر از نه ماه و منظور از افزودن رحم‌ها، تولدهای بالاتر از آن است و دوری این نظر از ظاهر آیه بر اهل دقت مخفی نیست. 24. ر.ک: حجر (15) آیه 31؛ فرقان (25) آیه 2؛ طلاق (65) آیه 65. 25. فصلت (41) آیه 54. 26. المیزان، ج 11، ص 346. 27. مقصود از ضمایر چهار گانه در آغاز آیه، همان انسانی است که از آیه قبل فهمیده می‌شود . 28. فاطر (35)آیه 15 . 29. انفطار (82) آیه 10. 30. انعام (6) آیه 61. 31. برخی از مفسران تصور نموده‌اند که مقصود از حافظان در این آیات همان حافظان اعمال و نویسندگان نیک و بد کردارها هستند. در صورتی که آیه معنایی وسیع دارد و نوشتن اعمال، یکی از مصادیق آن است. گذشته از این، از برخی از آیات استفاده می‌شود که فرشتگان نه تنها حافظ ما هستند، بلکه یک نوع نقش مراقبت روانی ما را بر عهده دارند و برای ما طلب آمرزش می‌کنند چنان که می‌فرماید: «وَالْمَلائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِی الأَرْضِ؛

فرشتگان، خدا را با حمد و ثنای خَویش، تنَزیه می‌کنند و برای کسانی که دَر روی زمین هستند، طلب آمرزش می‌نمایند» - شوری (42) آیه5. 32. اعراف (7) آیه 96.

چرا پرستش، مخصوص خداست؟ 12. «هُوَ الَّذِی یُرِیکُمُ الْبَرْقَ خَوْفاً وَ طَمَعاً وَیُنْشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ؛(1) اوست که برق را (موقع باران) برای بیم و امیدواری شما می‌نمایاند و ابرهای سنگین و گرانبار را پدید می‌آورد». 13. «وَ یُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَ الْمَلائِکَةُ مِن خِیْفَتِهِ وَیُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَیُصِیبُ بِهَا مَنْ یَشَآءُ وَ هُمْ یُجَادِلُونَ فِی اللّه وَ هُوَ شَدِیدُ الْمِحَالِ؛(2) رعد با ستایش خود و فرشتگان از بیم او، خدا را تسبیح می‌گویند. (خدا) صاعقه‌ها را می‌فرستد و هر که را خواهد گرفتار آن می‌سازد. آنان (مشرکان) درباره (توحید و قدرت) خدا، مجادله می‌کنند، در حالی که او کیفرده و سخت گیر است». 14. «لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَ الَّذِینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لایَسْتَجِیبُونَ لَهُمْ بِشَیْءٍ إِلا کَبَاسِطِ کَفَّیْهِ إِلَی المَاءِ لِیَبْلُغَ فَاهُ وَ مَا هُوَ بِبالِغِهِ وَ مَادُعَاءُ الکَافِرِینَ اِلاَّ فِی ضَلالٍ؛ دعوت حقیقی از آن اوست (و نباید کسی جز او را، معبود و بر آورنده نیازمندی خواند). کسانی که جز او را می‌خوانند هرگز آنان از این دعوت سودی نمی‌برند مگر (مانند تشنه‌ای بر نقطه‌ای مانند سر چاه بنشیند و) دو دست خود را به سوی آب باز کند (و انتظار داشته باشد که) آب به دهان او برسد، در صورتی که هرگز با این وضع (آب به دهان او) نخواهد رسید (همان‌طور که این فرد از کار خود نتیجه نمی‌گیرد بت پرستان نیز از دعوت خدا نتیجه‌ای نمی‌گیرند). دعوت کافران (و پرستش بتان) جز گمراهی چیزی نیست». مجموع این آیات گواه و یا گواه‌های روشن و استوار بر نفی معبودی جز خداوند است و هدف از این دلایل، بیدار ساختن افکار مشرکان و هدایت آنان به سوی توحید خداست که جز او را، معبود و یا آفریدگار جهان ندانند. جای گفتگو نیست که موقع نزول این آیات، قسمت اعظم شبه جزیره و مناطق زیادی از جهان را بت‌پرستی فرا گرفته بود: گروهی این بت‌ها را جلوه گاه خدا و یا خدایان و شفیع میان خالق و مخلوق و شایسته عبادت می‌دانستند، بدون این که آنها را خالق و رازق بدانند و کارهای مخصوص خدا را مانند آفریدن و روزی دادن، به آنها نسبت دهند و گروهی دیگر، اجرام سماوی و بت‌ها را آفریننده و روزی‌دهنده می‌دانستند. این دسته نسبت به گروه نخست در اقلیت بودند. در هر حال، خواه آنها را فقط معبود و شایسته ستایش بدانند، یاعلاوه بر مقام معبودی آنهارا مبدأ کار و مؤثر در جهان طبیعت قلمداد کنند، عبادت و پرستش، تواضع، خضوع و بندگی، در خواست حاجت و رفع نیازمندی، مخصوص معبودی است که ذات وی جلوه گاه کمال بوده و از هر نظر غنی و بی‌نیاز و قادر و توانا و پیراسته از نقص و عیب باشد. ناگفته پیداست فرد عاقل و با وجدان و بیدار، بی‌اختیار در برابر چنین معبودی سر تعظیم فرود

می‌آورد. به عبارتی دیگر، از طرفی عشق به کمال در انسان امری فطری است و کمالات یک فرد، انسان را ناخود آگاه به سوی خود جلب می‌نماید و عاشق خود می‌سازد.و از طرف دیگر، نیکی و کمک به یک فرد، برطرف ساختن نیازمندی‌های شخص، از عواملی است که رشته ارادت را استوارتر ساخته و بر ارادت و اخلاص و خضوع انسان در برابر چنین نیکو کاری می‌افزاید. این دو عامل (عشق به کمال مطلق و نیکی و کمک) به صورت نامحدود در خدا وجود دارد؛ زیرا کمالی نیست که به اندیشه ما برسد مگر این که خدا آن را به صورت کامل و بی‌نهایت داراست. هم‌چنین نیکی‌ها و کمک‌های او آن‌چنان نامحدود است که اگر یک لحظه، سایه جود و احسان خود راؤ از سرما کوتاه کند، پرونده هستی ما بسته می‌شود. این دو عامل سبب می‌شود جز او را نپرستیم و به غیر او عشق نورزیم و دست نیاز به سوی دیگری دراز ننماییم؛ چون او کمال مطلق بوده و از نقص پیراسته است و در ذات او، جز کمال و فضیلت چیزی پیدا نمی‌شود و هر موجودی جز او دارای نقایصی است که از وی جدا نمی‌گردد و هر موجودی بدون استمداد از او هیچ نیازی را نمی‌تواند برطرف سازد، در این صورت، فلسفه توحید و عبادت و علت انحصار پرستش به ذات اقدس خداوند مبرهن و روشن می‌گردد. دلایلی که آیات مورد بحث به آن اشاره می‌کنند قرآن مجید در این آیات به هر دو عامل، که با جاذبه خاصی در انسان، روح عبادت را پرورش می‌دهند، اشاره می‌نماید و به عامل اول (خداوند جهان، کمال مطلق و از هر نقص و عیبی پیراسته است) از دو راه رهبری می‌کند:
1. ذات او مظهر کمال و جلال است و فرشتگان و رعد آسمانی او را از هر عیب و نقص تنزیه می‌کنند و موجودی که از هر عیبی پیراسته گردد جز کامل مطلق نمی‌تواند باشد. 2. قدرت نامحدود خداوند را که آفریننده برق و پدید آرنده ابرهای گرانبار(3) و خالق صاعقه‌های آتشین است، تشریح می‌نماید. آیا موجودی که از هر عیب و نقص پیراسته است و رعد با صدای مهیب خود، جهانیان را به عظمت او رهبری می‌کند و فرشتگان آسمان‌ها او را ستایش و تنزیه می‌نمایند، شایسته عبادت و پرستش است یا، اجسام بی‌روح زمینی و آسمانی که سراپا نقص و احتیاج و نیاز هستند؟ قرآن برای عامل دیگر، که انسان را به عبادت و پرستش خدا دعوت می‌کند، با مثال لطیفی که در آیه 14 وارد شده است، اشاره می‌نماید و می‌فرماید: «دعوت حق، از آن اوست». قرآن با این جمله، دو نوع دعوت و اظهار نیاز ثابت می‌کند: یکی حق و دیگری باطل. هر گاه انسان نیاز خود را به مقامی اظهار کند که بینا و شنوا و قادر و توانا باشد وی می‌تواند نیاز او را برطرف کند، چنین دعوت و عرض حاجتی، حق خواهد بود و غیر آن باطل و بی‌حاصل شمرده خواهد شد. سپس می‌گوید: ستایش و پرستش مخصوص مقامی است که بتواند نیاز ستایش کننده را بر طرف سازد و چنین شخصی

جز خدا، کسی دیگر نیست. توقع کمک از بت‌ها به سان توقع لب تشنه‌ای است که در نقطه مرتفعی مانند لب چاه بنشیند و دو دست خود را از آن نقطه به سوی آب دراز کند، و انتظار داشته باشد که آبی بر دارد و رفع عطش کند، در صورتی که بر اثر دوری، هرگز به این هدف نخواهد رسید. در این مثال، نکته لطیفی نهفته است و آن تشبیه انسان خداجو، به تشنه لبی است که دنبال آب می‌رود همان‌طور که طلبیدن آب برای شخص تشنه، امری طبیعی و فطری است و هر نوع تحرک و فعالیت برای به دست آوردن آب، انگیزه ذاتی و درونی دارد، هم‌چنین خداجویی و توجه به مقام ربوبی و گرایش به سوی قدرت مافوق طبیعی ریشه فطری دارد. و همان‌طور که گاهی انسان در پیدا کردن آب بیراهه می‌رود و یا سراب را به جای آب می‌پذیرد، هم چنین گاهی در تشخیص خدای واقعی خود دچار اشتباه می‌شود و به خدا نمایان باطل و بی‌حاصل پناه می‌برد. همه موجودات برای خدا سجده می‌کنند اطلاعات، 16 بهمن 15 1352. «وَلِلّٰهِ يَسْجُدُ مَنْ فِی السَّمَواتِ وَ الأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً وَ ظِلالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَالاْصَالِ؛ (4) آن چه در آسمان‌ها و زمین است و هم‌چنین سایه‌های آنها، صبح و شام از روی میل یا اجبار، برای خدا سجده می‌کنند». با مراجعه به آیات قرآن، روشن می‌گردد که همه موجودات جهان، سه وظیفه خطیر خود را در برابر خداوند بزرگ انجام می‌دهند که عبارتند از: 1. همه موجودات جهان، خدا را «تسبیح» می‌گویند؛ 2. سراسر هستی خدا را «حمد و ثنا» می‌گوید؛ 3. تمام موجودات جهان برای خدا «سجده» می‌کنند. قرآن هر سه مطلب را یعنی «تسبیح» و «حمد» و «سجده» را برای هر موجودی ثابت می‌نماید و فرق هر یک از دیگری کاملا روشن است: تسبیح خدا این است که او را از هر عیب و نقص پیراسته سازیم و وجود او را از هر عیبی منزه و مبرا بدانیم. مقصود از حمد خدا این است که خدا را در برابر صفات کمال و جمال و روش‌های نیکوی او به بندگان خویش، بستاییم و در حقیقت تفاوت «حمد» با «تسبیح» در این‌جاست که در تسبیح، نظر به پیراستگی خداوند از عیب و نقص است و بازگشت آن به توصیف خدا با صفات سلبی او می‌باشد؛ ولی هدف در «حمد» توصیف خدا، با صفات ثبوتی و افعال نیکوی او و انگیزه ستایش، وجود همان کمالات نامحدود است خواه این کمال جزو ذات او باشند؛ مانند علم و قدرت بی‌پایان وی یا از افعال او به شمار روند؛ مانند رأفت و رحمت گسترده وی بر بندگان خویش. در برابر این دو، حقیقت سومی نیز به نام «سجود» هست و مقصود از سجده برای خداوند این است که هر موجودی در مقابل عظمت بی پایان او ابراز تذلل و کوچکی می‌نماید. بنابراین هر یک از این عناوین سه گانه برای خود حقیقت و واقعیتی دارد که از دیگری جداست. درباره تسبیح موجودات و هم‌چنین ستایش هر موجِودی از خدای جهان، در تفسیر سوره «حدید»(5) سخن

می‌گوییم و بعداً نیز توضیحاتی در این باره خواهیم داد. قرآن با طرز شیوایی سجده همه موجودات جهان را بیان نموده است. در آیه مورد بحث به گواهی لفظ «من» در جمله «وَللّٰه يَسْجُدُ مَنْ فِى السَّمَوَاتِ» تنها خضوع موجودات با شعور را مطرح می‌نماید و این که هر موجود صاحب درکی در برابر عظمت بی‌پایان خداوند، احساس ذلت و ابراز خضوع می‌نماید و در برخی از آیات، دایره سجده گسترده‌تر گرفته شده و از سجود تمام جنبندگان سخن به میان آمده است، آن‌جا که می‌فرماید: «وَللَّهِ يَسْجُدُ مَا فِى السَّمَوَاتِ وَ مَا فِى الْأرْضِ مِنْ دَآبَّةِ وَ الْمَلائِكَةُ وَ هُمْ لا يَسْتَكْبِرُونَ؛(6) برای خدا آن‌چه در آسمان‌ها و زمین از جنبندگان و فرشتگان است، سجده می‌کنند و هرگز کبر نمی‌ورزند». در جای دیگر سجده گیاهان و درختان را متذکر می‌گردد و می‌فرماید: «وَالنَّجْمُ وَ الشَّجَرُ يَسْجُدَانِ؛(7) گیاهان و درختان او را سجده می‌کنند». دگر بار با دید وسیعی از سجود و خضوع سایه‌های اجسام سخن گفته و می‌فرماید: «أَوَلَمْ يَرَوْا إلى مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَىْءٍ يَتَفَيَّؤُا ظِلالُهُ عَنِ اليَمِيْنِ وَ الشَّمَائِلِ سُجَّداً للَّهِ وَ هُمْ دَاخِرُونَ؛(8) مگر نمی‌نگرید به اجسامی که خدا آفریده است که سایه‌های آنها از راست و چپ (صبح و عصر) حرکت و خدا را سجده می‌کنند و خود اجسام نیز در حال خضوع و اطاعت هستند». بنابر این، مسأله سجده موجودات مسأله‌ای عمومی است که سراسر جهان هستی را فرا می‌گیرد و اختصاص به موجودی ندارد. آن‌چه مهم است فهمیدن حقیقت سجده است و چگونه هر موجودی اعم از عاقل و غیر عاقل در برابر عظمت حق، ابراز تذلّل و کوچکی می‌کند و به تعبیر قرآن سجده می‌نماید. مقصود از سجده کردن موجودات چیست؟ انسان معمولا هنگام سجده کردن بر روی زمین قرار گرفته و پیشانی و احیاناً چانه 9) را بر زمین می‌گذارد. این هیأت، شکل ظاهری سجده است؛ ولی روح آن، همان ابراز تذلل و فروتنی در برابر معبود می‌باشد. در این جا این مسأله مطرح می‌گردد که آیا در استعمال لفظ «سجده» لازم است حتماً آن هیأت خاص موجود باشد و بدون تحقق آن، نمی‌توانیم این لفظ را به کار ببریم یا این که ملاک و میزان آن، ابراز خضوع و فروتنی است و هرکجا این امر محقق گردد می‌توانیم لفظ سجده را به کار ببریم ولو با آن هیأت خاص صورت نپذیرد و اگر هم به آن هیأت خاص، سجده می‌گوییم، از این نظر است که در اعتبار عقلا، این کار، طریقه اظهار کوچکی و فروتنی است؟ قرآن در این مسأله، راه دوم را بر گزیده و هر نوع تذلل و کوچکی را که به وسیله‌ای تحقق پذیرد، سجده می‌نامد و روش عرف و عقلا نیز در نام‌گذاری و به کار بردن الفاظ همین است؛ مثلا روزی، لفظ «چراغ» را در چراغ‌های محقری به کار می‌بردند که برای خود شکل و وضع خاصی داشت و از هیچ نظر قابل مقایسه با چراغ‌های پر فروغ امروز نبود؛ ولی چون خاصیت و اثر همان چراغ‌های

دیرینه‌در چراغ‌های امروز، به صورت کامل‌تری موجود است از این نظر لفظمزبور، بدون هیچ‌گونه تغییری به نور افکن‌های قوی و نیرومند نیز اطلاق‌می‌شود. حقیقت سجده در موجودات جهان سراسر موجودات جهان، به نحو خاصی مراتب فروتنی و تذلل خود را به مقام ربوبی ابراز می‌نمایند و عالی‌ترین مظهر برای اظهار کوچکی و تعظیم معبود جهان، این است که همه جهان در قبضه قدرت وی بوده و همگی مطیع فرمان و اراده مطلق او هستند؛ به عبارت دیگر، اراده واحدی بر جهان حکومت می‌کند و همه موجودات از آن پیروی کرده و در برابر آن هیچ‌گونه مقاومتی ابراز نمی‌نمایند. بنابر این، در سجده به این معنا (اطاعت بی‌چون و چرای موجودات در مقام آفرینش از اراده نافذ خداوند) کراهتی تصور نخواهد شد؛ زیرا اکراه در موردی به کار می‌رود که موجودی از خود دارای اراده و اختیار باشد، تا در مقابل دیگری ابراز مقاومت کند، در صورتی که در این مورد هیچ موجودی واجد وجود نیست تا چه رسد که از خود اراده مخالفی داشته باشد و سجده در برابر عظمت خدا را مکروه بشمارد(10). با وجود این مشاهده می‌شود که آیه برای انسان دو نوع سجده ثابت می‌کند: سجده‌ای از روی میل، و خضوعی از روی کراهت. منظور از «سجده از روی رغبت» آن نوعپذیرش‌هاست که با طبع انسان و یا هر موجودی دیگر موافق باشد؛ مانندنمو و رشد و گردش خون و ضربان قلب برای انسان و مقصود از «سجده از روی کراهت» پذیرش یک سلسله روی‌دادهایی است که با طبع موجودی سازگار نباشد؛ مانند مرگ‌ها و بلاهایی که انسان را پیش از وصول به پایان عمر، به فنا و نیستی محکوم می‌سازد. در قرآن مجید در آیه دیگری نیز لفظ رغبت و کراهت درباره آسمان‌ها و زمین به کار رفته است و طبعاً مقصود همان است که گفته شد. چنان که می‌فرماید: «...فَقَالَ لَهَا وَلِلأَرْضِ ائْتِیَا طَوْعاً أَوَ کَرْهاً قَالَتَا أَتَیْنَا طَائِعِینَ؛(11) به آسمان و زمین خطاب نمود (بیایید) و فرمان مرا (در پذیرش هر نوع تبدلات و تغییرات) از روی اراده یا کراهت بپذیرید. گفتند: به رغبت پذیرفتیم». بنابر این پذیرش وجود و قبول هر نوع تصرف، خواه موافق طبیعت موجود باشد یا مخالف آن، خضوع و اظهار کوچکی در برابر خداست چیزی که هست به یک معنا همه این پذیرش‌ها از روی میل و رغبت است و به یک معنا آن قسم از حوادث، که بر خلافت مسیر طبیعی موجود باشد در پذیرفتن آن نوعی کراهت وجود دارد. نه تنها وجود هر موجودی در قبضه قدرت اوست، بلکه سایه‌های اجسام در گردش و تحولات خود، تابع اراده و خواست او هستند و هنگام صبح و عصر در دو طرف جسم سایه‌های چشمگیری دیده می‌شود که همگی در پرتو اراده نافذ اویند. آیا شایسته است که هر موجودی با سایه‌های خود در برابر خدا ابراز کوچکی کند، اما انسان مشرک از سجده در برابر خدا امتناع ورزد به

خصوص این که خداوند انواع موجودات زمین و آسمان را در برابر انسان خاضع ساخته است؟ همه از بهر تو سر گشته و فرمانبردار
شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری
سخنی در مورد تسبیح موجودات در بخش پیش، در تفسیر آیه سیزدهم وعده دادیم که درباره تسبیح «رعد» سخن بگوییم. علت این که توضیح این قسمت را به این بخش موکول کردیم، این است که خواستیم دو مسأله (سجده موجودات و تسبیح آنها) را یک جا بررسی کنیم. درباره «تسبیح موجودات جهان» - اعم از جاندار و نبات و جماد نظرهای گوناگونی گفته شده است و ما تمام آنها را در کتاب قرآن و معارف عقلی - که تفسیری بر سوره حدید است - آورده‌ایم و از میان آنها یک نظر را برگزیده‌ایم که با ظاهر آیات قرآن و دلایل فلسفی کاملاً تطبیق می‌کند. حاصل آن این است که، وجود و هستی در هر مقام و مرتبه‌ای با علم و شعور و درک و آگاهی، ملازم و توأم است و هر چیزی که سهمی از وجود و هستی دارد، به همان اندازه از علم و شعور سهمی خواهد داشت و دلایل فلسفی این نظر را کاملا تأیید می‌کند و پایه برهان فلسفی آن را دو چیز تشکیل می‌دهد: 1. در جهان هستی آن‌چه اصیل و سر چشمه آثار و کمالات است «وجود» است. هر نوع فیض معنوی و مادی از آن اوست. اگر در جهان، علم وادراکی، قدرت و نیرویی، حیات و زندگیی هست همگی در پرتو وجود و هستی اشیاست و اگر وجود از میان برود همه این جنب و جوش‌ها، تلاش‌ها و حرکت‌ها به خاموشی می‌گراید. 2. برای وجود در تمام مراحل هستی از واجب و ممکن، ازمجرد و مادی، از عرض و جوهر، یک حقیقت بیش نیست و حقیقت وجود اگر چه برای ما روشن نیست؛ ولی ما به آن حقیقت با یک رشته مفاهیم ذهنی اشاره می‌کنیم و می‌گوییم وجود، عدم و نیستی را طرد می‌کند و به هر چیزی حقیقت و عینیت می‌بخشد. بنابر این هر کجا از وجود سراغی داشته باشیم این دو صفت (طرد عدم؛ تشکیل دهنده حقیقت خارجی) را در آن جا می‌یابیم؛ از این جهت می‌گوییم وجود در تمام مراحل یک حقیقت بیش ندارد به گواه این که در تمام مراحل دو اثر یاد شده را، که حقیقت آنها نیز یکی است، دارد. روی این بیان، که وجود را منبع تمام کمالات بدانیم و برای آن یک حقیقت بیش قائل نشویم، باید چنین نتیجه بگیریم: هر گاه وجود در مرتبه‌ای از مراتب هستی مانند موجودات جاندار، دارای اثری (علم و ادراک) گردید، حتماً باید این اثر در تمام مراحل وجود نسبت به سهمی که از وجود دارد، محقق باشد و در غیر این صورت، یا باید سر چشمه کمالات وجود نباشد و یا این که برای وجود، حقایق متباین تصور کنیم و حقیقت آن را در مرتبه جاندار، با آن‌چه در مراتب گیاه و معدن است، مغایر و مباین بدانیم؛ زیرا معنا ندارد یک حقیقت در مرتبه‌ای دارای اثری باشد و در مرتبه دیگر فاقد آن. به عبارت دیگر، هر گاه وجود دارای

حقایق مختلف و متباین بود، جا داشت که در نقطه‌ای واجد اثری باشد و در نقطه دیگر نشانه‌ای از آن نباشد، ولی هرگاه برای آن یک حقیقت بیش نباشد و تفاوت مصادیق آن، بر اساس شدت و ضعف مراتب باشد در این صورت، معنا ندارد یک حقیقت در مرحله‌ای، دارای اثری باشد و در مرتبه دیگر نباشد. این خلاصه برهان فلسفی است که مرحوم صدر المتألهین در اسفار(12) در موارد مختلفی در مورد آن بحث و گفتگو نموده است و ظواهر آیات قرآن این حقیقت را تأیید می‌کند آن جا که می‌فرماید: «...وَ إِنْ مِنْ شَیْءٍ إِلاّ یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لکِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبِیحَهُمْ...؛(13) همه موجودات با ستایش خود خدا را تنزیه می‌کنند، ولی شما از نحوه تسبیح آنها آگاه نیستید». ظاهر آیه این است که تمام موجودات آگاهانه خدا را تسبیح می‌کنند و همه آنها سهمی از علم و ادراک دارند. روشن‌تر از همه در اثبات علم و ادراک برای تمام اشیا، آیه زیر است: «...وَ إِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا یَتَفَجَّرُ مِنْهُ الأَنْهَارُ...وَ إِنَّ مِنْهَا لَمَا یَهْبِطُ مِنْ خَشْیَةِاللَّهِ...؛(14) برخی از سنگ‌ها می‌شکافد و از آن نهر جاری می‌گردد و پاره‌ای از آنها از خوف خدا از فراز کوه به زیر می‌افتد». در این آیه صریحاً علت سقوط سنگ را از فراز کوه‌ها همان حالت خوف و خشیت سنگ معرفی کرده و اگر آیه را تأویل نکنیم باید بگوییم به راستی صخره‌ها خوف و خشیت دارند. مرحوم صدر المتألهین این حقیقت فلسفی و قرآنی را از طریق شهود نیز درک کرده و در رساله سیر و سلوک خود اشعاری در این مضمون دارد: بر عارف همه ذرات عالم

ملک وارند در تسبیح هردم

کف خاکی که در روی زمین است

بر عارف کتاب مُسْتَبین است

به هر جا دانه‌ای در باغ و راغی است

درون مغز او روشن چراغی است

به فعل آید زقوه هر نهانی

زهر خاکی یکی عقلی و جامی

بود نامحرمان را چشم دل کور

و گرنه هیچ ذره نیست بی‌نور

بخوان تو آیه «نور السماوات»

که چون خورشید یابی، جمله ذرات

که تا دانی که در هر ذره‌ای خاک

یکی نوری است تابان گشت زان پاک

خوش‌بختانه دانش امروز، در سایه زحمات پژوهشگران، وجود علم و ادراک را در جهان نبات ثابت نموده است تا آن جا که دانشمندان روسی معتقدند گیاهان اعصاب دارند و فریاد هم می‌کشند. لابراتوار علایم کشاورزی مسکو

فریاد و گریه‌های ریشه گیاهی را که در آب گرم قرار گرفته بود ضبط کرد. خبر گزاری‌های جهان از رادیو مسکو نقل می‌کنند که گیاهان اعصاب دارند و فریاد می‌کشند. رادیو مسکو دیشب گوشه‌ای از نتایج تحقیقات دانشمندان روسی را در نباتات و گیاهان فاش کرد و گفت: دانشمندان به این نتیجه رسیده‌اند که گیاهان نیز دارای دستگاهی شبیه شبکه اعصاب حیواناتند. این نتیجه آزمایش یک دانشمند است که به دستگاه‌های الیافی ساقه کدو فرستنده‌هایی نصب کرد و سپس مطالعات را با تعقیب ریشه گیاه دنبال کرد و با انجام بریدگی در ریشه گیاه با عکس‌العمل گیاه مواجه شد. هم‌زمان با این آزمایش، آزمایش مشابهی در آزمایشگاه فیزیو لوژی نباتات فرهنگستان علوم کشاورزی صورت گرفت و نتیجه مشابهی به بار آورد. در این آزمایش ریشه گیاهی را در آب گرم قرار دادند و متوجه شدند که صدای فریاد گیاه بلند شد. البته فریاد گیاه آن‌چنان نبود که به گوش برسد؛ ولی گریه‌ها و فریادهای نامریی این گیاه را دستگاه‌های دقیق الکترونیکی روی نوار پهنی ضبط کردند(15). بت‌پرستی چرا؟ 16. «قُلْ مَنْ رَّبُ 16) السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ قُلِ‌اللَّهُ قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَولِيَاءَ لايَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعاً وَ لا ضَرّاً قُلْ هَلْ يَسْتَوِى الْأَعْمى وَ الْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوى الظُّلُمَاتُ وَ النُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلِه شُرَكاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّشَىْءٍ وُ هُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ؛ بگو: صاحب آسمان‌ها و زمین کیست؟ بگو: خدا. بگو: آیا (با این حال، شایسته است) که جز او اولیایی که اختیار سود و زیان خود را ندارند، برای خود قرار دهید؟ بگو: آیا نابینا و بینا یک‌سان است؟ آیا تاریکی و روشنی برابر است؟ یا این‌که آنها را که شریک خدا قرار داده‌اند، مانند خدا مخلوقی آفریده‌اند تا (مسأله) خلقت بر آنها مشتبه گردد؟ بگو: خداست آفریننده همه چیز، اوست یگانه مقتدر و غالب». بررسی مجموع آیاتی که در قرآن در مورد بت‌پرستی وارد شده است به خوبی ثابت می‌کند ملل بت‌پرست بت‌های خود را خالق و آفریننده زمین و آسمان و یا سایر موجودات زمینی و آسمانی نمی‌دانستند و مقام خلقت را بالاتر از آن می‌دانستند که آن را به بت‌های خود نسبت دهند و وجدان آنان راضی نمی‌شد که جهان خروشان هستی را معلول بت‌های تراشیده خود بدانند. خود قرآن نیز به این حقیقت تصریح می‌کند که اگر از آنان بپرسید آفریننده آسمان‌ها و زمین کیست؟ همگی می‌گویند خداوند مقتدر و دانا، آنها را آفریده است. قرآن در سوره‌های مختلفی 17) به این حقیقت تصریح نموده است. در این‌جا فقط به نقل یکی از آن آیات می‌پردازیم: «وَ لَئِنْ سَئَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَواتِ وَ الْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ...؛ (18) اگر از آنان بپرسی که چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است؟ می‌گویند: خدا». بنابر این در این‌که آفریدگار جهان خداست و خالقی جز او نیست اختلافی نداشتند و همگی به یگانگی خالق جهان و پدید آرنده هستی

معتقد بودند. اختلاف آنان با پیروان انبیا، در مطلب دیگری بوده است: گروهی آنان را به عنوان شفیعان درگاه الهی می‌پرستیدند و روی اندیشه‌های سست، از پرستش خود پروردگار اعراض نموده و با پرستش بت‌ها خواهان تقرب به مقام الهی بودند. قرآن به عقیده این گروه در آیه زیر اشاره فرموده آن‌جا که می‌فرماید: «...و الَّذِینَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَولِیاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلاَّ لِیُقَرِّبُونَا إِلَی اللَّهِ زُلْفی...؛(19) آنان‌که جز خدا اولیایی برای خود قرار داده‌اند (و می‌گویند:) ما آنها را برای آن می‌پرستیم که ما را به طور کامل به سوی خدا نزدیک سازند». این گروه درباره بت‌ها جز اندیشه شفاعت فکر دیگری نداشتند، نه تنها آنها را خالق نمی‌شمردند حتی اداره و تدبیر جهان آفرینش را نیز از آنِ آنها نمی‌دانستند. عقیده این گروه در آیه دیگر نیز به‌طور صریح گفته شده است و خداوند به پیامبر می‌فرماید که هر گاه از این گروه در مورد اداره جهان آفرینش بپرسی آنان بی‌درنگ خواهند گفت که تدبیر جهان خلقت از آن خداست. آن جا که می‌فرماید: «وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَّنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَآءِ مَاءً فَأَحْیَابِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوتِهَا لَیَقُولُنَّ اللَّهُ...؛(20) هر گاه از آنان بپرسی که چه کسی باران را از آسمان فرود آورد که در پرتو آن زمین‌های مرده را زنده کرد؟ می‌گویند: خدا». ناگفته پیداست نزول باران و زنده کردن زمین‌ها بخشی از تدبیر جهان خلقت است. گروه دیگر از بت‌پرستان نه تنها بتان را شفیع و وسیله تقرب می‌دانستند، بلکه معتقد بودند تدبیر جهان خلقت و اصلاح امور آفرینش به دست آنها سپرده شده است و آنها به عقیده بت‌پرستان موظف به تدبیر اوضاع جهان و اصلاح امور بودند و روی این اساس در برابر آنان گریه و زاری نموده حوایج و نیازمندی‌های خود را به آنها می‌گفتند و با الحاح و اصرار شدیدی از آنان می‌طلبیدند که نیازمندی‌های آنها را برطرف سازند. آنان همان گروهی بودند که بتان را «رب» و مدبر و مصلح جهان می‌پنداشتند و به اصطلاح، در مسأله خالق بودن خداوند، موحد، ولی درباره ربوبیت وی مشرک بودند. آیه مورد بحث، برای ابطال این نظریه از دو راه وارد شده است و اندیشه وجود تدبیر را در بت‌ها، با منطقی استوار محکوم کرده است: 1. نخستین پایه تدبیر این است که شخص مدبر باید از دانش و قدرت سرشاری بهره‌مند باشد و نفع و ضرر خود و موجود مورد تدبیر خود را تشخیص دهد و در این صورت می‌تواند در پرتو قدرت خویش، جهان و یا بخشی از آن را اداره نماید؛ ولی موجودی که درک و شعور ندارد و اختیاردار سود و زیان خود نیست چگونه می‌تواند پروردگار و مدبر جهان آفرینش باشد. در آیه مورد بحث به این استدلال با جمله زیر اشاره شده است: «أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَولِیَاءَ لَا یَمْلِکُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعاً وَ لا ضَرّاً؛ آیا برای خود اولیایی جز خدا که اختیار سود و زیان خود را ندارند اتخاذ نموده‌اید؟» بر اساس این منطق مدبر بودن بت‌ها، که از هر نوع تصرف در جهان

خلقت ناتوانند، باطل می‌شود. آن‌گاه آیه برای روشن نمودن اذهان به بیان دو مثل مبادرت ورزیده و می‌فرماید: آیا بینا و نابینا و نور و ظلمت یک سانند؟ مقصود این است که مؤمن با دیده عقل و خرد می‌بیند که این اجسام بی‌روح شایستگی ربوبیت و تدبیر جهان آفرینش را ندارند ولی مشرک، به سان نابینایان از دیدن حقیقت محروم است. ایمان، محیط زندگی انسان را روشن می‌سازد ولی محیط زندگی کافر، بر اثر عناد با وجدان و فطرت و خرد، تاریک بوده و او پیش پای خود را نمی‌بیند. 2. راه دیگری برای ابطال اندیشه وجود تدبیر در بت‌ها این است که بگوییم: آنان در صورتی می‌توانند مدبر جهان آفرینش باشند که به سان خدا خالق باشند و در پرتو قدرت خلقت، که بالاتر از مقام تدبیر است، به تدبیر مخلوق خود اشتغال ورزند در صورتی که این راه نزد خودِ بت‌پرستان باطل است و خود نیز از آن بیزارند. در این آیه به این نوع استدلال با جمله «أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ» اشاره شده است و استدلال را با لفظ «ام» که متضمن نوعی انکار است،آغاز نموده است و در حقیقت می‌خواهد چنین بفرماید: پس از ابطال راه اول، برای ربوبیت بت‌ها یک راه بیش باقی نمانده است؛ یعنی آنها را مانند خدا خالق بدانیم در صورتی که خود بت پرستان زیر بار این نظر نمی‌روند و آنها را خالق نمی‌دانند. قرآن در ردّ این احتمال، که معبودهای آنان مانند خدا خالق باشند تنها به توافق و هم‌فکری بت پرستان در مسأله خلقت اکتفا نورزیده و به صورت یک اصل کلی می‌فرماید: «قُلِ اللّهُ خالِقُ کُلِّ شَیْءٍ؛ بگو: آفریننده همه چیز خداست» و در صحنه آفرینش برای بت‌ها نصیبی از خالقیت نیست؛ نه تنها خالق نیستند، بلکه همگی مخلوق خدایند. آیه برای این که گفتار خود (او آفریدگار همه چیزهاست) را بدون دلیل نگذارد با ذکر دو صفت از او صاف خداوند، یعنی «واحد» و «قهار» بر یکتایی خالق استدلال نموده است. ناگزیر خواهید پرسید: یگانگی و قدرت قاهره خداوند چگونه می‌تواند گواه بر این باشد که او خالق همه چیز است و جز او خالقی نیست؟ و بررسی و تحلیل این قسمت به دقت بیشتری نیاز دارد. به عبارت دیگر، در ذیل آیه برای خداوند دو صفت بیان شده است: 1. الواحد: او یگانه است. 2. القهار: او بر هر موجودی غالب و پیروز است. هر یک از این دو صفت می‌تواند گواه بر این باشد که جز او خالقی نیست؛ زیرا هر گاه خالقی جز خدا باشد در این صورت آن خالق دیگر، باید از وجود متکی به خود و علم و قدرت مستقل برخوردار باشد، تا در پرتو استقلال و اتکای به خویش، خالق باشد نه مخلوق و در سایه دانش و قدرت، موجودی را از عدم به وجود آورد. اعتقاد به وجود چنین او صافی در بت‌ها جدا از خدا بودن آنان نیست در صورتی که خداوند جهان یکی است و شریک و همتا ندارد. این بیان مربوط به صفت «واحد» بودن اوست. درباره صفت دوم (قهار بودن) باید گفت

تعدد و دو گانگی خالق، مستلزم دو قدرت نیرومند و در عین حال متوازن است که هیچ کدام مقهور دیگری نباشد زیرا فرض این است که هر دو خالق از علم و قدرت مستقل و وجود متکی به خویش برخوردارند. در این صورت نباید یکی مغلوب دیگری گردد؛ در صورتی که خداوند «قهار» است و قدرت هر صاحب قدرت، مقهور و مغلوب قدرت و توانایی اوست. نکته شایان توجه این جاست چگونه پیامبری امی و درس نخوانده در طیّ یک آیه کوتاه به بیان عالی‌ترین استدلال فلسفی موفق شده است؟ آیا جز این است که بگوییم همه را از مقام وحی گرفته است و هیچ کدام از این مطالب ساخته و پرداخته فکر او نیست؟ پی‌نوشتها: -------------------------
-- 1. «ثقال» جمع «ثقیله» مانند کرام جمع کریمه است. 2. «محال» مصدر «محل» به معنای کیفر دادن است و گاهی گفته می‌شود که مصدر میمی «ماحل» به معنای مکر است. در این صورت، به کار بردن این لفظ در باره خدا نوعی مجاز است و مقصود این است که خداوند باطرق مختلفی معبود بودن بتان را محکوم می‌سازد. درباره «تسبیح رعد» در بخش بعد، در تفسیر آیه 15 بحث خواهیم نمود. 3. برای اولین بار در تاریخ علم، قرآن برای ابر، وزن ثابت و آن را سنگین و گرانبار معرفی کرده است. 4. آغاز روز را «غدو» و آخر آن را «اصیل» می‌نامند و «آصال» جمع «اُصُل» بر وزن رُسُل و آن جمع «اصیل» است و در حقیقت از آغاز وقت عصر تا لحظه غروب آفتاب را «اصیل» می‌گویند. ر.ک: راغب، مفردات؛ مجمع البیان. 5. ر.ک: قرآن و معارف عقلی. 6. نحل (16) آیه 49. 7. رحمن (55) آیه 6. 8. نحل (16) آیه 48. 9. قرآن به این نوع از سجده نیز اشاره نموده است چنان که می‌فرماید: «...إِنَّ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا یُتْلی عَلَیْهِمْ یَخِرُّونَ لِلأَذْقَانَ سُجَّداً؛ مردان دانشمند از پیشینیان هر موقع آیات خداوند بر آنها خوانده شود، روی زمین به سجده می‌افتند و چانه‌های خود را بر زمین می‌گذارند». اسراء (17) آیه107. 10. از این بیان کیفیت سجده سایه‌های اجسام نیز روشن می‌گردد؛ زیرا همان‌طور که اجسام در قبضه قدرت خدا بوده و در پذیرش هر نوع تصرف و ترکیب و انحلال در برابر خدا، کمال خضوع دارند، هم‌چنین سایه اجسام در برابر آفتاب، از نظر گسترش و جمع شدن این حالت را دارند. زمخشری در تفسیر سجده اجسام می‌گوید: «ینقادون لإحداث ما أراده فیهم من أفعاله شاؤوا أو أبوا، لایقدرون أن یمتنعوا علیه». و نیز در معنی سجده سایه‌ها می‌گوید: «حیث تتصرف علی مشیته فی الامتداد و التقلص والفیء والزوال». و آن چه ما در بالا گفتیم، توضیح نظر ایشان است. 11. فصلت (41) آیه 11. 12. ج 1، ص 118 و ج 6، ص 139 - 140. 13. اسراء (17) آیه 44. 14. بقره (2) آیه 74. 15. اطلاعات، 16 بهمن 1352 16. لفظ رب برخلاف آن‌چه برخی تصور

می‌نمایند به معنای مربی و تربیت کننده و پرورش دهنده نیست؛ زیرا این لفظ به اصطلاح علم صرف «مضاعف»، و ریشه آن «رب ب» است و از «ربی» - که ناقص‌یایی است - گرفته نشده تا به معنای مربی و پرورش دهنده باشد. هم‌چنین معنای آن خالق و آفریننده نیست؛ زیرا در قرآن کریم لفظ «رب» در مقابل «خلق» قرار گرفته است چنان که می‌فرماید: «...بَل رَبُّکُمْ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ الَّذِی فَطَرَهُنَّ...». انبیاء (21) آیه56. همان طور که ملاحظه می‌فرمایید در این آیه لفظ «رب» در برابر «فطر» که به معنای «خلق» است قرار گرفته است. با مراجعه به کتب لغت، مانند معجم مقاییس‌اللغة و موارد استعمال این لفظ، چون رب البیت، رب‌المال، روشن می‌شود که معنای رب همان صاحب است نه هر صاحبی، بلکه اختیارداری که به اصلاح مربوب خود قیام کند و بپردازد. و اگر به خداوند جهان «رب العالمین» گفته می‌شود، مقصود این است که خداوند صاحب جهانیان است که تدبیر امور و اصلاح وضع آنان بر عهده اوست. 17. ر.ک: عنکبوت (29)آیه 29؛ زمر (39)آیه 38؛ زخرف (43)آیه 9 و 87 . 18. لقمان (31) آیه 25 . 19. زمر (39) آیه 3. 20. عنکبوت (29) آیه 63.

نشانه‌های حق و باطل 17. «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَآءً فَسَالَتْ أَودِيَةٌ بِقَدَرِها فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَداً رَابِياًوَ مِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِی النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذلِکَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَ الْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَآءً وَ أَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِی الْأَرْضِ كَذلِکَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ؛(1) خداوند آبی از آسمان نازل نمود و آب در دره‌ها و نهرها به اندازه وسعت و گنجایش آنها جاری گردید (رودهای کوچک به هم پیوست و سیلی را تشکیل داد). سیل کف‌های بالارونده‌ای را با خود حمل نمود؛ (این نه تنها سیل است که کف‌هایی را با خود حمل می‌کند) بلکه در روی فلزاتی که برای زینت و یا ابزار زندگی بر اثر فشار آتش ذوب می‌شوند، کف‌هایی ظاهر می‌گردد. خداوند این‌چنین حق و باطل را ترسیم می‌کند (و اندازه ثبات و پایداری حق و باطل را مجسم می‌سازد) اما کف‌ها از بین می‌روند، ولی آن‌چه برای مردم سود دارد (مانند خود آب و فلزات) در زمین باقی می‌ماند. خداوند این‌چنین مثل‌ها را می‌زند (و مقام حق و باطل را روشن می‌نماید)». یکی از امتیازات برجسته قرآن این است که عالی‌ترین و عمیق‌ترین معانی را با جمله‌هایی ظریف و زیبا بیان می‌کند؛ این کتاب آسمانی، تنها در بند ظرافت و زیبایی الفاظ و جمله‌ها نیست تا فکر سخن‌پردازی و آرایش الفاظ و جمله بندی‌ها، آن را از طرح معانی عمیق و بزرگ فلسفی و اجتماعی باز دارد، همان‌طور که عظمت معنا و بیان ریزه کاری‌های آن، این کتاب آسمانی را از به کار بردن الفاظ جالب و زیبا و موزون و آهنگ دار، باز نداشته است. در میان نویسندگان و سرایندگان، کمتر کسی می‌تواند هر دو جنبه را مراعات کند وسخن او هر دو امتیاز را داشته باشد. قرآن به تصدیق استادان فن و پایه گذاران علم فصاحت و بلاغت کاملاً از زیبایی ظاهر و عمق معنا برخوردار است و حکیم و سخن ساز جامعه عرب ولید بن مغیره پس از شنیدن قسمتی از آیات قرآن به این حقیقت اعتراف کرد و گفت (بقول برخی از دانشمندان بزرگ، این سخن تقریظی است که از طرف دشمنان درباره قرآن گفته شده است): «قرآن از ظاهری زیبا و دلارا و حقایقی عمیق وریشه‌دار، برخوردار است». خود پیامبر اسلام این حقیقت را با عبارت روشن‌تری بیان کرده است آن جا که می‌فرماید: «ظاهره أنیق و باطنه عمیق لاتحصی عجائبه؛(2) ظاهر آن زیبا و معانی آن عمیق است. شگفتی‌های آن به پایان نمی‌رسد». آیه مورد بحث، گواه زنده گفتار ماست. در این آیه منظره‌ای از مبارزه حق و باطل با طرح مثالی جالب ترسیم شده است و در آن یک سلسله حقایق فلسفی و اجتماعی و نکات شایان توجه، نهفته است که به قسمتی از آن اشاره می‌کنیم: در این

آیه، حق به آب‌هایی که در زمین می‌ماند و یا فلزاتی که مردم از آنها استفاده می‌کنند و باطل به کف‌های روی سیلاب‌ها و یا روی فلزات مذاب، تشبیه شده است. اکنون به نکات این تشبیه توجه کنیم: معنای تحت اللفظی حق و باطل و ملاک هر دو چیست؟ «حق» در لغت به معنای ثابت و استوار و پای برجاست و «باطل» در نقطه مقابل آن قرار دارد. هر فکر و اندیشه و طرح علمی و فلسفی و اخلاقی که با خارج از اندیشه وفق دهد و از یک واقعیت خارج از محیط فکر حکایت کند، طبعاً چنین اندیشه‌ای حق و استوار خواهد بود؛ چون این فکر از واقعیت ثابت و استوار حکایت می‌کند، از این نظر بر اثر حقانیت و ثبات واقعیت خود، فکر نیز ثابت و پای بر جا خواهد بود؛ ولی هر نوع اندیشه و طرحی که به واقعیتی منهای محیط اندیشه متکی نباشد بر اثر نداشتن تکیه‌گاهی ثابت و استوار، خود به خود باطل و پوچ و غیر پایدار خواهدبود. اگر قواعد ریاضی و اصول هندسی و بسیاری از علوم طبیعی حق و پایدارند روی ملاکی است که گفته شد؛ زیرا همگی با واقعیت خارج از محیط اندیشه وفق می‌دهند و دارای واقعیتی ثابت و پایدارند و بر اثر پایداری آن، خود اصول نیز رنگ ابدیت و قیافه جاودانی به خود گرفته‌اند، ولی بر عکس سلسله نظریاتی که بر مشتی تخیلات و اوهام استوار باشند، با یک چشم زدن پوچ و نابود می‌شوند. این نه تنها اندیشه‌های علمی و فلسفی است که به دو جناح مختلف تقسیم می‌شوند، بلکه دعوت‌های اجتماعی و مکتب‌های سیاسی و اخلاقی نیز از این تقسیم بر کنار نیستند؛ هر نوع دعوت اصلاحی و قوانین اجتماعی و اخلاقی که بر اساس فطرت انسانی و اصول عدل و انصاف و رعایت حقوق بشری استوار باشد، طبعا حق و پایدار بوده و قیافه ابدی به خود خواهد گرفت و مبارزه با آن به سان شنا بر خلاف مسیر آب خواهد بود و شخص مبارز پس از اندکی، خسته و ناتوان شده و مانند شناگر مزبور که پس از مدتی خود را در مسیر طبیعی جریان آب قرار می‌دهد این شخص نیز سر انجام مجبور می‌شود از اصول فطرت انسانی و قوانین عدل و انصاف پیروی نماید. برخی از احزاب سیاسی که دارای منویات ناسالم و غیر صحیح هستند، برای جلب افکار عمومی می‌کوشند اهداف و منویات خود را در قالب اصول انسانی و درخواست‌های فطری جلوه دهند از این رو، از یک سلسله ماسک‌ها و نقاب‌ها استفاده می‌کنند؛ ولی پس از مدتی ماسک کنار رفته و خود حزب با تمام منویات و اهداف خود، به دست فراموشی سپرده می‌شود. قرآن برای ترسیم این حقیقت، که ثبات و پایداری از آثار حق و بی‌ثباتی و فرو کش کردن از علایم باطل است، حق را به سان آب و فلز مصفایی می‌داند که در مسیر خود در روی زمین باقی می‌ماند و پس از اندکی به صورت چشمه و چاه ظاهر می‌گردد و یا به صورت ابزار و آلات زندگی، در دست مردم مورد استفاده قرار می‌گیرد؛

ولی باطل به سان کف‌های روی آب و یا فلزات ذوب شده است که هیچ ثباتی ندارد و پس از لحظاتی خاموش می‌شود(3). در این جا از پایداری و ناپایداری حق و باطل سخن گفته شد و هدف از تشبیه پایداری حق و ناپایداری باطل است. طرفداران باطل به سان خود آن، ظاهری فریبنده و توخالی دارند و در عین حال به سان کف‌های روی آب و یا روی فلزات ذوب شده، خود خواه و بلند پرواز هستند؛ ولی طرفداران حق مانند خود آن، از هر نوع فریبندگی و تظاهرات توخالی، دور هستند و همواره متواضع بوده و از کبر و بلندپروازی پیراسته‌اند. قرآن برای اشاره به این نکته، «زبد» یعنی «کف» را با لفظ «رابیاً» به معنای بالا رونده، شرح داده است.
حق و باطل را با این نشانه‌ها بشناسید در میان تمام اقوام و ملل جهان ضرب المثل‌هایی وجود دارد که گویندگان و نویسندگان در روشن کردن مقاصد و آرمان‌های خود، به آنها استشهاد می‌جویند. از آن جا که نوع مثل‌های رایج، از واقعیتی مسلم و آزمایش شده حکایت می‌کنند و در شنونده تأثیر خاصی از خود به یادگار می‌گذارند و به سخن گوینده رنگ دلیل و برهان می‌بخشند، چه بسا یک مثل کوتاه، در روح و روان جوان، شور و انقلابی پدید می‌آورد او را متوجه سرانجام شوم عمل خود می‌سازد که دلیل و برهان نمی‌تواند آن کار را انجام دهد؛ مثلاً برای جوان بیکار و بی‌عاری که عمر خود را با بطالت و ولگردی می‌گذراند وقتی این شعر معروف خوانده شود: دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر:
کای نور چشم من به جز از کشته ندروی 4)
بی‌اختیار در خود احساس شرمندگی کرده و جرقه امیدوار کننده‌ای در محیط فکر او روشن می‌گردد. هنگامی که به افراد ستمگر و مردم آزار که از نتیجه اعمال خویش غافلند گفته می‌شود: «کماتدین تدان؛ مطابق کردار خود پاداش می‌گیری» و یا شعر مولوی: این جهان کوه است و فعل ماندا
باز گردد این نداها را صدا
که مفاد آن با مضمون آن مثل، یکی است، خوانده شود چه بسا آثار عمیقی از خود در دل و روان او می‌گذارد. ملل مسلمان جهان که از چهارده قرن پیش با کلام الهی و سخنان پیامبر اکرم و خاندان گرامی آشنا شده‌اند؛ قسمتی از آیات قرآن، آن چنان در میان آنان رواج پیدا کرده که حکم امثال را پیدا کرده است؛ مانند «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بَالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ...؛(5) آیا مردم را به نیکی دعوت می‌کنید و خود به آن عمل نمی‌کنید؟» «هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ؛(6) آیا پاداش نیکی جز نیکی چیز دیگری هست؟». این نوع از آیات که بر اثر دقت و بلندی معنا، حکم امثال را پیدا کرده‌اند بهترین وسیله برای گویندگان و نویسندگان در جهت رساندن مقاصد اجتماعی و اخلاقی‌شان است. برخی از دانشمندان که درباره این نوع از آیات دقت بیشتری نموده‌اند از میان آیات قرآن، 245 آیه استخراج

نموده‌اند که در میان گویندگان و نویسندگان دانشمند، حکم مثل را پیدا کرده است 7). قرآن مجید علاوه بر این نوع آیات، خود مبتکر و پایه گذار یک رشته از امثال است 8) که هر کدام را باید شاهکاری در جهان سخن و فن و بلاغت دانست. این نوع امثال می‌تواند گروه‌های غافل و منحرف را، که به‌طور اجمال در صدد اصلاح خود بر آمده‌اند، بیدار و متوجه سازد و خود قرآن هدف خویش را از طرح این مثل‌ها با جمله کوتاهی بیان می‌کند آن جا که می‌فرماید: «...وَ تِلْکَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ؛(9) این مثل‌ها را از آن جهت می‌زنیم که مردم درباره آنها به تفکر بپردازند». روی اهمیت فراوانی که امثال قرآن داشت دانشمندان اسلام درباره توضیح این امثال، کتاب‌ها و رساله‌هایی نوشتند(10). یکی از مثل‌های پر مغز و پرمعنای قرآن، مثلی است که در آیه مورد بحث وارد شده است. در این آیه، ترسیمی دقیق و پر نکته از مبارزه حق و باطل و موقعیت و نتایج آن دو به عمل آمده است. در این مثل، حق به آب و فلزات تشبیه شده و باطل به سان کف روی آب و یا فلزات ذوب شده تلقی گردیده است. در قسمت پیش در برخی از نکات بلیغ این مثل گفتگو نمودیم هم اکنون به بیان نکات دیگر می‌پردازیم: 1. گاهی مبارزه حق و باطل به صورت مبارزه ایمان به خدا و کفر به او درمی‌آید در این صورت، تشبیه حق (ایمان) به آب، تجلی خاصی پیدا می‌کند؛ زیرا همان‌طور که آب، مایه حیات بلکه آغاز حیات جانداران و گیاهان است و قرآن مجید درباره آن می‌گوید: «...وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَآءِ کُلَّ شیْءٍ حَیٍّ...؛(11) هر موجود زنده‌ای را از آب آفریدیم» هم‌چنین ایمان به خدا و روز رستاخیز مایه حیات اجتماعی می‌باشد و در پرتو ایمان به خدا، عدل اجتماعی که در حقیقت مایه زندگی اجتماعی است زنده می‌گردد و عواطف انسانی و احساسات پاک بشری، تجلی خاصی پیدا می‌کنند، در صورتی که ملت فاقد ایمان، هیچ انگیزه‌ای برای مراعات حقوق افتادگان و اجرای عدالت اجتماعی ندارد و همواره در لب پرتگاه فاصله طبقاتی قرار گرفته و با جنگ‌های کوچک و بزرگ دست به گریبان است. روزی آقای فروید، روانکاو معروف تصور می‌کرد روزگار دین سپری گردیده و نظامات مدنی و تربیت‌های اجتماعی، جای‌گزین دین شده است، ولی تلفات وحشت آور جنگ اول جهانی، که آمار تلفات از ده میلیون تجاوز کرد، او را مجبور کرد که فرضیه خود را پس بگیرد و جنگ دوم جهانی روشن ساخت که اروپای ماشینی فاقد حیات انسانی است و هنوز به صورت درندگان باقی است. اگر ایمان به فلزات تشبیه شده است، آن نیز برای این است که برخی از آنها مایه حیات انسان است و قرآن درباره یکی از آنها چنین می‌فرماید: «...وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِیدَ فِیه بَأْسٌ شَدِیدٌ وَ مَنَافِعُ لِلنَّاسِ؛(12) آهن را آفریدیم در آن قدرت عظیم و سودهایی برای مردم است». اگر این فلز از بین برود زندگی انسان دچار اختلال می‌گردد. 2.

کف‌های روی سیل یا فلزات ذوب شده به سان حجابی است که تا مدتی چهره آب و فلز می‌گیرد، ولی طولی نمی‌کشد که تمام کف‌ها نابود شده وسیمای شفاف آب، چشم‌ها را خیره می‌سازد؛ هم‌چنین چهره حقیقت گاهی با نقاب باطل پوشیده می‌شود؛ اما سر انجام نقاب باطل بر کنار رفته، سیمای حق با درخشندگی خاصی خودنمایی می‌کند. گاهی افکار شیطانی و آرای باطل تا مدتی آفتاب حق را به سان ابرهای تیره بهار می‌پوشانند، ولی این پرده پوشی همیشگی نیست و قرآن این حقیقت را به زبان دیگر نیز بیان کرده است آن جا که می‌فرماید: «وَ قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقاً؛(13) بگو حق آمد و باطل نابود گردید و باطل از میان رفتنی است». و در جای دیگر می‌فرماید: «وَ يَمْحُ اللَّهُ البَاطِلَ وَ يُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ...؛(14) خداوند باطل را نابود می‌سازد و حق را با سخنان خود پایدار می‌دارد». 3. باطل خاصیت و فایده‌ای ندارد؛ ولی حق، منبع انواع برکات است؛ از کف‌های روی‌آب گلی رشد نمی‌کند و درختی سبز، و تشنه‌ای سیراب نمی‌شود، ولی آب سرچشمه هزاران جلوه حیات و زندگی در جانداران و گیاهان است. 4. همان‌طور که باران از آسمان می‌بارد و هر نقطه‌ای به اندازه لیاقت و شایستگی خود از آن بهره‌مند می‌گردد و به اصطلاح «در باغ لاله روید و در شوره‌زار خس» و به علاوه ظرفیت دره‌ها و نهرها و مسیل‌ها هم یک‌سان نیست و هر یک به اندازه گنجایش خود آب بر می‌دارد؛ هم‌چنین روح و روان افراد بشر از نظر گنجایش یک‌سان نیست و هر کدام به اندازه شایستگی خود، از معارف و تعالیم آسمانی بهره می‌گیرند؛ به عبارت دیگر قلوب و ارواح از نظر گنجایش با هم اختلاف دارند، برخی به اندازه یک سبو و گاهی به اندازه یک دریا، و هر کدام به نسبت گنجایش خود، از تعالیم آسمانی بهره‌مند می‌گردند. قرآن برای رسانیدن این نکته لفظ «بقدرها» را آورده است. اختلاف در مسأله آفرینش به قدری مهم است که قرآن روی آن تکیه کرده می‌فرماید: «وَ قَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَاراً؛(15) شماها را مختلف آفریده است». پیامبر اکرم استعداد و شایستگی افراد را به معادن زیر زمینی تشبیه کرده که برخی طلا و برخی دیگر نقره است: «الناس معادن كمعادن الذهب و الفضة».(16) امیرمؤمنان در سخن معروف خود به کمیل چنین فرمود: «إن هذه القلوب أوعية فخيرها أوعاها؛(17) قلوب و ارواح مردم ظرف‌هایی هستند و بهترین آنها، روحی است که وسیع‌تر باشد». خلاصه هر فردی به اندازه شایستگی خود از نعمت‌های معنوی و مادی بهره می‌گیرد. 5. رمز بقا و پیروزی در صحنه‌های مبارزه این است که وجود انسان برای مردم مفید و سودمند باشد و خداوند برای تفهیم این مطلب چنین فرموده است: «وَ أَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ؛ آن‌چه به حال مردم مفید است در زمین باقی می‌ماند». 6. باطل به شکل‌های گوناگون و چهره‌های مختلفی در صحنه‌های

متعددی خود نمایی می‌کند، همان‌طور که کف هم بر روی آب‌ها و هم بر روی فلزهای ذوب شده، آشکار می‌گردد چنان که می‌فرماید: «وَ مِمَّا یُوقِدُونَ عَلَیْهِ فِی النَّارِ». کف نه تنها بر روی آب‌ها، بلکه بر روی فلزات ذوب شده نیز ظاهر می‌گردد. 7. فروغ ناپایدار باطل، از فروغ پایدار و پیوسته حق است و باطل در خودنمایی موقت خود مدیون حق می‌باشد و تا از حیثیت حق بهره نگیرد، نمی‌تواند خود را به جای حق به دیگران بقبولاند. کف‌های باطل از موقعیت آب استفاده می‌کنند و خود را نشان می‌دهند و اگر آبی در کار نبود کف را یارای خود نمایی نبود. قرآن برای افهام این نکته، جمله «فَاحْتَمَلَ السَّیْلُ زَبَداً» را آورده است. 8. باطل همواره از محیطهای آشفته و پرهرج و مرج استفاده کرده و خود را نشان می‌دهد و در محیط آرام و بی‌صدا، نمی‌تواند خود را بنمایاند. هم چنان که کف، موقعی ظاهر می‌شود که سیلاب از سراشیبی تند کوه‌ها با هیجان و شور به پایین بریزد؛ اما وقتی آب به جلگه و نقاط صاف و هموار رسید و شور و هیجان سپری شد، به تدریج به خاموشی می‌گراید.(18) نشانه‌های صاحبان خرد (1) 18. «لِلَّذِیْنَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنی وَ الَّذِیْنَ لَمْ یَسْتَجِیبُوا لَهُ لَواَنَّ لَهُم مَا فِی الْأَرْضِ جَمِیعاً وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ أُولَئِکَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمِهَادُ؛ برای کسانی که (دعوت) پروردگار خود را اجابت نموده‌اند، (پاداش‌های) نیکوست، کسانی که دعوت او را اجابت ننموده‌اند (و دستورهای او را به مورد اجرا نگذاشته‌اند) هر گاه آن چه در روی زمین است مال آنها باشد و آن را با یک برابر دیگر برای نجات خویش بدهند (سودی نخواهد داشت). برای آنان حساب بدی در پیش است و جایگاه آنها دوزخ است و چه جایگاه بدی است». 19. «أَفَمَنْ یَعْلَمُ أَنَّما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ الْحَقُّ کَمَنْ هُوَ أَعْمی إِنَّمَا یَتَذَکَّرُ أُولُواالْأَلْبَابِ؛ آیا آن کسی که می‌داند آن چه از پروردگارت بر تو نازل گردیده است، حق است با آن کس که کور و نابیناست (و حق را از باطل تمیز نمی‌دهد) یک‌سان است؟ تنها خردمندان از این سخن پند می‌گیرند». 20. «الَّذِیْنَ یُوفُونَ بِعَهْدِاللَّهِ وَ لایَنْقُضُونَ الْمِیثَاقَ؛ خردمندان کسانی هستند که به پیمان الهی وفا می‌کنند و پیمان خود را نمی‌شکنند». مقدمه نیمی از شخصیت انسان را، عقل و خرد تشکیل می‌دهد و نیم دیگر را عواطف و احساسات؛ ولی بزرگ‌ترین مایه امتیاز انسان همان عقل و ادراک انسانی است که به خود او اختصاص دارد، در صورتی که بسیاری از عواطف و احساسات او را، جانداران دیگر نیز دارند. عقل چراغ پر فروغ زندگی است که انسان در پرتو آن، راه را از چاه و حق را از باطل و حقیقت را از مجاز تمیز می‌دهد. برای خرد و شخص خردمند نشانه‌های زیادی وجود دارد و در قرآن مجید در موارد مختلفی بر آن نشانه‌ها، اشارات و تصریحاتی شده است. در آیه دوم از آیات مورد بحث، متذکر گردیده که افراد عاقل و خردمند، در پرتو راهنمایی

عقل و خرد و در سایه ژرف نگری و حق‌بینی، که از خصایص این یگانه امتیاز انسان (عقل) است، به حقانیت قرآن پی برده و تصدیق می‌کند که این قرآن (با این عظمت و اعجاب و با داشتن این همه امتیازات بی‌شمار و عجز تمام بشر در مقابله با آن) از طرف خداوند نازل گردیده است و آیین محمّد آیین الهی و گفتار و دستورهای او، فرمان‌های آسمانی است. روی این مناسبت از آیه 20 - 22 درباره نشانه‌های افراد عاقل سخن گفته و به‌طور خلاصه امور زیر را از آنِ خردمندان دانسته است: 1. به پیمان عمل می‌کنند؛ 2. پیوندهای خویشاوندی را محترم می‌شمارند (صله رحم)؛ 3. از مخالفت با خدا می‌پرهیزند و از عذاب او می‌ترسند؛ 4. از سختی عذاب اخروی سخت بیمنا کند؛ 5. در راه خداوند صابر و بردبارند؛ 6. بزرگ‌ترین فریضه دینی (نماز) را به پای می‌دارند؛ 7. قسمتی از ثروت خود را در آشکار و پنهان انفاق می‌نمایند؛ 8. گناهان خود را با انجام کارهای نیک جبران می‌کنند. اکنون درباره نخستین نشانه از نشانه‌های هشت‌گانه به اختصار سخن می‌گوییم: الف) وفا به پیمان: عمل به پیمان و انجام دادن هر نوع مسؤولیتی که انسان به عهده می‌گیرد، یکی از وظایف خطیر انسان است و احترام به پیمان یکی از سرمایه‌های فطری بشری به شمار می‌رود، که هر فردی لزوم عمل به آن را از راه فطرت در ک می‌کند و در سایه تربیت‌های دینی و اجتماعی این سرمایه فطری، شکفته‌تر و به‌طور صحیح رهبری می‌شود. کودک از طریق وحیِ فطرت و الهامِ نهاد، عمل به پیمان را امری لازم تلقی می‌کند و پدر پیمان شکن را، که به وعده‌های خود جامه عمل نمی‌پوشاند، از صمیم دل ملامت می‌کند و درک فطری خود را به صورت اعتراض، که چرا «چیز مورد علاقه او را نخریده است» ابراز می‌دارد. وفا به عهد، نشانه فضیلت و شرافت انسانی است چنان که نقض عهد و پیمان‌شکنی، دلیل بر بی‌شخصیتی و گواه فرصت‌طلبی و فریب‌کاری و حکومت روح ظاهرسازی بر انسان می‌باشد. نفاق و دو رویی که یکی از رذایل اخلاقی به شمار می‌رود، بزرگ‌ترین سبب برای پیمان شکنی و نادیده گرفتن تعهدات است و در جامعه منحط، که پایه‌های اخلاق در آن به سستی گراییده و کاخ اخلاق انسانی فرو می‌ریزد عهدشکنی و بی‌اعتنایی به قول و پیمان رونق بسزایی پیدا می‌کند. از نظر محاسبات اجتماعی، بزرگ‌ترین عامل برای جلب اعتماد عمومی، اجرای کامل پیمان‌ها و تعهدات است و بهای بی‌قیدی و بی‌اعتنایی به پیمان و تعهد، جز از دست دادن اعتبار و حیثیت چیز دیگری نیست. ای کاش کار در همین جا خاتمه می‌یافت! در صورتی که چنین فردی، برای باز یافتن حیثیت و اعتبار خود و برای این که بر عیب بزرگ اخلاقی خود پوششی بگذارد، سرانجام دچار پریشان‌گویی و تناقض‌بافی و دروغ‌پردازی می‌گردد که خود رذیله‌ای است بزرگ‌تر و آفتی است زیانبارتر. لذا عمل به پیمان نه تنها نشانه ایمان

است، بلکه بزرگ‌ترین گواه بر عقل اجتماعی و درایت و کاردانی انسان می‌باشد. قرآن مجید درباره احترام به پیمان، در سوره‌های مختلفی سخن گفته و با لحن شدیدی دستور می‌دهد که به عهد و پیمان وفادار باشیم؛ زیرا در روز بازپسین از آن سؤال خواهدشد چنان که می‌فرماید: «وَالَّذِيْنَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ رَاعُونَ؛(19) افراد با ایمان کسانی هستند که به امانات و پیمان‌های خود وفادارند». نه تنها ما باید به پیمان‌هایی که با دوستان می‌بندیم احترام بگذاریم، بلکه هر گاه با دشمنی نیز پیمانی بستیم باید به آن وفادار باشیم. علی(ع) در فرمانی که برای مالک اشتر نوشته، درباره اهمیت عمل به پیمان چنین می‌فرماید: «وإن عقدت بینک و بین عدوک عقدة أو البسته منک ذمة فحط عهدک بالوفاء وارع ذمتک بالأمانة...؛ (20) هر گاه با دشمن خود قراردادی بستی، یا به او امانی دادی، به قرارداد خود وفادار باش، و به امانی که داده‌ای احترام بگذار». در موضوع حکمیت ابو موسی و عمرو عاص که گروهی از یاران نادان بر آن حضرت تحمیل کردند و امام(ع) نیز بعد از اصرار آنان به آن تن داد و اندکی نگذشت که یاران وی از خواب سنگین جهل و نادانی بیدار شدند و فهمیدند حکمیت این دو نفر مصلحت نبوده و آن‌گاه با اصرار زیاد از حضرتش خواستندپیمان خود را با معاویه در این موضوع نادیده بگیرد، حضرت با عصبانیت فرمود: «ویحکم أبعد الرضا و العهد ترجع أولیس الله یقول: "و اوفوا بالعهد إن العهد کان مسؤولا"؛ آیا پس از رضایت و بسته شدن پیمان، از خود و پیمان خود باز گردم مگر خداوند نمی‌فرماید: "به پیمان‌های خود وفادار باشید"؟» آیین مقدس اسلام به پیمان مسلمان آن قدر اهمیت داده است که پیمان یکی از آنها را با فرد یا گروهی از دشمن، مانند پیمان همه، تلقی نموده است. امیرمؤمنان فرمود: «ذمة المسلمین واحدة یسعی بها أدناهم».(21) فضیل بن زید با سربازان خود قلعه‌ای را به نام «سهریاج» محاصره کرد. آنان تصمیم داشتند یک روزه آن را فتح کنند. پس از چند ساعت زدو خورد، سربازان مسلمان برای استراحت به لشکرگاه خود رفتند، تا پس از رفع خستگی دوباره برای پیکار آماده شوند. یک سرباز مسلمان از صف سربازان عقب افتاد دشمنان از این فرصت استفاده کردند با زبان محلی با آن سرباز سخن گفتند و از او امان خواستند. سرباز اسلام درخواست آنان را پذیرفت و امانی نوشت و به آنان تسلیم کرد. موقعی‌که لشکراسلام آماده‌جنگ شدند و به‌طرف قلعه حرکت‌کردند برخلاف انتظار مشاهده نمودند که دشمنان با اطمینان‌خاطر در قلعه را گشوده و به خارج قلعه آمده‌اند، امان‌نامه سرباز را روی دست گرفته و گفتند: این امان شماست. برای ارتش اسلام پذیرش امان یک نفر سرباز امر عادی بود ولی وقتی متوجه شدند که این امان‌نامه به امضای یک مسلمان مملوک است مردد ماندند که آیا امان او مانند امان یک مسلمان

آزاد محترم و لازم الاجراست یا نه. ناچار موضوع را به مرکز گزارش دادند. خلیفه وقت در جواب نوشت: «إن العبد المسلم من المسلمین ذمته کذمتکم، فلینفد أمانه».(22) مقصود از پیمان‌های الهی چیست؟ برخی می‌گویند مقصود از پیمان‌های الهی که در آیه سوم وارد شده است آن دسته از فضایل و رذایل اخلاقی است که با قلم قضا بر صفحه روان ما نوشته شده و با روح و روان ما درآمیخته است و هر فردی از راه الهام فطرت، خوبی و بدی آنها را درک می‌کند. همان‌طور که دادن چشم و گوش نوعی پیمان‌گیری از انسان است که در مواقع لزوم از آن استفاده کند تا در قعر چاه و دره سقوط ننماید؛ هم‌چنین خداوند بزرگ با دادن این سرمایه‌های فطری از ما التزام گرفته است که خود را با فضایل اخلاق بیاراییم و از رذایل و زشتی‌ها دوری کنیم و این که در نهاد مامیل به فضایل و انزجار از بدی‌ها را نهاده است گویا از ما عهد و پیمان گرفته است که از مسیر فطرت دور نشویم. این نظر گرچه صحیح و پا برجاست؛ ولی هرگز دلیلی ندارد آیه را فقط ناظر به این پیمان‌ها بدانیم؛ بلکه هر نوع تعهدی و عهدی که در آن نام خدا به میان آید و یا براساس آیین خدا انجام گیرد، مشمول این آیه است و در برخی از آیات، عمل به هر نوع پیمانی که در آن نام خدا به میان آمده و یا بر اساس دستور خدا بسته شده است «عهداللّه» گفته شده است، آن‌جا که می‌فرماید: «وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَ لَا تَنْقُضُواالْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا...؛(23) به پیمان‌های الهی وفادار باشید و سوگندهای خود را پس از تأکید و ابرام نشکنید». سخن درباره ثمرات عمل به پیمان و عواملی که این فضیلت انسانی را پرورش می‌دهد، فراوان است، شاید همین اندازه بحث در توضیح آیه کافی باشد. اکنون به تفسیر دومین نشانه افراد عاقل، یعنی احترام به پیوندهای خویشاوندی، می‌پردازیم. نشانه‌های صاحبان خرد (2) پیوندهایی که باید محترم شمرده شود 21. «وَالَّذِيْنَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَونَ رَبَّهُمْ وَ يَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ؛ (خردمندان) کسانی هستند که پیوندهایی را که خداوند به برقراری آنها فرمان داده است حفظ می‌کنند و از خدای خود و سختی حساب می‌ترسند». در این آیه سه علامت دیگر انسان‌های عاقل بیان شده است که عبارتند از: ب) صله رحم؛ ج) ترس از عذاب پروردگار؛ د)ترس از عذاب آخرت. یک فرد با ایمان پیوندی با خدا دارد که از صمیم دل به آن معتقد است و همه شؤون خود را از مرگ و زندگی و... از آن او می‌داند و پیوندی نیز با مردم دارد و در بین آنان زندگی می‌کند و از کمک‌ها و همکاری‌هایشان بهره می‌برد و آنان بخشی از بار زندگی او را به دوش می‌کشند. فرد عاقل و خردمند هر دو پیوند را محترم می‌شمارد و به کلیه پیوندها احترام می‌گذارد؛ زیرا گسستن پیوندهای الهی جز یأس و نومیدی و آلودگی به گناه چیزی نیست. زندگی مادی بدون تکیه‌گاهی معنوی، جز

بدبختی نتیجه‌ای ندارد و پشت پا زدن به پیوندهای اجتماعی، در حالی که یک نوع نمک‌نشناسی و ناجوانمردی است، خود موجب گسسته شدن رابطه فرد با اجتماعی است که بار زندگی او را به دوش گرفته و صمیمانه به او خدمت می‌کند. احترام به این دو پیوند پیش از آن که نشانه ایمان باشد یکی از نشانه‌های افراد عاقل و فهمیده است که از این دو پیوند برای سعادت و خوشبختی خوداستفاده می‌کنند. این آیه و هم‌چنین آیات بعدی در صدد بازگویی‌نشانه‌های افراد عاقل و خردمند است، امّا چگونه این آیه به این دو پیوند اشاره می‌کند؟ به بیانی روشن‌تر، آن جا که آیه، از خشیت در برابر خدا و ترس از سختی حساب سخن می‌گوید(24)، هدف آن بیان حفظ پیوند با خداست؛ زیرا مردان عاقل و واقع بین، در پرتو توجه به عظمت خدا و احساس کوچکی در برابر آن قدرت بی‌نهایت، کانونی از خشیت و بیم، خضوع و خشوع می‌گردند. کدام خردمند است که در سنجش بی‌نهایت نیاز با بی‌نهایت قدرت و عظمت، بیم و خشیت به او دست ندهد؟ آن جا که آیه سخن از احترام به پیوندهایی به میان می‌آورد که خدا به برقراری آنها دستور داده است 25) هدف، بازگویی پیوندهای معنوی اجتماعی است که در آیین مقدس اسلام به‌طور مؤکد به حفظ آنها دستور داده شده است. اکنون باید دید مقصود از پیوندهایی که خداوند به حفظ آنها فرمان داده چیست؟ در اسلام یک سلسله پیوندها به‌طور مؤکد محترم شمرده شده است، که به برخی از آنها اشاره می‌شود: 1. احترام به پیامبران عالی قدر و پیشوایان بزرگ.(26) در قرآن احترام به دسته دوم و مودّت با آنان، پاداش رسالت و یا چیزی مانند آن معرفی شده است آن‌جا که می‌فرماید: «...قُلْ لاأَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُربی...؛(27) بگو من (پیامبر) در برابر آن خدمات ارزنده خود به جامعه انسانی مزد و پاداشی نمی‌خواهم، جز این که به نزدیکان من مهر بورزید و بدانان احترام بگذارید». مقصود از «ذوی القربی» آن گروه از بستگان پیامبر است که، مهر و مودّت آنان موجب سعادت انسان و از این رهگذر از هدایت و راهنمایی آنان بهره‌مند می‌شود و به عبارت دیگر، مقصود از این که به آنان مهر ورزیم این نیست که تنها به موضوع محبت اکتفا کنیم؛ بلکه مهر به آنان سبب می‌شود با آنان ارتباط پیدا کرده، از رهبری و دانش‌هایشان، که از پیامبران به ارث برده‌اند، بهره‌مند شویم و از هدایت و راهنمایی دیگران بی‌نیاز گردیم. 2. احترام به پدر و مادر و تحکیم روابط خود با آنان. قرآن مجید در موارد گوناگونی به این نوع پیوند که میان پدر و مادر و فرزند برقرار است اشاره کرده و به هر دو طرف توصیه می‌کند درباره یکدیگر نیکی کنند؛ مثلاً به فرزندان دستور می‌دهد با پدر و مادر به نیکی رفتار نمایند چنان که می‌فرماید: «...وَ صَاحِبْهُمَا فِی الدُّنْیَا...؛(28) با آنان به خوبی رفتار کن». هم‌چنین در آیات دیگری به پدر و مادر دستور داده است

که نیازمندی‌های فرزندان خود را تا حد امکان و توانایی تأمین نمایند. 3. پیوند با بستگان و خویشاوندان نزدیک و دور. در هیچ آیینی مانند اسلام به این نوع پیوند توجه نشده است و با مراجعه به آیات و احادیث اسلامی اهمیت حفظ پیوند با بستگان و به اصطلاح «صله رحم» به خوبی روشن می‌گردد. یکی از آیات قرآن قاطعان رحم را در کنار مفسدان نام برده و می‌فرماید: «فَهَلْ عَسَیْتُمْ إِنْ تَوَلَّیْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ وَ تُقَطِّعُوا أَرْحَامَکُمْ أُولئِکَ الَّذِیْنَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَ أَعَمَی أَبْصَارَهُمْ؛(29) آیا در نظر داشته‌اید که پس از کسب قدرت در روی زمین فساد کنید و قطع رحم نمایید؟ آنان کسانی هستند که خداوند آنهارا از رحمت خود دور ساخته و چشم و گوش آنها را بسته است». 4. احترام به معلم، رعایت حقوق دوستان و همسایگان. احترام و حفظ همه این پیوندهایی که بیان کردیم از نظر اسلام لازم است و از گسستن آنها نهی شده و جمله «الَّذِیْنَ یَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ» با مفاد کلیی که دارد شامل همه اینها می‌شود. پیوندهایی را که باید نادیده گرفت اگر اسلام به حفظ یک سلسله پیوندها دستور داده، در برابر آن، مسلمانان را به بریدن قسمتی از پیوندها و روابط نیز فرمان داده است؛ مثلاً وظیفه افراد باایمان را این می‌داند که با دشمنان خدا و پیامبر - هر چند پدران و فرزندان و برادران و خویشاوندان آنان باشند - پیوند محبت و دوستی بر قرار نکند آن جا که می‌فرماید: «لَاتَجِدُ قَوماً یُؤمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْیَومِ الْاخِرِ یُوادُّونَ مَنْ حَادَّاللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَلَو کَانُوا آبَائَهُمْ أَو أَبْنَائَهُمْ أَو إِخوانَهُمْ أَو عَشِیرَتَهُمْ أُولئِکَ کَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْإِیْمَانَ؛(30) هرگز گروهی که به خدا و روز رستاخیز ایمان دارند، کسانی را که با خدا و پیامبر او دشمنی دارند، دوست نمی‌دارند اگر چه آنان پدران و فرزندان و برادران و بستگان آنان باشند. آنان کسانی‌اند که در دل‌هایشان ایمان نوشته شده است». در آیه دیگر می‌فرماید: «یَا أَیُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوا لاتَتَّخِذُوا عَدُوّی وَ عَدُوَّکُمْ أَولِیَاءَ تُلْقُونَ إِلَیْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَ قَد کَفَرُوا بِمَا جَاءَکُمْ مِنَ الْحَقِّ؛(31) ای افراد با ایمان، دشمن من و دشمن خود را، ولی و دوست خود قرار ندهید و طرح دوستی با آنان نریزید؛ زیرا آنان آیین حقی را که پیش شماست انکار ورزیده‌اند». قرآن مجید در این موضوع به اندازه‌ای پافشاری دارد که حتی اجازه نمی‌دهد یک فرد مسلمان برای خویشاوندان مشرک خود، که در حال شرک و کفر از دنیا رفته‌اند، طلب آمرزش کند؛ زیرا چنین پدر مشرکی با فرزندان با ایمان خود ارتباطی ندارد چنان که می‌فرماید: «مَا کَانَ لِلنَّبِیِّ وَ الَّذِیْنَ آمَنُوا أَنْ یَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِکِینَ وَ لَوْ کَانُوا أُولی قُربی؛(32) پیامبر و افراد با ایمان حق ندارند درباره بستگان مشرک خود دعا کنند و برای آنان آمرزش بطلبند». اصرار قرآن در بریدن چنین پیوندها برای این است که مبادا بر اثر معاشرت و رفت و آمد و ابراز مودّتِ و علاقه به آنان، جامعه مسلمانان به انحراف

فکری دچار شود و تحت تأثیر اخلاق بد و صفات مذموم و رفتار ناشایست آنان قرار گیرد و باید برای چنین مصلحت بزرگی، عاطفه خویشاوندی را نادیده گرفت. رفع یک اشتباه مؤلف تفسیر المنار در تفسیر آیه 27 سوره بقره 33)، که از جهاتی شبیه آیه مورد بحث ماست، سخنی دارد که از نظر خوانندگان گرامی می‌گذرانیم: خداوند جهان دو نوع امر و فرمان دارد: یکی تکوینی و دیگری تشریعی. مقصود از امر تکوینی، همان اراده قاطع و مؤثر اوست که بر جهان آفرینش حکومت می‌کند و صفحه گیتی با تمام اسباب و مسببات و علت‌ها و معلول‌های خود، مظهر اراده تکوینی اوست، چنان که مقصود از اوامر تشریعی دستورهایی است که پیامبران آن را بیان کرده‌اند. آن‌گاه می‌گوید: مقصود از «أَمَرَ اللّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ؛ خداوند امر به برقراری آنها نموده است» هر دو نوع امر می‌باشد. به این بیان به فرمان خداوند میان دلیل و مدلول، و مقدمه و نتیجه، پیوند ناگسستنی برقرار است؛ مثلاً میان دلایل توحید و اثبات وجود صانع و هم‌چنین میان مقدماتی که گواهی بر نبوت پیامبر اسلام می‌دهند و پیامبری او به فرمان خدا، نوعی ارتباط و پیوند وجود دارد و اگر کسی با دیدن دلایل و نشانه‌های وجود خدا یا با مشاهده براهین نبوت پیامبر اسلام ایمان نیاورد، عملاً پیوندی را که خداوند میان آن دو به وجود آورده است از هم گسسته است. سپس برای این که آیه دستورها و فرمان‌های تشریعی را نیز شامل گردد می‌گوید: تمام دستورهای اسلام به دنبال یک سلسله مصالح و مفاسد است که در مورد امر و نهی وجود دارد. کسانی که به دستورهای اسلام عمل می‌کنند عملاً این تلازم و پیوند را محترم می‌شمارند، ولی افرادی که بر خلاف دستور او رفتار می‌نمایند، عملاً میان اوامر و نواهی و مصالح و مفاسدی که بر این دو مترتب است، تفرقه می‌اندازند. در ادامه می‌گوید: آیه درباره مشرکان مکه نازل گردیده و آنها را از این نظر مذمت می‌کند که فرمان‌های تکوینی و تشریعی خدا را نادیده می‌گیرند؛ مثلاً با دیدن دلایل نبوت پیامبر، او را تکذیب و رابطه میان دلیل و مدلول را عملاً قطع می‌کنند و درباره پیامبر که از بستگان آنان است فرمان تشریعی خدا را درباره اقوام نادیده گرفته و میان صله رحم و منافع آن، عملاً جدایی می‌افکنند(34). این گفتار خالی از ایراد نیست؛ زیرا اراده چنین معنایی از جمله «مَاأَمَرَاللَّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ» بسیار بعید است و اگر مقصود قرآن همین بود لازم بود این حقیقت را با بیانی روشن بیان کند؛ مثلاً می‌توانست چنین بفرماید: افراد خردمند کسانی هستند که به فطرت انسانیت احترام گذارده و پس از مشاهده دلایل یک موضوع، آن‌را از صمیم دل می‌پذیرند و از راهی که دلیل رهبری می‌کند، گام فراتر نمی‌گذارند. گذشته از این، حمل «امر» بر امر تکوینی 35) خلاف ظاهر آن‌است و تا قرینه‌ای بر آن نباشد باید این لفظ را بر همان امر تشریعی کِه پیامبران بیان کرده‌اند حمل نمود

و همواره علمای بزرگ اسلام، مخصوصاً پیشوایان معصوم ما، با این آیه بر تحریم قطع رحم استدلال نموده‌اند. امام سجاد در ضمن نصایحی به فرزند گرامی خود می‌فرماید: فرزندم، مبادا با کسی که قطع رحم کرده است، معاشرت نمایی؛ زیرا خداوند در سه مورد از قرآن بر او لعنت فرستاده است آن‌جا که در سوره بقره می‌فرماید: «وَ یَقْطَعُونَ مَا أَمَرَاللَّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ». نشانه‌های صاحبان خرد (3) 22. «وَ الَّذِیْنَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَ أَقَامُوا الصَّلوةَ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُم سِرّاً وَ عَلَانِیَةً وَ یَدْرَءُونَ بَالْحَسَنَةِ السَّیِّئَةِ اُولئِکَ لَهُمْ عُقْبَی الدَّارِ؛ کسانی که برای ذات پروردگار صبر و استقامت می‌ورزند و از آن‌چه روزی آنها نموده‌ایم پنهان و آشکار انفاق می‌کنند و بدی را به نیکی جبران می‌نمایند؛ برای آنهاست سرانجام نیک در خانه آخرت». 23. «جَنَّاتُ عَدْنٍ یَدْخُلُونَهَا وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِم وَ أَزْوَاجِهِمْ وَ ذُرِّیَّاتِهِمْ وَ الْمَلائِکَةُ یَدْخُلُونَ عَلَیْهِمْ مِنْ کُلِّ بَابٍ؛ بهشت‌های جاویدان که با پدران و همسران و فرزندان صالح خود داخل آن می‌شوند، در حالی که فرشتگان از هر دری بر آنان وارد می‌گردند». 24. «سَلامٌ عَلَیْکُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَی الدَّارِ؛ (می‌گویند:) درود بر شما در برابر استقامتی‌که از خود نشان دادید. چه نیک است سرانجام آن سرا». 25. «وَالَّذِیْنَ یَنْقُضُونَ عَهْدَاللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِیثَاقِهِ وَ یَقْطَعُونَ مَا أَمَرَاللَّهُ بِهِأَنْ یُوصَلَ وَ یُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ أُولئِکَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ؛ کسانی که پیمان‌های الهی را می‌شکنند و پیوندهایی را که خداوند به نگاه‌داری آنها دستور داده است قطع می‌کنند و در روی زمین فساد می‌نمایند، برای آنان است دوری از رحمت خدا و بدی آن سرا». در این بحث، چهار نشانه دیگر عاقلان را مطرح می‌کنیم، ولی باید دانست هرنوع فضیلت و ارزش اخلاقی که موجب تکامل روحی انسان می‌گیرد، و در مسیر سعادت و خوشبختی او قرار می‌گیرد، از آثار عقل و ایمان است. مجموع برنامه‌های اخلاقی و روش‌های صحیح اجتماعی مردان بزرگ و خصوصاً پیامبران، جز چکیده داوری‌های عقل، چیز دیگری نیست بنابراین آثار و علایم افراد عاقل یکی و دوتا نیست تا آنها را بشماریم. هر گاه در آیات پیشین، عمل به پیمان، حفظ پیوندها، ترس از مخالفت با خدا و بیم و هراس از سختی حساب، از نشانه‌های افراد خردمند شمرده شده است، هدف بیان نمونه‌ای از افعال و کردار آنان بوده است و اگر در نخستین آیه از آیات مورد بحث به چهار نشانه دیگر، که هر کدام اساس فضلیت و معرفی شخصیت انسان است، اشاره شده، برای بیان نمونه دیگری از اخلاق انسان عاقل است. این علایم عبارتند از: ه') صبر و استقامت برای پروردگار؛ و) به پا داشتن نماز؛ ز) انفاق در پنهانی و آشکار؛ ح) جبران بدی‌ها با کردار نیک. هر یک از این علایم در خور بررسی‌های گسترده است ولی هر یک از این علایم را به‌طور فشرده موردبررسی قرار می‌دهیم: صبر و استقامت صبر یکی از

ارزش‌هایی است که دشمنان دین و مذهب، به تحریف آن دست‌زده و به این ارزش اخلاقی، که پایه نیل به همه مقاصد عالی انسانی و اخلاقی و اجتماعی به شمار می‌رود، ناجوانمردانه تاخته‌اند و دانسته و یا ندانسته، صبر را به معنای تحمل ستم و سکوت در برابر تعدی‌ها تفسیر کرده، آن گاه نتیجه گرفته‌اند که این ارزش اخلاقی، یکی از تاکتیک‌های جهان سرمایه‌داری است که از این راه همواره روح انقلاب و دادخواهی را در طبقه کارگرو کشاورز خاموش و آرام می‌سازند. این تفسیر و این نتیجه‌گیری، مصداق‌روشنی برای این سخن معروف است که،«خود می‌کُشی و خود تعزیه می‌خوانی». هرگز صبر و بردباری به معنای سکوت در برابر ستمگر و تحمل تجاوز متجاوز نیست تا این شیوه اخلاقی ساخته و پرداخته افکار سرمایه‌داری، آن‌هم‌به منظور خاموش کردن نهضت‌ها و جنبش‌های کارگری و کشاورزی باشد، بلکه هدف از آن، استقامت و بردباری و خویشتن‌داری برای رسیدن به‌هدف عالی است؛ زیرا هر نوع مقصدی، چه مادی و چه معنوی، در گرومشکلات پیچیده زیادی است، که باید همه آنها را با نیروی بردباری واستقامت از هم گشود و بدون صبر و تحمل رنج در راه مقصد، نیل به آن ممکن‌نیست. اختراعات شگفت‌انگیز دانشمندان، که چهره زندگی را به‌کلی دگرگون ساخته است، پیروزی رهبران عالی‌قدر آسمانی در طریق اصلاح بشر، رمز موفقیت مردان بزرگ در راه اندیشه و آرمان‌ها، همگی معلول و اثر مستقیم حلم و بردباری و تحمل رنج برای مقاصد عالی بوده است. برای همین قدرت شگرف صبر و استقامت است که قرآن مجید، بیست سرباز بااستقامت را با دویست سرباز معمولی برابر شمرده و می‌فرماید: «... إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِأَتَيْنِ؛(36) هر گاه بیست تن از شما با نیروی صبر مجهز گردند در صحنه نبرد بر دویست تن پیروز می‌گردند». چون نیل به مقامات عالی اخروی بدون تحمل رنج عبادت و اطاعت ممکن نیست، در سومین آیه از آیات مورد بحث می‌فرماید: «سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار؛ درود بر شما. چه نیک است سرانجام زندگی (شما)». مرزبانی و حفظ حدود میهن اسلامی در برابر تجاوز دشمن، از وظایفی است که همواره مشکلاتی دارد و بدون روح استقامت، مقابله با آنها امکان‌پذیر نیست. از این رو قرآن می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا؛(237) ای افراد باایمان، در مشکلات استقامت کنید و یکدیگر را به صبر و استقامت توصیه نمایید و مرزبانی کشور اسلامی را به عهده بگیرد».(38) به‌پا داشتن نماز نماز از اسرار تربیتی و اجتماعی و اخلاقی و بهداشتی فراوانی برخوردار است که به برخی از آنها اشاره می‌نماییم: نماز موجب یاد خدا و یاد خدا بهترین وسیله برای خویشتن‌داری و کنترل غرایز مرزنشناس انسان است، چنان که غفلت از خدا و بی‌خبری از

پاداش‌ها و کیفرهای او، تیرگی عقل و خرد و کم فروغی آن را فراهم می‌آورد. نماز در اوقات معین، نموداری از یگانگی ملت بزرگ اسلام است؛ زیرا همه مسلمان‌ها در وقت‌های مخصوص رو به قبله ایستاده و با تشریفات خاصی خداوند جهان را می‌پرستند. دوری از گناه، نظافت و بهداشت، انضباط و وقت‌شناسی، از جمله اسرار نماز است که در گذشته درباره آنها بحث و گفتگو نموده‌ایم. انفاق در پنهانی و آشکار تعاون و کمک به نیازمندان از صفات عالی و نشانه جوانمردی و عاطفه انسانی است. انفاق در پنهانی برای این است که انسان در تعاون خود، نظری جز عاطفه انسانی و کسب رضای خدا، نداشته باشد و اگر انفاق در انظار مردم صورت گرفت، باید برای احیای حس تعاون در مردم و تشویق آنان به این اصل حیاتی (انفاق) باشد. جمله «رَزَقْناهُم؛ روزی آنان کرده‌ایم» اشاره به این دارد که انفاق‌کنندگان متوجه شوند در این کار منّتی بر فقیران ندارند؛ زیرا مالی را که در اختیار دارند از خود آنها نیست، بلکه مالی است که خداوند در اختیار آنها گذارده است و از این گذشته، از جمله مزبور برمی‌آید انفاق معنایی وسیع دارد و منحصر به اموال نیست؛ بلکه شامل تمام مواهب الهی می‌شود. جبران بدی‌ها به نیکی‌ها انسانی که وجودش با نیروی شهوت و غضب آمیخته شده است ممکن نیست از بدی و لغزش مصون گردد و طبعاً در طول زندگی لغزش‌هایی از او روی می‌دهد و کارهای ناشایستی انجام می‌دهد؛ ولی فرد خردمند و عاقل کسی است که بدی‌ها را با خوبی جبران کند و در دفتر اعمال، کنار هر عمل بدی، حسنه‌ای نیز بنویسد، چه بسا از این راه آثار گناه از بین برود از این رو، می‌فرماید: «وَيَدرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ الْسَّيِّئَةَ». این مطلب اختصاص به امور دینی ندارد، بلکه در کلیه امور اجتماعی باید از این شیوه انسانی پیروی نمود. پی‌نوشتها: ---
-- .1
تفسیر مفردات آیه: «اودیة» جمع وادی است؛ بیابانی که منتهی به کوه گردد و در دل آن دره‌ها و مجاری آب باشد. «زبد»: کف. «رابی»: بالا رونده و در حال هیجان. «جفاء»: کفی که از دیگ سر می‌ریزد و یا بالا می‌رود و بخار می‌شود. 2. اصول کافی، ص 591. 3. بر اساس این حقیقت، گفته شده است: «للحق دولة و للباطل جولة؛ حق همیشه ابدی و جاویدان است ولی باطل پس از جلوه‌گری‌های فریبنده، خاموش می‌شود». 4. این شعر مضمون مثل معروف عربی است که می‌گوید: «کما تزرع تحصد». 5. بقره (2) آیه 44. 6. رحمن (55) آیه 60. 7. امثال قرآن، ص 68 - 79. 8. شماره این نوع مثل‌ها در حدود 53 مثل است . 9. حشر (59) آیه 21. 10. برای اطلاع بیشتر ر.ک: کشف الظنون، ج 1، ص 150. 11. انبیاء (21) آیه 30. 12. حدید (57) آیه 25. 13. اسراء (17) آیه 81. 14. شوری (42) آیه 24. 15. نوح (71) آیه 14. 16. بحار الانوار، ج 4، ص

405. 17. نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره 147 18. برخی از این وجوه در کتاب قرآن و آخرین پیامبر (ص 91 - 93) آمده است. 19. مؤمنون (23) آیه 8. 20. نهج البلاغه عبده، ج 3، فرمان به مالک اشتر، ص 117. 21. مستدرک الوسائل، ج 2، ص250. 22. معجم البلدان، ص 290. 23. نحل (16) آیه 91. 24. «وَ یَخْشَونَ رَبَّهُمْ وَ یَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ؛ از خدای خود خشیت دارند و از سختی حساب روز رستاخیز می‌ترسند». 25. «وَ الَّذِیْنَ یَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ...؛ کسانی که پیوندهایی را که خداوند به برقراری آنها دستور داده است ثابت و استوار نگاه می‌دارند». 26. در روایات ما با آیه مورد بحث به لزوم حفظ پیوند دوستی با اهل بیت پیامبر استدلال شده است ر.ک: تفسیر برهان، ج 2، ص 288. در حقیقت مفهوم کلی و وسیع آیه به موردی از موارد آن تطبیق شده است. 27. شوری (42) آیه 23. 28. لقمان (31) آیه 15. 29. محمد (47) آیه 22 و 23. 30. مجادله (58) آیه 22. 31. ممتحنه (60) آیه 1. 32. توبه (9) آیه 113. 33. اکنون متن آیه: «الَّذِیْنَ یَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِیثَاقِهِ وَ یَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْیُوصَلَ؛ کسانی که پیمان‌های الهی را پس از تحکیم آن می‌شکنند و پیوندهایی را که خداوند به برقراری آنها دستور داده است قطع می‌کنند». 34. تفسیر المنار، ج1، ص 242. 35. مانند آیه «إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَیْئاً أَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ» - یس (36) آیه 82. 36. انفال (8) آیه 65. 37. آل عمران (3) آیه 200. 38. برخی از مفسران «رابطوا» را به معنای معاشرت و غیره تفسیر نموده‌اند.

روزی‌های وسیع و محدود 26. «اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ(1) وَ فَرِحُوا بِالْحَيوةِ الدُّنْيَا وَ مَا الْحَيوةُ الدُّنْيَا فِى الْأَخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ؛ خداوند روزی هر کس را بخواهد گسترده می‌کند و (برای هر کس که بخواهد) تنگ و ضیق می‌سازد. (کافران) به زندگی این جهان خوشحال شدند؛ در حالی که زندگی دنیا در برابر (زندگی) آخرت، کالای ناچیزی بیش نیست. 27. «وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَولا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشاءُ وَ يَهْدِى إِلَيْهِ مَنْ أَنَابَ؛ افراد کافر می‌گویند: چرا برای او (پیامبر) نشانه‌ای (معجزه) از طرف خدای خود نازل نمی‌گردد؟بگو: خدا هر کس را بخواهد، گمراه می‌کند و آن کس را که به سوی او توجه کند، هدایت می‌نماید». هر فردی در تماس خود با طبقات مختلف مردم، با یک حقیقت مسلم که پیوسته بر جامعه‌های بشری حکومت دارد روبه رو می‌گردد و آن، اختلاف مردم از نظر معیشت و وسایل زندگی است و این اختلاف در زندگی مردم به گونه‌ای است که هیچ‌گاه بشر نتوانسته است خود را از چنگال آن رها سازد و همه مردم را از نظر سطح زندگی و تولید درآمدها یک‌سان و برابر نماید؛ بلکه می‌توان گفت اندیشه برابری بشر، از نظر در آمد و سطح زندگی، یکی از آرزوهای خام بشری است که هیچ‌گاه جامه عمل به خود نخواهد پوشید؛ حتی کشورهایی که مدعی هستند در این راه گام بر می‌دارند و در این مسیر قرار گرفته‌اند، فقط توانسته‌اند به قسمتی از خواسته‌های خود برسند و همواره اختلاف طبقاتی از نظر وضع زندگی و وسایل آسایش، در میان آنان به صورت دیگری جلوه‌گری می‌کند. علت این که این شیوه از زندگی، هیچ‌گاه رنگ وجود به خود نمی‌بیند این است که، چنین مساواتی برخلاف فطرت انسانی است و هر طرحی که اساس آن را مخالفت با فطرت انسانی تشکیل دهد به سان شنا برخلاف مسیر آب است که به نتیجه‌ای نمی‌رسد و جز خستگی و فرسودگی و بازگشت به مسیر نخستین ثمره‌ای ندارد. در نهاد و آفرینش بشر و در زندگی اجتماعی انسان، عواملی وجود دارد که اختلاف‌ها را می‌سازد و چون وجود این عوامل، قطعی و ضروری و اجتناب‌ناپذیر است حتی وجود این عوامل در رشد و پیشبرد جامعه انسانی تأثیر به سزایی دارند، طبعاً اختلاف، که مولود و زاییده این عوامل است، قطعی و حتمی خواهد بود. به اجمال، عوامل پدید آرنده اختلاف وضع زندگی، عبارتند از: اختلاف انسان‌ها از نظر نیروی فکری و قوای عقلی و قدرت بدنی و جسمی. این اختلاف برای بشر در هر دوره‌ای مشهود و روشن است و در هیچ دوره‌ای افراد جامعه انسانی، از نظر قدرت دماغی و بدنی برابر و یک سان نبوده‌اند و فعلاً در صدد بیان

ریشه این نوع اختلاف‌ها نیستیم، ولی به یقین افراد یک جامعه، در هیچ زمانی از نظر هوش و کاردانی و فعالیت یک سان نبوده‌اند و در نتیجه ممکن نیست وضع زندگی آنها برابر باشد؛ افراد هوشمند و کاردان، کوشا و فعال، از زندگی مرفه‌تر برخوردار می‌گردند و این دو گروه از لحاظ در آمد با دو گروه دیگر، که در قطب مخالف آن قرار گرفته‌اند، متفاوت خواهند بود. افراد هوشمند و با درایت، بر اثر بلندی فکر بر افق‌های تازه‌ای در زندگی دست می‌یابند و در پیکار زندگی قله‌های بیشتری را تسخیر می‌کنند و بر اثر قدرت فکری و استعداد طبیعی برای زندگی بهتر خود، نقشه‌ای صحیح و مفید می‌کشند و با سر انگشت فکر، بر مشکلات غلبه می‌یابند و طبیعت سر کش را مهار می‌کنند و از نیروی انسانی و ذخایر زمینی و دریایی به گونه‌ای خاص بهره‌مند می‌شوند. هرگاه نیروی بدنی و جسمی با اراده آهنین و خستگی ناپذیری، توأم گردد به طوری که دارنده آن رنج کار را احساس نکند و یا زحمت آن را به آسانی تحمل نماید، مسلماً پیشرفت وضع زندگی را به بار می‌آورد. عوامل سازنده اختلاف به آن‌چه گفته شد منحصر نیست، بلکه تربیت‌های دوران کودکی، یا رشد اجتماعی یک ملت، نظام حکومت‌ها، وضع جغرافیایی یک منطقه، وضع خاص خانوادگی و...، از عوامل پدید آرنده اختلاف از نظر سطح زندگی و به اصطلاح قرآن موجب گسترش روزی و یا تنگی آن است و چون این عوامل، از عناصر ثابت و اجتناب‌ناپذیر در زندگی بشری‌اند طبعاً شاخص رشد افراد و جامعه‌های انسانی در حال اختلاف و نوسان است و این قانونی طبیعی می‌باشد. البته این مطلب بدین معنا نیست که خداوند بدون ملاک و جهت، عرصه زندگی را بر گروهی تنگ و بر گروه دیگر آسان می‌سازد، بلکه مقصود این‌است خداوند با در نظر گرفتن عوامل یاد شده، که به اختصار گفته شد،معیشت و روزی مردم را به گونه‌های مختلفی تقدیر و اندازه‌گیری می‌نماید و قسمتی از این عوامل، اگر از حدود اختیار انسان خارج باشد، قسمتی دیگر کاملاً در اختیار جامعه و فرد دارد و اگر فردی یا جامعه‌ای نتوانست زندگی‌آبرومندی برای خود درست کند، مقصر خود او و یا اجتماع اوست. به همین دلیل امیرمؤمنان(ع) می‌فرماید: «گروهی که با داشتن سرزمین‌های آماده و آب‌های کافی دست گدایی به سوی این و آن دراز می‌کنند از رحمت وسیع و گسترده خداوند دورند».(2) یعنی این دوری از رحمت حق، زاییده کردار خود آنهاست. امام صادق(ع) می‌فرماید: «دعای چند گروه به هدف اجابت نمی‌رسد از آن جمله: کسی که در خانه بنشیند و از خداوند روزی بطلبد؛ زیرا به او گفته می‌شود مگر خداوند راه تحصیل روزی به تو نشان نداده است؟».(3) هنگامی که این آیه: «وَ مَنْ یَتَّقِ اللَّهَ یَجْعَلْ لَّهُ مَخْرَجاً وَ یَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لایَحْتَسِبُ...؛(4) هر کس از نافرمانی خدا بپرهیزد خداوند راهی برای زندگی او باز می‌کند و او را از جایی که فکر نمی‌کرد روزی می‌دهد»

نازل شد. بعضی از یاران پیامبر درها را به روی خود بستند و از کسب و کار دست کشیدند و به عبادت پرداختند و گفتند خداوند متکفل روزی ما شده است. خبر به پیامبر رسید. شخصی سراغ آنان فرستاد و گفت: انگیزه شما بر این کار چیست؟ گفتند: به حکم آیه، خداوند متکفل زندگی ما گردیده است، بنابر این به عبادت پرداخته‌ایم. پیامبر فرمود: دعا و عبادت چنین افرادی پذیرفته نمی‌شود و باید به دنبال کار و کوشش بروند. حضرت بدین وسیله آنهارا از اشتباه بیرون آوردند.(5) سیره و روش پیشوایان ما در زندگی نیز همین بوده است و آنان متذکر بودند که تقسیم روزی، غالباً بر ملاک کار و فعالیت و شایستگی‌های فکری و بدنی استوار است. نظام‌های ظالمانه اشتباه نشود ما با این طرز تفکر از نظام‌های ظالمانه استعماری، که گرسنگی‌های مصنوعی را به وجود می‌آورند و هر روز در جهان به توسعه و گسترش آن دامن می‌زنند، طرفداری نمی‌کنیم. ما هرگز نباید گرسنگی‌های ساختگی قاره هند و آفریقا و... را به حساب خواست و مشیت الهی بگذاریم و با آیه مورد بحث این عمل را توجیه کنیم و بگوییم وسعت وضیق‌معیشت آنها در دست خداست؛ زیرا به خوبی پیداست این جنایات‌فجیع، ساخته افکار شیطانی غول‌های اقتصاد غرب است که اموال ملت‌ها را به عناوین گوناگون غارت می‌نمایند و مردم را از حقوق حقه خود محروم می‌سازند. چه بسا آنان برای حفظ سیادت اقتصادی خود میلیون‌ها تن مواد غذایی را تلف می‌کنند و در نتیجه میلیون‌ها انسان از بین می‌روند تا وضع اقتصادی آنان ثابت بماند، مثلاً در آمارهای مربوط به سال‌های پیش چنین می‌خوانیم: «در سال 1960، صدو بیست میلیون تن نان در انبارهای آمریکا از بین رفت و همین رقم کافی بود یک سال تمام بیش از پانصد میلیون جمعیت هندی را سیر نگاه دارد»(6). در برابر این سیاست‌های ضد انسانی، در هند ده میلیون نفر جان می‌سپارند و 250 هزار کودک، تنها در برزیل بر اثر کمبود غذا می‌میرند(7). در پایان تذکر یک نکته لازم است که، مضمون آیه در آیات فراوان دیگری 8) وارد شده است و در همه موارد مقصود از روزی، همان روزی دنیوی است و طبعاً در آیه مورد بحث نیز مقصود از گسترش روزی، همان نیازمندی‌های زندگی بشر در این جهان خواهد بود و اگر در برخی از تفاسیر(9) این آیه به روزی‌های اخروی و مقامات بهشتیان و درکات دوزخیان تطبیق شده است، تا حدی از مفهوم آیه دور است. در ذیل آیه، حیات مادی و دنیوی را در برابر زندگی اخروی ناچیز می‌شمارد و بدین وسیله می‌خواهد به جامعه انسانی بفهماند از گسترش روزی و ثروت جهان باید به عنوان وسیله استفاده نمود و آن را منزلی از منازل زندگی شمرد، نه اقامتگاه دایمی، و برای آن نباید به ظلم و جنایت پرداخت. بحث‌هایی که درباره آیه هفتم از این سوره انجام گرفت، ما را از بحث در مورد آیه 27 بی‌نیاز می‌سازد؛ زیرا در هر دو آیه موضوع

سخن این است که افراد مشرک اعتراض می‌کنند: چرا برای پیامبر معجزه‌ای نازل نمی‌گردد؟ ما در آن بحث به روشنی ثابت کردیم معجزات ممنوع، آن معجزاتی بودند که هدف درخواست کنندگان آن، هدایت و راهنمایی نبوده است و موافقت با چنین درخواستی عقلاً لازم نیست و پیامبر فقط راهنماست و اختیار جهان در دست او نیست. ولی در ذیل آیه 27 پاسخی غیر آن چه در آیه هفتم بیان گردیده، داده است و آن این که هدایت و راهنمایی مشرکان در گرو آوردن معجزات مورددلخواه شما نیست، بلکه هدایت و ضلالت افراد به مشیت و خواست الهی مربوط است. مشیت و خواست خداوند نیز بی‌ملاک و بی‌جهت نیست و هدایت او تنها شامل حال افرادی می‌شود که به فکر حقیقت‌جویی باشند و به سوی او توجه کنند و لجاج و عناد را کنار بگذارند که در این موقع شایسته هدایت الهی خواهندبود. قرآن مجید به این حقیقت و این که ملاک هدایت و ضلالت چیست با جمله «وَيَهْدِى إِلَيْهِ مَنْ أَنَابَ» اشاره می‌کند و با این جمله می‌توان بسیاری از آیات مربوط به هدایت و ضلالت را تفسیر نمود و خود را از چنگال اوهام «جبریگری» رها ساخت. ریشه نگرانی‌ها 28. «الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِاللَّهِ أَلابِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ؛ کسانی که ایمان آورده‌اند و دل‌های آنها با یاد خداوند آرام است، آگاه باش تنها با یاد خدا، دل‌ها آرامش پیدا می‌کند». 29. «الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ و حُسْنُ مَآبٍ؛ کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای نیک انجام می‌دهند زندگی گوارا و حسن عاقبت از آن آنهاست». 30. «كَذلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِى أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ لِتَتْلُوَا عَلَيْهِمُ الَّذِى أُوحَيْنَا إِلَيْكَ وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ قُلْ هُوَ رَبِّى لا إِلهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابِ؛ همچنین تو را به میان امتی فرستادیم که پیش از آنان امت‌هایی آمده‌اند و رفته‌اند، تا برای آنان آن چه را بر تو وحی کرده‌ایم بخوانی. آنان به رحمان کفر می‌ورزند. بگو: پروردگارم اوست، جز او خدایی نیست، به او توکل کرده‌ام و بازگشت به سوی اوست». یکی از مشکلات زندگی عصرما مشکلات روانی است. امروز سراسر زندگی جوامع ماشینی را اضطراب و دلهره فرا گرفته و آرامش روحی جای خود را به تشنج روانی و سرانجام به انتحار و خودکشی داده است و این حقیقتی است که اکثر روان‌پزشکان را نگران ساخته است. بشر در سایه دانش نیرومند خود بر بسیاری از مشکلات زندگی پیروز گردیده و به قسمتی از بیچارگی‌ها و ناتوانی‌های خود پایان داده است؛ مثلا با شناختن دشمن شماره یک و نامریی خود، «میکرب» و راه مبارزه با آن، خود را از بیماری‌های عفونی، به صورت قابل ملاحظه‌ای، رها ساخته است و یا با استخراج منابع زیرزمینی و نیروهای مختلف طبیعت، بسیاری از موانع را از پیش پای خود برداشته و وسایل استراحت مادی خود را به نحو دل‌پذیری فراهم نموده است. او در

پرتو قدرت صنعت و تکنیک، درهای فضا را به روی خود گشوده و انسان‌هایی را به ماه فرستاده و باز گردانیده است و از قلب و کلیه مصنوعی، استفاده نموده است و.... ولی در برابر این پیروزی چشمگیر علمی، به آرامش روانی، که زیربنای‌زندگی سعادتمندانه است، نه تنها دست نیافته، بلکه به موازات‌پیشرفت صنعت و تکنیک و دانش‌های مادی و افزایش وسایل استراحت جسمی، مشکلات روانی و تشویش‌های فکری او روز افزون گردیده و لحظه به لحظه به سیر صعودی خود ادامه می‌دهد. تو گویی تشنج‌های روحی و دلهره‌های روانی بشر، با ترقیات مادی و تمدن ماشینی همراهند و به موازات‌هم، در حال پیشرفتند. گواه آن آمارهایی است که مطبوعات صنعتی‌ترین کشورهای جهان در این باره منتشر ساخته‌اند؛ مثلاً نیمی از آمریکایی‌های بالغ، لااقل یک بار برای رفع نگرانی و تشویش تحت معالجه قرار می‌گیرند.(10) تنها در آمریکا یک میلیون و هشتصد هزار تخت در بیمارستان‌ها و مراکز خصوصی، برای معالجه و درمان بیماران روحی اختصاص داده شده است و بیشتر تعجب‌آور خواهد بود اگر اضافه کنیم که این رقم نمودار مبتلایان به امراض روحی است که احتیاج به مراقبت پزشکی و دارویی دارند. چه‌بسا افرادی هستند که خارج از کادر رسمی و به اصطلاح سرپایی به مداوا مشغولند(11). در آمریکا پزشکان گزارش داده‌اند از هر هشت نفر یک نفر قسمتی از عمرش را در بیمارستان امراض روحی خواهد گذراند. درجنگ جهانی دوم از هر شش نفر سرباز آمریکایی، که به جنگ اعزام می‌گردید، یک نفر به علت نقایص فکری و روحی از خدمت معاف می‌شد. علت جنون و دیوانگی، هر چند به درستی روشن نیست ولی در بسیاری از موارد، ترس نگرانی، عامل مؤثری در ایجاد جنون است 12). اگر سایر کشورهای صنعتی آمارهای خود را در این زمینه منتشر می‌کردند، معلوم می‌گردید عصر کنونی، عصر فزونی اضطراب و تشویش، نگرانی و دلهره، دیوانگی و جنون است و به قول آلکسیس کارل: «تو گویی صفت عقل و دیوانگی غرامتی است که ما باید در برابر تمدن صنعتی و تغییراتی که در طرز زندگی ما داده است، ادا کنیم»(13). در آیه مورد بحث، ایمان به خدا مایه آرامش روح و روان و یاد او موجب تسکین دل‌ها ذکر شده است و این قسمت، یکی از نقاط حساس بحث‌های قرآنی است که هم اکنون دانش پرده از روی آن برداشته از این نظر بسیار شایسته است در علل و موجبات اضطراب‌ها و دلهره‌ها به صورت کوتاه و فشرده سخن گفته، آن‌گاه به تحلیل مفاد آیه - که یاد خدا را سبب امنیت قلوب و آرامش روان‌ها دانسته است - بپردازیم. عوامل اضطراب 1. معمای هستی بشر در پرتو حس کنجکاوی خواهان درک راز هستی و معمای خلقت است، او همواره می‌خواهد بفهمد سر آغاز هستی و سر انجام آن کجاست و خود او از کجا آمده و راز آفرینش او چیست. و

بسیاری از افراد بشر، در فصل مخصوصی از عمر خود می‌پرسند که، «از کجا آمده‌ام آمدنم بهر چه بود؟» گروهی در پرتو داشتن سرمایه علمی کافی و رهبری‌های صحیح موفق به درک راز خلقت و سرآغاز و سرانجام آن می‌گردند؛ ولی برخی بر اثر ناهمواری محیط، در دریای حیرت و بهت فرو می‌روند. در این میان آن گروه که حساسیت خاصی در این مسائل دارند، اگر حس کاوش آنان به طرز صحیحی رهبری نشود و یا خود آنها نیز مایه کافی برای حل این معما نداشته باشند، چه بسا دچار افکار مالیخولیایی و تشویش فکری می‌گردند و تحت فشار روانی خاصی، که سرانجام بسیار بدی دارد، قرار می‌گیرند. 2. مادیگری بی‌حد و حساب از طرفی حرص و آز بشر، مرزنشناس است و از طرف دیگر، امکانات او بسیار محدود، و در عصر کنونی، که در کشورهای ماشینی معنویات به دست فراموشی سپرده شده و محاسبه‌ای جز مادیگری و سودجویی نیست، هر فردی برای زندگی بهتر و ارضای غرایز و اشباع خواسته‌های درونی خود پیوسته تلاش می‌کند و در عین حال هم، به آن چه می‌خواهد نمی‌رسد. نتیجه چنین دنیاخواهی و تجمل پرستی، چیزی جز تشویش و اضطراب و سلب آرامش فکری نیست و کوشش‌های کم حاصل، که فرد با آن همه تلاش به آرزوها و آمال خود نمی‌رسد، رنج آور است. فردی که خلأ فکری دارد و فضای روان او را دنیاطلبی و مادیگری پر کرده و هدفی جز ثروت‌اندوزی و بهره‌گیری مادی و التذاذ جسمی ندارد از آن جا که قسمت اعظم آن چه را می‌خواهد، به دست نمی‌آورد، دچار ناراحتی‌های فکری و تشویق روانی می‌شود و اگر وسوسه آینده تاریک، به آن افزوده شود، در این صورت این افکار چون خوره، اعصاب و روان او را می‌خورد. 3. شداید و مصایب جهان ماده پر از مشکلات است. هر فردی در طول زندگی خود با یک سلسله از محرومیت‌ها، شکست‌ها، فقدان عزیزان، حوادث ناگوار و فرساینده اجتماعی، بلای زمینی و آسمانی و ده‌ها گرفتاری دیگر رو به رو می‌گردد و به قول هنری‌آدامس: «این جهان صورتی از غم و رنج و مرگ و یا طوفان و قحطی و بیرحمی و انحراف و بی‌ثباتی و نادانی و خوشبختی بدون عقل و خودخواهی بدون کسب و تلاش و بدبختی بی‌جهت و ترس‌های نامعلوم می‌باشد»(14). هر کدام از آنها عامل مهمی برای اضطراب و دلهره و غم و اندوه به شمار می‌روند. در چنین جهان طوفانیی، که کشتی زندگی بر اثر تصادم با کوه‌های مخفی دریای پر طوفان اجتماع ما به شدت می‌شکند، عاملی لازم است که به روح و روان ما سکینه و آرامش بخشد، تا در پرتو آرامش روحی، کشتی شکسته خود را به ساحل نجات رهبری کنیم. 4. اندیشه فنا هر فردی به قطع و یقین می‌داند رشته عمر وی پس از اندی قطع خواهد گردید و از آن چه به قیمت عمر خود گرد آورده است دست خواهد شست. اندیشه مرگ، که به صورت هیولای مخوفی در برابر

هر انسانی مجسم می‌گردد، برای کسانی که مرگ را آخرین سیر زندگی می‌دانند، بسیار جانکاه و مرارت بار است و زندگی را در قسمت اخیر عمر کاملا تلخ می‌سازد و هر نوع نشاط زندگی را می‌ستاند و گاهی در این مرحله، فشار روانی به حدی می‌رسد که انسان را به مرگ زودرس، دچار می‌سازد زیرا بشر مرفه وقتی خود را با چنین اعتقادی (مرگ دروازه فناست و پس از مرگ خبری نیست) در آستانه فنا دید، یأس و نومیدی مطلق محیط روح او را سخت تیره و تار می‌کند و زندگی را به کام او تلخ می‌سازد. روی این عوامل و مشابه آنهاست که زندگی مادی در محیطهای دور از معنویت بارنج و فشار روحی توأم است و بشر مادی در فکر پناهگاهی است که به روح متزلزل او ثبات و آرامش بخشد و خود را از این اضطراب و دلهره برهاند. گروهی به مشروبات الکلی، برخی به مواد مخدر، مانند هروئین و کوکائین و ال - اس - دی، پناه برده و عده‌ای خود را به قمار مشغول می‌سازند، تا در سایه این عوامل تباه کننده عقل و احساس، مدتی در جهان بی‌خبری به سر برند و به طور موقت روح و روان خود را به دست فراموشی سپرده و از فشارهای محیط مادیگری بی‌خبر گردند. دسته دیگری برای کاستن فشار محیط و عوامل نامبرده، به جشن‌های آن‌چنانی، تئاترها، سینماها، صفحات و آهنگ‌های تند و خسته‌کننده پناه برده و تصور می‌کنند آن جلوه‌های ظاهری و در عین حال مخدر و مسکن، می‌تواند به روح لرزان و فکر مضطرب او ثبات و آرامش بخشد، زهی تصور باطل و زهی خیال محال! ولی پس از مدتی نوعی وازدگی از تمام این عوامل پیدا می‌کنند و فشار جانکاه دوری از معنویات به حدی می‌رسد که خودکشی می‌کنند و یا در یکی از بیمارستان‌ها بستری می‌گردند و یا این‌که عمر خود را با تلخی و ناشادمانی سپری می‌سازند.اکنون ببینیم دارویی که در این باره قرآن پیشنهاد می‌کند چیست. ایمان به خدا و عوامل اضطراب زندگی آرام و گوارا و بدون دلهره و تشویش، آرمان هر انسان خردمندی است که برای تحصیل آن شبانه روز می‌کوشد. تو گویی او با همه کوشش یک چنین زندگی، بزرگ‌ترین گمشده اوست، که به گونه‌ای خاص در طریق آن می‌کوشد. با داشتن همه نوع وسایل بهزیستی، آرامشی در خود نمی‌یابد و روز به روز خود را از این مقصد دورتر احساس می‌کند. اکنون باید دید نقص این زندگی صنعتی، که با بودن همه نوع وسایل آرامش، آرامش وجود ندارد، کجاست. به عقیده محققان و دانشمندان بشر دوست اشکال کار این جاست که زیر بنای زندگی بشر کنونی را در بسیاری از جامعه‌های صنعتی، امور مادی و لذاید نفسانی و شاخص خوشبختی و بدبختی را ثروت و خوشی‌های مادی و جلوه فریبنده آن تشکیل می‌دهد. ناگفته پیداست دورنمای زندگی مادی بسیار زیبا و فریبنده است، اما هرگز سعادت آفرین و آرامش بخش نیست؛ زیرا

انسان مادی دل به چیزی بسته است که در آستانه فنا و نابودی است و هرگز پایدار و جاودانی نیست؛ از این رو چنین فردی، خود را خوشبخت و سعادتمند نخواهد دید و زندگی را جز اتلاف عمر و سپری ساختن دقایق آن، چیزی دیگر تلقی نخواهد نمود و ناچار باید سعادت را در کوی و برزن دیگری جستجو نماید که ابدیت دارد و لرزان و فناپذیر نیست. به عبارت دیگر، انسان برای آرامش خود و رها ساختن خویش از دست عوامل اضطراب تکیه‌گاهی لازم دارد که، جاویدان و فناناپذیر، عالم و دانا، قادر و توانا باشد و چنین تکیه‌گاهی، جز خدا و ایمان به او و علاقه به کمالات روحی و معنوی و اعتقاد عمیق به زندگی جاودانی در سرای دیگر، چیز دیگری نیست و جهان ماده با تمام زیبایی‌های زود گذر خود، از آن جهت که لرزان و بی‌قرار و رو به فنا و نابودی است، نمی‌تواند به زندگی پرتلاطم وی سکونت و آرامش ببخشد. چنین تکیه‌گاهی با تمام خصوصیاتی که دارد به سان لانه عنکبوتی است 15) که در مسیر باد و آب و آتش قرار گیرد. لانه عنکبوت از نظر فن معماری و اصول مهندسی و رموز خانه سازی، در جهان آفرینش بسیار بی‌نظیر است. فواصل تارها آن چنان منظم و یک نواخت است که حیرت هر بیننده را برمی‌انگیزد ولی این شاهکار خلقت در برابر قطره آبی، نسیم کوتاهی، شعله آتشی، کوچک‌ترین مقاومتی ندارد. در گذشته عوامل اضطراب و نگرانی، به گونه‌ای کوتاه و فشرده بیان گردید حال ببینیم که چگونه ایمان به خدا تمام عوامل اضطراب و دلهره را ریشه‌کن می‌سازد و در تخفیف آلام و ناراحتی‌های روحی چه نقشی را برعهده دارد اکنون نقش‌های آن را برمی‌شمریم: 1. مذهب در پرتو اعتقاد به خدا، که او را سرچشمه هستی و مبدأ خلقت می‌داند، معمای هستی را، که نخستین عامل اضطراب است، به طرز صحیحی حل نموده و به حیرت و سرگردانی فکری بشر، در موضوع معمای آفرینش خاتمه بخشیده است و از راه نظام حیرت‌انگیز که بر هر یک از ذرات جهان حکومت می‌کند نتیجه گرفته این جهان طراح و سازنده‌ای دارد و چنین نظم شگفت‌انگیزی نمی‌تواند اثر تصادف اتم‌های بی‌شمار و یا انفجار کره آتشینی باشد و از این راه، نخستین عامل اضطراب را برطرف ساخته است. 2. مذهب با مقررات اخلاقی و تعالیم حیات‌بخش خود، غریزه حرص و آز و جاه‌طلبی و ثروت اندوزی انسان را، که دومین عامل اضطراب روحی است، به صورت صحیحی تعدیل می‌کند و او را به عزت نفس و مناعت طبع و نیکو کاری و پرهیزکاری فرا می‌خواند و در این راه به سخنرانی‌های خشک و سمینارهای بی‌روح اکتفا نمی‌ورزد، بلکه از راه تعیین پاداش‌های بزرگ و کیفرهای سخت، از حرص و آز نامشروع و غیر قانونی و آزارانگیز او می‌کاهد و بدین وسیله از هر نوع تجمل‌پرستی و گرایش بی‌حد و حساب به دنیا که آرامش و ثبات را از انسان می‌ستاند جلوگیری می‌نماید و دگرگونی خاصی که

شایسته مقام انسانی است در روان او به وجود می‌آورد و اثر نامطلوب عامل دوم اضطراب را خنثی می‌سازد. 3. انسان در سایه اعتقاد به خدای حکیم علی الاطلاق، خدای رؤوف و مهربان، خدایی که به مصالح و مفاسد بندگان خود، از خود آنها آشناتر است، می‌تواند اثرات نامطلوب مصایب و شداید و بلاها و روی‌دادهای بد را خنثی سازد؛ زیرا می‌داند آن چه بر او می‌گذرد تقدیر خدای حکیم و دانا و تواناست و همه کارهای او بر اساس مصلحت استوار است به ویژه که متوجه باشد هر نوع صبر و بردباری در برابر مصایب پاداش‌های بزرگ دارد و به قول هنری آدامس: «اگر رنج‌های این جهان، بی‌پاداش آن جهان بماند زندگی را چگونه می‌توانیم تحمل کنیم. شما حتی درسی را که ولتر داده است یاد نگرفته‌اید: اگر به فرض محال خدایی نباشد باید آن را بسازیم»(16). یونگ، روانکاو معروف و معاصر در کتاب انسان معاصر در طلب روح می‌نویسد: در مورد بیماران روحی که از 35 سال به بالا داشتند؛ حتی یک نفر هم یافت نمی‌شد که مشکل روانی او در آخرین مرحله تحلیل، به ایمان مذهبی مربوط نگردد. بهتر است بگوییم که هر فرد از آنان به علت فقدان آن چه دین زنده به اشخاص می‌دهد، بیمار شده‌اند و هیچ کس از آنها که نظر دینی و مذهبی خویش را باز نیافتند واقعاً درمان نشده‌اند(17). البته اعتقاد به تقدیر خداوند بزرگ بدین معنا نیست که در برابر هر نوع فشار و سختی‌های اجتماعی، که مخلوق جامعه‌های فاسد است، دست روی دست بگذاریم و انواع بیدادگری‌ها را به عنوان صبر و شکیبایی در برابر تقدیر تحمل نماییم؛ زیرا هدف مذاهب از اعتقاد به تقدیر و قضا، درباره آن گونه مصایب و شدایدی است که از قدرت انسان بیرون بوده و از قلمرو اندیشه و خیال و فعالیت او خارج می‌باشد؛ مانند مرگ عزیزان و دیگر حوادث بد که قابل پیش‌بینی نیست. ولی آن دسته از بدبختی‌ها و بیچارگی‌ها، که معلول وضع غلط اجتماع انسانی است، هرگز مربوط به تقدیر الهی و قضای خداوندی نیست؛ بلکه ریشه آن را باید در دل اجتماع فلاکت بار خودجستجو نمود و تغییر این تقدیر و دگرگون ساختن این قضا به دست خود ماست و از این طریق، سومین مشکل بشر، حل شده و می‌تواند در برابر حوادث تلخ روزگار، سنگین و بردبار و ثابت و باوقار باشد. 4. مذهب در سایه اعتقاد به معاد، رشته زندگی را به دوران پس از مرگ می‌کشاند و مرگ را، دروازه ابدیت قلمداد می‌کند و فرشته‌ای را که مأمور گرفتن جان‌هاست پاسدار آن دروازه می‌داند و از این طریق، به زندگی مادی بشر رونق و طراوت خاصی می‌بخشد و زندگی را در کام پیران و سالخوردگان و گروه‌های بازنشسته و محرومان، شیرین می‌نماید و بر اثر نویدهای جهان دیگر، غبار غم فنا و نیستی را از چهره آنان پاک می‌سازد. دیدگاه‌های دانشمندان آن‌چه گفته شد حقیقتی است که بسیاری از دانشمندان و روانکاوان به آن

تصریح کرده‌اند. ویلیام جیمز، که لقب پدر روان‌شناسی به خود گرفته، می‌گوید: کسی که به حقایق بزرگ و معنوی متکی است از تغییرات و تطورات مختصر و فراز و نشیب‌های دایمی و جاری زندگی دستخوش نگرانی و تشویش نخواهد شد از این روست که شخص با ایمان مذهبی از هر اضطراب و تشویش مصون می‌ماند(18). دیل کارنگی می‌گوید: در آمریکا به‌طور متوسط هر 35 دقیقه یک نفر انتحار می‌کند و هر دو دقیقه یک نفر دیوانه می‌شود. اگر مردم دنبال آن آرامش، که در مذهب و دعاهای مذهبی پنهان است می‌رفتند بیشتر این خودکشی‌ها و دیوانگی‌ها منتفی می‌شد. دکتر گیلورد هاوزر در کتاب گذرنامه برای یک زندگانی نوین می‌نویسد: ما در زندگی به ایمان و اعتدال احتیاج داریم و من با ژوشوالوت لیمان، فیلسوف بزرگ عصر حاضر، هم‌عقیده هستم آن‌جا که می‌گوید: دین و مذهب در زندگی به انسان اطمینان و تکیه گاه روحی می‌بخشد. ویلیام جیمز می‌گوید: ایمان نیروی ما را فوق‌العاده بزرگ می‌کند و بالا می‌برد و حتی دردمان را درمان می‌بخشد و بیماری را از بدن زایل می‌سازد(19). داوری و راهنمایی قرآن قرآن با صراحت هر چه کامل‌تر آرامش و ثبات خاطر را از آن کسانی می‌داند که ایمان دارند و در پرتو ایمان به خدا از هر نوع ظلم و تعدی مصون‌هستند آن جا که می‌فرماید: «اَلَّذِینَ آمَنُوا وَلَمْ یَلْبِسُوا إِیْمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولئِکَ لَهُمُ الأَمْنُ...؛(20) فقط برای آن دسته امنیت و آرامش خاطر است که دارای‌ایمانند و آن را با ظلم و ستم نپوشانیده‌اند». در جای دیگر به کسانی که اولیا و دوستان خدا هستند نوید می‌دهد که ترس و غم در آنها راه ندارد: «أَلاإِنَّ أَولِیَاءَ اللَّهِ لا خَوفٌ عَلَیْهِمْ وَ لَا هُمْ یَحْزَنُونَ؛(21) آگاه باش برای دوستان خدا، ترس و اندوهی نیست». در آیه مورد بحث اطمینان و آرامش فکری را اثر مستقیم یاد خدای بزرگ می‌داند: «أَلَابِذِکْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ؛(22) آگاه باش به یاد خدا قلوب و دل‌ها آرام‌می‌گردد». قرآن از این آرامش خاطر در بسیاری از آیات به لفظ «سکینه»، که مرادف با آرامش است تعبیر کرده است چنان‌که می‌فرماید: «هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ السَّکِینَةَ فِی قُلُوبِ الْمُؤمِنینَ لِیَزْدَادُوا إِیْمَاناً؛(23) اوست که آرامش را در قلوب افراد با ایمان فرود می‌آورد تا بر ایمان خود بیفزایند». آیا ایمان دو نشانه متضاد دارد؟ در آیه مورد بحث آرامش روحی از نتایج یاد خدا و ایمان شمرده شده است در عین حال در برخی از آیات، خوف و ترس را، که نقطه مقابل آرامش است، از آثار یاد خدا نیز قلمداد گردیده است؛ چنان که می‌فرماید: «إِنَّمَا الْمُؤمِنُونَ الَّذِینَ إِذَا ذُکِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ...؛(24) مردان با ایمان کسانی هستند که یاد خدا سبب می‌شود ترس و لرز بر قلوب آنان مسلط گردد». در سوره حج آیه 35 نیز این مضمون وارد شده است ولی با توجه به آیه دیگری که هر دو صفت را یک جا از آثار ایمان به خدا می‌شمارد مشکل حل می‌شود

اکنون آیه: «اللّهُ نَزَّلَ أحْسَنَ الْحَديثِ کِتَاباً مُتَشَابِهاً مَثَانِیَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلَودُ الَّذِینَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِینُ جُلُودُهُمْ وَ قُلُوبُهُم إِلَی ذِکْرِ اللَّهِ...؛(25) خداوند بهترین گفتار را به صورت کتاب که آیات آن شبیه یکدیگر است فرستاده است و پوست و اندام کسانی که از خدای خود می‌ترسند (از شنیدن آیات آن) به لرزه در آمده یک نوع آرامش بر قلوب و اندام آنها مستولی می‌گردد». همین‌طور که ملاحظه می‌فرمایید در این آیه هر دو صفت (ترس و آرامش) از نتایج مستقیم ایمان به خدا شمرده شده است؛ چون وقتی انسان به یاد خدای بزرگ می‌افتد کوتاهی‌ها و سرکشی‌های خویش را به یاد می‌آورد، حالت ترس و لرزه به او دست می‌دهد؛ ولی پس از توجه به صفات خدای بخشاینده و مهربان و تصمیم بر جبران کوتاهی‌ها، دل آرام می‌گیرد و ثبات و اطمینان بر او مستولی می‌شود. پی‌نوشتها: -- 1. «قدر» در لغت عرب به معنای ایجاد ضیق و سخت‌گیری است، چنان‌که در آیه زیر در همین معنا به کار رفته است: «فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَیْهِ؛ (یونس) تصور کرد که ما زندگی را بر او تنگ نخواهیم کرد»- انبیاء (21) آیه 87. 2. «و من وجد ماءاً و تراباً ثم افتقر فأبعده اللّه» - بحار الانوار، ج 23، ص 19. 3. اثناعشریه، ص 107. 4. طلاق (65) آیه 2 و 3. 5. نور الثقلین، ج 5، ص 355، ذیل تفسیر آیه 2 سوره طلاق. 6. روشنفکر، شماره 719 . 7. سالنامه نسل جوان، سال 1350، ص 205. 8. مضمون این آیه در این سوره‌ها آمده است: بقره (2) آیه 245 ؛ اسراء (17) آیه 30؛ قصص (28) آیه 82 ؛ عنکبوت (29) آیه 62 ؛ روم (30) آیه 37؛ سبأ (34) آیه 36 ؛ زمر (39) آیه 52 ؛ شوری (42) آیه 12. به قرینه این آیات، باید آیه مورد بحث را نیز تفسیر نمود. 9. المیزان، ج 11، ص 383. 10. مجله دانشمند، سال چهارم، ش 4 . 11. بلاهای اجتماعی قرن ما، ص 63. 12. چگونه تشویش و نگرانی را از خود دور کنیم، ص 61. 13. انسان موجود ناشناخته، ص 150. 14. لذات فلسفه، ص 469. 15. ر.ک: عنکبوت(29) آیه 41. خداوند در این آیه تکیه گاه‌های غیرالهی را به سان لانه عنکبوت می‌داند. 16. لذات فلسفه، ص 470. 17. جهان مادیات، ص 41. 18. چگونه تشویش و نگرانی را از خود دور سازیم، ص 231. 19. مبانی فلسفه، ص 517. 20. انعام (6) آیه 82. 21. یونس (10) آیه 62. 22. رعد (13) آیه 28. 23. فتح (48) آیه 4. 24. انفال (8) آیه 2. 25. زمر (39) آیه 23.

دشمنان حق 31. «وَلَوْأَنَّ قُرْآناً سُیِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوتَى بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِیعاً أَفَلَمْ یَایْئَسِ الَّذِینَ آمَنُوا أن لَوْ یَشَاءُ اللَّهُ لَهَدَی النَّاسَ جَمِیعاً وَ لا یَزَالُ الَّذِینَ كَفَرُوا تُصِیبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ أَو تَحُلُّ قَرِیباً مِنْ دَارِهِمْ حَتَّى یَأتِیَ وَعْدُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَایُخْلِفُ الْمِیعَادَ؛ هر گاه قرآن کوه‌ها را به حرکت در می‌آورد و زمین را می‌شکافت و مردگان به وسیله آن سخن می‌گفتند (باز گروه لجوج، بهانه‌جویی می‌نمودند و ایمان نمی‌آوردند). همه کارها با خدا و به اراده اوست. آیا افراد با ایمان نمی‌دانند که هرگاه خدا بخواهد، همه مردم روی زمین ایمان می‌آورند؟ و همواره افراد کافر به کیفر اعمال خود رسیده، مصایب کوبنده و حادثه‌های هو لناکی بر آنان وارد می‌شود و یا در نزدیکی خانه (و محیط زندگی آنان) رخ می‌دهد، تا روزی که وعده خدا فرا رسد. خداوند خلاف وعده نمی‌کند». صفحات تاریخ، شاهد صحنه‌هایی از مدعیان دروغگو و متنبّیان غیر صادق است، گروهی در طول تاریخ بشر، از سادگی و کشش فطری انسان به مبدأ و معاد، سوء استفاده و ناجوانمردانه خود را پیامبران الهی و سفرای غیبی معرفی کردند در صورتی که کالایی جز دروغ و سرمایه‌ای غیر از تزویر و هدفی جز ریاست وحکومت بر مردم نداشتند. برای شناسایی پیامبران واقعی از مدعیان قلابی، راه‌ها و نشانه‌هایی وجود دارد که با آن می‌توان صادق را از کاذب و «نبی» را از «متنبّی» باز شناخت: یکی از آن راه‌ها این است که، مدعی نبوت دارای معجزه باشد؛ یعنی دست به کار خارق‌العاده‌ای بزند که نوع بشر حتی نوابغ جهان نتوانند با آن به مبارزه و مقابله بپردازند. هر انسانی با فطرت پاک و دست نخورده خود در می‌یابد معجزه، گواه بر ارتباط آورنده آن با پروردگار است و خداوند این قدرت را در اختیار کسی می‌گذارد که در ادعای خود راستگو باشد؛ زیرا دادن این قدرت به کسانی که به دروغ ادعای رسالت می‌کنند، موجب گمراهی مردم می‌شود و مخالف با هدفی است که پیامبران آسمانی برای آن مبعوث شده‌اند و هرگز خدا چنین کاری را انجام نمی‌دهد و اسباب گمراهی بندگان خود را فراهم نمی‌سازد و البته مردم در برابر معجزه پیامبران سه دسته‌اند: 1. گروهی با واقع‌بینی و حقیقت‌جویی خاصی، به قدرت‌نمایی پیامبران می‌نگرند و با دیدن گواه‌های استوار، به آورنده آن ایمان آورده و در پرتو عشق به حقیقت و آشنایی به واقعیت و اهمیت معجزه، در برابر آن سر تسلیم فرود آورده و به تصدیق و ایمان بر می‌خیزند. نخستین گروهی که به حضرت موسی ایمان آوردند و با دیدن قدرت‌نمایی خارق‌العاده موسی(ع) سر به سجده نهادند، همان ساحران دربار فرعون

بودند. عامل مهمی که آنان را در برابر آن همه تهدیدهای فرعون به ایمان و تصدیق واداشت، علاوه بر روح حقیقت‌جویی آشنایی کامل و عمیق آنان به معجزه بود؛ زیرا خود آنان اهل فن بودند و به خوبی فهمیدند که حساب این کار خارق‌العاده از کارهای خارق‌العاده آنان جداست و سرچشمه‌ای جز قدرت مطلقه خداوند ندارد. 2. گروهی هوس‌ران که همه چیز و همه مقدسات را بازیچه افکار کودکانه قرار داده و از مشاهده معجزات هدفی جز سرگرمی و اتلاف وقت ندارند. چنین گروهی برای هوس‌رانی در هر لحظه بدون مطالعه معجزه می‌خواهند چه بسا به اصطلاح «گز نکرده پاره می‌کنند». معجزاتی می‌خواهند که ذاتاً محال و ممتنع می‌باشد و یا به قیمت نابودی آنان تمام می‌شود؛ مثلا گروهی از مشرکان از پیامبر درخواست نمودند که کارهای زیر را انجام دهد: الف) در سرزمین مکه چشمه‌ای در آورد؛ ب) باغی از نخل و تاک داشته باشد و در میان آن نهر آب جاری گردد؛ ج) سنگ‌های آسمان را بر سر آنها فرو ریزد؛ د) خدا و فرشتگان را نشان دهد؛ ه') خانه‌ای از طلا داشته باشد؛ ز) به آسمان برود و در برابر دیدگان آنهاکتابی فرو آورد(1). ناگفته پیداست برخی از درخواست‌های آنان محال و نامعقول و قسمتی موجب نابودی آنان بوده و برخی دیگر مانند داشتن باغ و آب، معجزه محسوب نمی‌شد و از آن‌جا که درخواست کنندگان، هدف صحیحی از درخواست خود نداشته هرگز بر پیامبر لازم نبود به درخواست آنان جامه عمل بپوشاند لذا در پاسخ آنان چنین گفت: «...سُبْحَانَ رَبِّی هَلْ کُنْتُ إلاَّ بَشَراً رَسُولاً؛(2) منزه است خدای من. من بشری پیام رسان بیش نیستم»(3). 3. کسانی که سرشت آنان با عناد و لجاج و عداوت و دشمنی باحق و حقیقت، عجین گردیده هر نوع آیت و نشانه‌ای ببینند، نه تنها ایمان نمی‌آورند، بلکه بر عناد و مقاومت نابه‌جای خود در برابر حق می‌افزایند. قرآن درباره این افراد به مناسبت‌های گوناگونی سخن گفته است؛ مثلاً درباره گروه لجوج یهود چنین می‌فرماید: «وَلَئِنْ أَتَیْتَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتَابَ بِکُلِّ آیَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَکَ...؛(4) اگر برای اهل کتاب (مقصود در این آیه یهود است) هر نوع معجزه‌ای بیاوری، هرگز از قبله تو پیروی نمی‌کنند». آیه مورد بحث، روح عناد و لجاجت آنان را به رساترین و بلیغ‌ترین جمله‌ها ترسیم نموده و می‌فرماید: هر گاه با قرآن، عظیم‌ترین و بزرگ‌ترین کارها انجام گیرد؛ کاری که به تصدیق همه افراد بشر از حدود توانایی انسان عادی بیرون است؛ مثلا کوه‌ها از جای خود کنده شوند، زمین شکافته شود، مردگان به سخن در آیند و... باز این گروه لجوج و عنود، ایمان نیاورده و بر مقاومت خود در برابر حق می‌افزایند و بیماری این گروه به حدی رسیده است که با هیچ دارویی نمی‌توان آن را معالجه نمود. هر گاه پیامبر، ماه را هم، در برابر دیدگان آنان بشکافد، تازه می‌گویند سحر و جادوی همیشگی اوست!(5) قرآن چهره دشمنی آنان را

با حق و حقیقت، در آیه دیگری که از جهاتی شبیه آیه مورد بحث ماست، ترسیم نموده و می‌فرماید: «وَ لَو اَنَّنَا نَزَّلْنَا إِلَیْهِمُ الْمَلائِکَةَ وَ کَلَّمَهُمُ الْمَوتی وَ حَشَرْنَا عَلَیْهِمْ کُلَّشَیْءٍ قُبُلاً مَا کَانُوا لِیُؤمِنُوا...؛(6) هر گاه فرشتگان را بر آنان نازل کنیم و مردگان با آنان سخن بگویند هرگز ایمان نمی‌آورند». ایمان اجباری بیهوده است گاهی تصور می‌شود چرا خداوند در روح و روان مردم جهان، که قلوب همگی در قبضه قدرت اوست، انقلابی پدید نمی‌آورد، تا همه مردم را از پلیدی شرک پاک سازد و در صف خدا پرستان قرار گیرند؛ ولی ناگفته پیداست اندیشه مزبور بسیار خام و نابه‌جاست؛ زیرا هدف از ایمان، تکامل همه جانبه است و ایمانی می‌تواند موجب تکامل گردد، که انسان آن را با آزادی به دست آورد و ایمان قهری و غیر اختیاری نمی‌تواند مایه تکامل انسان شود، چنان که ترک گناه در صورتی می‌تواند مایه افتخار و نشانه خویشتن داری انسان گردد، که انسان با داشتن همه نوع تمکن، آن را با آزادی ترک کند، ولی هرگاه نفس سرکشی از نداشتن وسیله، افسرده و خاموش گردد، افتخاری محسوب نمی‌شود، از این جهت قرآن به این حقیقت در آیه مورد بحث اشاره نموده و می‌فرماید: «بَلْ لِلّٰهِ الْأَمْرُ جَمیعاً أَفَلَمْ یَایْئَسِ الَّذینَ آمَنُوا أَنْ لَوْ یَشَاءُ اللَّهُ لَهَدَی النَّاسَ جَمیعاً؛ آیا افراد با ایمان نمی‌دانند که اگر خدا بخواهد همه مردم ایمان می‌آورند؟ (ولی هرگز چنین کاری انجام نمی‌دهد؛ زیرا نشانه کمال و عظمت روح انسان نیست)». بانگ بیدار باش یکی از فواید آفات و بلاها این است که انسان را به حکم فطرت، به خدای یگانه که سرچشمه قدرت و حیات است و زوال و نیستی به آن را ه ندارد، متوجه می‌سازد و ناخود آگاه به او پناه برده، از او استمداد می‌جوید و برعکس گاهی ثروت و غوطه وری در زندگی مادی موجب غفلت و بی‌خبری گردیده و انسان را از توجه به خدا باز می‌دارد. یک حادثه نابه هنگام، به سان توقف غیر عادی ماشین و قطار است، که مسافران خفته و بی‌خبر را بیدار می‌کند. قرآن مجید در برخی از موارد، به این نکته اشاره نموده آن جا که می‌فرماید: «وَ مَا أَرْسَلْنَا فِی قَرْیَةٍ مِنْ نَبِیٍّ إِلاَّ أَخَذْنَا أَهْلَها بِالْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ یَضَّرَّعُونَ؛ (7) هیچ پیامبری را به نقطه‌ای اعزام نکردیم مگر مردم آن جا را به فقر و شدت، دچار نمودیم تا زاری کنند (و بیدار گردند)». برای همین هدف بود که قوم فرعون را به خشکسالی و کمی میوه دچار نمود تا متذکر گردند؛ چنان که می‌فرماید: وَلَقَدْ اَخَذْنَا آلَ فِرْعَونَ بَالسِّنِینَ وَ نَقْصٍ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ یَذَّکَّرُونَ»(8). از این رو در پایان آیه مورد بحث، یاد آور می‌شود برای بیدار ساختن افکار خفته قریش و عموم مشرکان، آنها را به مصایب کوبنده دچار می‌نماییم تا روزی که وعده الهی، که همان پیروزی پیامبر بر شرک و کفر است، فرا رسد و بساط شرک از میان آنها بر چیده شود و به این حقیقت در ذیل آیه چنین اشاره می‌کند: «وَلاَ یَزَالُ الَّذِینَ کَفَرُوا تُصِیبُهُمْ

بِماصَنَعُوا قَارِعَةٌ أو تَحُلّ قَرِيباً مِنْ دَارِهِمْ حَتَّى يَأتِیَ وَعْدُاللّه إِنَّ اللّهَ لاَیُخْلِفُ الْمِیعَادَ». شأن نزول آیه در مورد مشرکان جزیرةالعرب است، ولی مناسب بحث‌های قرآن این است که مفاد آن جنبه جهانی داشته باشد، و گویا می‌خواهد چنین بفرماید: ملل کافر، در هر قرنی و هر زمانی گرفتار کیفر اعمال خود شده همواره با حوادث کوبنده‌ای از قبیل جنگ‌ها و مصایب دیگر، که در دیار و یا نزدیک آنان رخ می‌دهد، مواجه می‌شوند تا بیدار گردند. مردم غرب در مدت کوتاهی با دو جنگ کوبنده، که به قتل و کشتار و ویرانگری عجیبی انجامید، روبه رو و آن چنان در هم کوبیده شدند که قسمتی از آثار شوم جنگ، هنوز هم مرمت نشده و خصومت‌ها و اختلاف‌ها، حلّ و فصل نگشته است. بنابر این، مفاد آیه به زمان رسول خدا(ص) اختصاص نداشته؛(9) و هدف از ذیل آیه، بشارت به پیروزی مطلق حق بر باطل است و مقصود از وعده الهی، همان غلبه مؤمنان بر طبقه مخالف است، چنان که می‌فرماید: «وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِکَ رُسُلاً إِلَی قَوْمِهِمْ فَجَاؤهُمْ بِالْبَیِّنَاتِ فَانْتَقَمْنَا مِنَ الَّذِینَ أَجْرَمُوا وَ کَانَ حَقّاً عَلَیْنَا نَصْرُ الْمُؤمِنِینَ؛ (10) پیامبرانی را پیش از تو، با دلایل و معجزات به سوی اقوام آنها فرستادیم، و از افراد مجرم انتقام گرفتیم و بر ماست که گروه با ایمان را کمک کنیم. قرآن عالی‌ترین جلوه‌گاه معارف عقلی 32. «وَ لَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِکَ فَأَمْلَیْتُ لِلَّذِینَ کَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَکَیْفَ کَانَ عِقَابِ؛ پیامبران پیش از تو نیز استهزا شدند، ما به کافران مهلت دادیم، سپس آنان را به کیفر اعمال خود رسانیدیم (بنگر) چگونه است عذاب (خدا)». 33. «أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلی کُلِّ نَفْسٍ بِمَا کَسَبَتْ وَ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَکَاءَ قُلْ سَمُّوهُمْ أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لاَیَعْلَمُ فِی الْأَرْضِ أَمْ بِظَاهِرٍ مِنَ الْقَولِ بَلْ زُیِّنَ لِلَّذِینَ کَفَرُوا مَکْرُهُمْ وَصُدُّوا عَنِ السَّبِیلِ وَ مَنْ یُضْلِلِ اللَّهُ فَمَالَهُ مِنْ هَادٍ؛ آیا آن کسی که مراقب هر شخصی و از اعمال هر کسی مطلع و آگاه است (شایسته خدایی است یا کسی که چنین نیست)؟ برای خدا شریکانی قرارداده‌اند، بگو: از آنها (شریکان) نام ببرید، یا این که از شریکانی برای خدا درروی زمین، خبر می‌دهید که خدا از آنها آگاهی ندارد، یا این که به این سخن تظاهر می‌کنید (و اراده جدی ندارید) بلکه مکر و نیرنگ کافران برای آنان زیبا جلوه نموده است و از راه حق باز مانده‌اند. هر کس را خدا گمراه کند برای او راهنمایی نیست». به گواهی تمام تاریخ نویسان، فردی «امی» و درس نخوانده، قرآن را به جامعه بشری عرضه کرده است، ولی این فرد درس نخوانده در کتاب خود، یک رشته معارف و حقایقی را برای ما ارمغان آورده است که از آغاز اسلام تاکنون، به افکار و عقول فلاسفه جهان روشنی بخشیده و متفکران شرق و غرب را مجذوب خود ساخته است و تا روز رستاخیز این کتاب آسمانی، روشنی‌بخش عقول جهانیان و راهنمای متفکران بزرگ جهان خواهد بود، دوام و پیوستگی بهره برداری از قرآن

خود یکی از دلایل اعجاز آن است. برای نمونه و درک این حقیقت، لازم است مضمون آیه 33 را مورد دقت قرار دهیم. قرآن در این آیه، ضمن جمله‌های بسیار کوتاه به دو مسأله اساسی اشاره نموده است که یکی از آنها را در این بخش بررسی نموده و دیگری را در بخش آینده مورد بحث قرار خواهیم داد. قرآن قبلاً در آیه 33 برای ابطال شرک و هر نوع دوگانه‌پرستی، برهان فلسفی استواری بیان داشت و به اصطلاح منطقی‌ها همه جوانب و احتمالات مسأله را به صورت «منفصله حقیقی» بررسی و بعداً به یکی از اساسی‌ترین مسائل روان‌شناسی اشاره کرده و علت زیبا جلوه کردن کارهای زشت مشرکان را به طرز جالبی، یاد آور شده است. تشریح این دو مسأله، که یکی به صورت برهانی فلسفی است و دیگری، از اصول مسلم روان‌شناسی به شمار می‌رود، نیاز به بحث گسترده‌ای دارد و در هر حال خود، گواه محکم و استواری بر اعجاز و آسمانی بودن این کتاب آسمانی است. احاطه و تسلط خداوند بر هر موجودی در قرآن برای باطل ساختن فکر دوگانه‌پرستی، که در آن روز به صورت بیماری واگیری سراسر جامعه‌ها را فرا گرفته بود، دلایل متعددی وارد شده است. در این آیه پس از شناسایی خدا، با جمله «أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلی کُلِّ نَفْسٍ؛ آیا کسی که از اعمال همه افراد آگاه است» به اصل استدلالی که شرک را به سه صورت و سه احتمال تصویر می‌نماید اشاره نموده است؛ به عبارت دیگر پیش از ابطال دوگانه‌پرستی، نخست باید خدای خود را بشناسیم تا بعداً درباره شریک داشتن و نداشتن او سخن بگوییم: خدا از نظر قرآن وجودی است «بی‌نهایت در بی‌نهایت» و از هر جهت که فرض کنیم حدی ندارد؛ جایی نیست که نباشد و زمانی نیست که وجود نداشته باشد. بنابراین چنین وجود نامحدودی بر همه چیز مسلط و از همه چیز آگاه است و از دانه شنی که در یکی از بیابان‌های سوزان جابه جا شود و یا برگی که از درختان جنگل‌های تاریک و وحشت زا بریزد و یا پدیده‌ای که در دورافتاده‌ترین کرات آسمانی پدید آید و از افعال و کردار هر شخصی، مطلع و آگاه است و علمی محیط و نافذ دارد. قرآن این حقیقت را با جمله «أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلی کُلِّ نَفْسٍ؛ آیا کسی که مراقب اعمال هر فردی است (برای خدایی شایسته است یا آنها که به سان او نیستند)» بیان کرده است. ممکن است که جمله «قَائِمٌ عَلی کُلِّ نَفْسٍ» علاوه بر احاطه علمی، که از آنِ خدا بر موجودات است، اشاره به قیام و بستگی همه موجودات به ذات خداوند باشد؛ زیرا همه اشیا به وجود او قائم بوده و از هر نظر به او بستگی کامل دارند و اگر یک لحظه، ارتباط آنان با مقام ربوبی قطع گردد، همگی فانی و نابود می‌شوند و از راه تشبیه ناقص، باید گفت موجودات جهان، به سان چراغ‌های پرنوری هستند که در کوچه و خیابان، غوغایی از نور بر پا می‌کنند ولی این غوغا، از خود آنان نیست و همگی مربوط به

دستگاه مولد برق و به آن قائم است؛ اگر یک لحظه ارتباط آنان با مرکز قطع گردد، نور آنها نابود شده و تاریکی همه جا را فرا می‌گیرد. آری، نیاز موجودات به خدا به مراتب بالاتر از ارتباط رشته‌های برق به مرکز آن است. لازمه چنین قیام و بستگی به خدا، این است که تدبیر موجودات با خدا باشد. اوست که انسان را از نقص به کمال سوق می‌دهد و اعمال او را که صورتی از حرکت و سکون است، در صحیفه اعمال ضبط نموده و سرانجام به پاداش و کیفر تبدیل می‌سازد. ترسیمی که قرآن از خدا و درکی که اهل توحید از او دارند؛ همین است. اکنون با این فرض می‌توان برای او شریک و انبازی تصور نمود؟به یقین نه. لابد خواهید گفت: چرا؟ پاسخ چرای شما را جمله‌های بعدی آیه، به روشنی بیان می‌کند. برهان فلسفی برای ابطال شرک قرآن مجید عالی‌ترین برهان فلسفی را در جمله‌ای کوتاه، یعنی جمله «قُلْ سَمُّوهُمْ أَمْ‌تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لاَیَعْلَمُ فِی الْأَرْضِ أَم بِظَاهِرٍ مِنَ الْقَولِ» به صورت یک دلیل سه ضلعی بیان نموده است: قرآن مجید به پیامبر دستور می‌دهد از مشرکان بپرسد که شرکای خدا چه کسانی هستند و به عبارت دیگر، آنان باید به یکی از این سه سؤال پاسخ دهند: 1. «سَمُّوهُمْ؛ از آنها نام ببرید و آنها را توصیف کنید». آنان در مقام تعیین، ناچارند از «هبل» و «لات» و «عزی» و یا یکی از اجرام آسمانی، که همگی فاقد درک و شعور، قدرت و توانایی و حیات و زندگی هستند، نام ببرند. ناگفته پیداست چنین موجودات ناقص و عاجزی نمی‌توانند شریک خدایی باشند که واجد همه نوع کمال است. خداوند «حی» و «علیم» و «قادر» و «خالق» و «مدبر» کجا و یک مشت سنگ و چوب خشک و بی‌روح ناتوان کجا! 2. «أَم تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لاَیَعْلَمُ فِی الْأَرْضِ»؛ یا این که برای خداوند از شرکایی در روی زمین خبر می‌دهید که او از آنها خبر ندارد». یعنی هرگاه شرکای خداوند، «لات» و «هبل» نیست، بلکه موجودات دیگری در روی زمین است، قطعاً خداوند به حکم این که بر همه چیز محیط و از همه جا آگاه است، باید از آنها اطلاع داشته باشد، در صورتی که او از چنین شرکایی خبر ندارد؛ به عبارت دیگر، هرگاه برای جهان آفرینش مدبر دیگری چون خداوند باشد، باید شریک از تدبیر و همکاری شریک خود آگاه گردد، در صورتی که چنین نیست و او به حکم «قَائِمٌ عَلی کُلِّ نَفْسٍ» بر همه موجودات، محیط و به تنهایی مدبر است و در تدبیر خود، به چیزی نیاز ندارد. قرآن مجید، این قسمت از برهان ابطال شرک را در جای دیگر نیز یادآور شده می‌فرماید: «قُلْ أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ بِمَا لاَ یَعْلَمُ فِی السَّمواتِ وَ لَا فِی الْأَرْضِ...»(11) (با شرک و دو گانه پرستی خود، خدا را از وجود شریکی خبر می‌دهید که او از وجود چنین شریکی برای خود در آسمان و زمین خبر ندارد). 3. «أَمْ بِظَاهِرٍ مِنَ الْقَولِ». (یا این که موضوع شریک داشتن خدا یک نوع تظاهر به شیوه نیاکان و پیروی از روش آنهاست و هرگز از صمیم دل،

آن را باور ندارید). چنان که در جای دیگر نیز چنین فرموده است: «إِنْ هِیَ إِلّا أَسْمَاءٌ سَمَّیْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُکُمْ...؛(12) این بت‌ها یک مشت نام‌های (بی‌مسمایی) هستند که شما و نیاکان شما این نام‌ها را روی آنها نهاده‌اید». خلاصه برهان این که، هر گاه شرکای خداوند همان‌ها هستند که نام می‌برید، آنها بر اثر نقص و نیاز بی‌پایان و نداشتن کوچک‌ترین کمال، شایستگی شریک‌شدن خدا را ندارند. و اگر برای خدا شرکایی در زمین جز آنهاست، خداوند از چنین شرکایی خبر ندارد. و اگر هیچ کدام نیست، ناچار شریک بودن آنها، یک نوع اسم‌گذاری بی‌واقعیتی است که از نیاکان به شما رسیده است. مؤلف تفسیر بزرگ کشاف درباره عظمت این قسمت از آیه چنین می‌گوید: عمق این استدلال و روش اعجاب‌انگیز آن، با صدای بلند و رسا می‌گوید که این آیه و امثال آنها، سخن بشر نیست و سخن خداست 13). فریب وجدان 33. «...بَلْ زُیِّنَ لِلَّذِینَ کَفَرُوا مَکْرُهُمْ وَ صُدُّوا عَنِ السَّبِیلِ وَ مَنْ یُضْلِلِ‌اللَّهُ فَمَا لَهُ مِن هَادٍ؛ مکر و نیرنگ افراد کافر، برای آنان زیبا جلوه نموده و از راه (حق) باز مانده‌اند و هرکس را خدا گمراه کند راهنمایی ندارد». 34. «لَهُمْ عَذابٌ فِی الْحَیوةِ الدُّنْیا وَ لَعَذابُ الْآخِرَةِ أَشَقُّ وَ ما لَهُمْ مِنَ‌اللَّهِ مِنْ واقٍ؛ برای آنان در زندگی این جهان عذاب است و عذاب سرای دیگر سخت‌تر است و کسی آنها را از عذاب خداوند نگاه نمی‌دارد». 35. «مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتی وُعِدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهَارُ أُکُلُهَا دَائِمٌ وَ ظِلُّهَا تِلْکَ عُقْبَی الَّذِینَ اتَّقَوْا وَ عُقبَی الْکَافِرِینَ النَّارُ؛ وصف بهشتی که به پرهیزکاران وعده داده شده است (این است که) از زیر (درختان آنها) جوی‌ها جاری است، میوه و سایه آن جاویدانی است این است سرانجام کسانی که پرهیزکاری نمودند و سرانجام کافران آتش دوزخ است». در درون و اعماق روان انسان، دادرس دانا و بیداری به نام «وجدان» وجود دارد که زشت و زیبای اعمال و کردار انسان را درک می‌کند و در محکمه ویژه خود، ستمگران و بیدادگران را محکوم نموده و آنان را مذمت می‌نماید؛ چه بسا دیده می‌شود جنایتکاران پس از انجام دادن جنایت نوعی ناراحتی باطنی، در خود احساس می‌کنند. این ناراحتی و ندامت همان فشار و شلاق وجدان است که، بی‌اختیار از داخل بر جان آنان نواخته می‌شود. گاهی فشار روحی و درک زشتی، در پرتو وجدان، به جایی می‌رسد که افراد گناه کار به خودکشی دست می‌زنند و یا خود را به دادگاه‌ها معرفی می‌کنند تا از فشار و ضربات وجدان آسوده گردند و گاهی دیوانه می‌شوند. ولی تأثیر قدرت وجدان محدود است؛ گاهی تکرار جنایت، قیافه عمل را دگرگون می‌کند و دیده وجدان را از کار می‌اندازد و در برابر بزرگ‌ترین جنایات، خون‌سردی خود را حفظ می‌کند. جباران جهان، مانند حجاج و چنگیز و ناپلئون که، از دم شمشیر آنها خون‌می‌چکید، از قتل و اعدام صدها نفر باک و هراسی نداشتند؛ زیرا جنایت، براثر تکرار، زشتی

خود را از دست می‌دهد و رنگ عملی عادی به‌خودمی‌گیرد و احیاناً کارهای زشت، لباس زیبا می‌پوشند. گاهی اهداف‌مادی و علاقه به یک هدف پست، دیده وجدان را کور کرده و هر گونه عمل‌زشتی که کمک به هدف می‌نماید، از دیده وجدان نابینا، ضروری و مطابق‌قانون عدل و انصاف شمرده می‌شود. امروز دو ابرقدرت شرق و غرب دو راه متناقض می‌روند و در این راه جنگ‌ها را دامن می‌زنند؛ کشتارها و سیلاب‌های خون راه می‌اندازند و هرکدام عمل خود را با وجدان خود توجیه می‌کنند و از کشتن هزاران انسان بی‌پناه پروایی ندارند؛ زیرا علاقه به حفظ هدف‌های مادی، کشنده وجدان و کورکننده دیده بصیرت است. عوامل نابیناکننده وجدان منحصر به آن چه گفته شد نیست، بلکه عوامل دیگری می‌تواند وجدان انسان را فریب دهد. قرآن درباره فریب خوردن وجدان و زیبا جلوه نمودن بسیاری از اعمال زشت، علاوه بر آیه مورد بحث (آیه 33) در آیات دیگری نیز بحث نموده آن جا که چنین می‌فرماید: «أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَناً فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَآءُ وَ يَهْدی مَنْ يَشَآءُ فَلاتَذْهَبْ نَفْسُکَ عَلَيْهِمْ حَسَراتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ؛(14) آیا کسی که عمل زشت او برای او زیبا جلوه می‌نماید و آن را کردار زیبا می‌پندارد، (مانند مرد مؤمنِ حقیقت‌بین و نیکوکار) است؟ خداوند هر کسی را بخواهد گمراه و هر کسی را بخواهد هدایت می‌کند. (برای اعراض آنان از راه حق) حسرت مخور، خداوند از اعمال آنها آگاه است». خدا نکند روزی قاضی محکمه وجدان، از کار بیفتد که دیگر پلیدترین اعمال، رنگ ضرورت اجتماعی به خود می‌گیرد: وقتی از ترومن پرسیدند که، آیا وجدان شما از این که دو شهر بزرگ ژاپن را با بمب‌های اتمی بمباران کردید و نفوس بی‌شماری از بیماران و کودکان و پیران و... را به صورت توده خاکستر درآوردید ناراحت شد یا نه؟ وی در جواب گفت: نه! چرا؟ زیرا این کار ضرورتی اجتماعی بود که اگر این کار صورت نمی‌گرفت جنگ ادامه پیدا می‌کرد و بیش از این تلفات می‌داد و... . دقت کنید چگونه وجدان خود را فریب و به وحشیانه‌ترین عمل، رنگ ضرورت اجتماعی می‌دهد. مشرکان، ایمان و اعتقاد به خدا و حکومت پیامبران را مخالف مرام و اهداف مادی می‌دانستند و علاقه آنان به هوس‌های سرکش و شهوت‌رانی‌های بی‌قید و شرط پرده‌ای در برابر بصیرت آنها به وجود آورده بود که پرستش بت و جلوگیری از انتشار آیین اسلام و ده‌ها عمل ناشایست در نظر آنها، عملی صددرصد انسانی و مطابق قانون عدل و انصاف و اصول اجتماعی جلوه کرده بود. آنان در حقیقت، در باطن می‌خواستند برای رسیدن به اهداف زودگذر دنیوی از زیر بار تکالیف شانه خالی کنند. لذا در آیه مورد بحث می‌فرماید: «بَلْ زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرُهُمْ وَ صَدُّوا عَنِ السَّبِيلِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَالَهُ مِنْ هَادٍ». در بحث‌های پیش یاد آور شدیم که هدایت و یا گمراه ساختن خدا بی‌ملاک

نیست و تا در انسان یک نوع آمادگی قبلی نباشد، از هدایت الهی بهره‌مند نمی‌شود و چنین آیاتی هرگز دلیل بر جبر و سلب اختیار از انسان نیست. هدایت و ضلالت الهی نتیجه اعمال و عکس‌العمل صفات درونی و اعمال ظاهر ماست و تا انسان فکر خود را در مسیر هدایت و کشف حق قرار ندهد، از وسایل هدایت (انبیا و کتاب‌های آسمانی) بهره‌ای نخواهد برد و اضلال خداوند چیزی جز این نیست. در آیه 34 سه نوع کیفر برای افراد کافر تعیین شده است: 1. گرفتاری در دنیا؛ 2. عذاب اخروی؛ 3. محرومیت از شفاعت در روز واپسین. منظور از عذاب دنیوی همان بلاهایی است که دامنگیر آنان می‌گردد و نتیجه مستقیم کفر و بی‌ایمانی آنهاست و عذاب اخروی همان کیفر الهی است و محرومیت از شفاعت، نتیجه نبودن حامی در روز رستاخیز است؛ زیرا شفاعت شرایطی دارد و ایمان و اسلام، از شرایط قطعی آن است. آیه 35 نتیجه بحث مفصلی را که از چندین آیه پیش، در مورد حق و باطل آغاز شده، متذکر می‌شود و سرانجامِ هر دو گروه را از نظر پاداش و کیفر، که یکی بهشت جاودان و دیگریَ جهنم سوزان است، تشریح می‌کند. پی‌نوشتها: -- 1. اسراء (17) آیات 93-90. 2. اسراء (17) آیه 93 . 3. در تفسیر آیه هفتم این سوره، در مورد این گروه به گستردگی سخن گفتیم . 4. بقره (2) آیه 145. 5. قمر (54)، آیه 2 و 3. 6. انعام (6) آیه 111. 7. اعراف (7) آیه 94 . 8. اعراف (7) آیه 20. 9. هر گاه مفاد آیه را وسیع بدانیم و به آن رنگ جهانی بدهیم در این صورت می‌توان گفت این آیه در مکه نازل شده است و هرگز لزومی ندارد که آن را مدنی بدانیم و از این راه، گفتار برخی از مفسران، که همه آیات این سوره، جز آخرین آیه آن را مکی می‌دانند، می‌توان تصحیح نمود. 10. روم (30) آیه 47. 11. یونس (10) آیه 18. 12. نجم (53) آیه 23. 13. کشاف، ج 2، ص 168. 14. فاطر (35) آیه 8.

دو گروه منصف و لجوج از اهل کتاب 36. «وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَ مِنَ الْأَحْزَابِ مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَاللَّهَ وَ لاَ أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُوا وَ إِلَيْهِ مَآبِ؛ کسانی که به آنان کتاب (آسمانی) داده‌ایم از قرآنی که بر تو نازل شده است، شادمان و خوشحال می‌شوند؛ ولی گروهی از آنان، قسمتی از آن (قرآن) را انکار می‌کنند (زیرا قرآن با عقاید ساختگی آنها موافق نیست). بگو: من مأمورم که خدا را بپرستم و برای او شریک و انبازی قرار ندهم. به سوی او دعوت می‌کنم و بازگشت همه به سوی اوست». 37. «وَ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْماً عَرَبِيّاً وَ لَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَائَهُمْ بَعْدَ مَا جَائَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّه مِنْ وَلِيٍّ وَ لاَوَاقٍ؛ هم‌چنان که بر پیامبران گذشته کتاب نازل نمودیم برای تو نیز (قرآن) به زبان عربی فرو فرستادیم تا میان حق و باطل حکم کند. هرگاه پس از یقین و ایمان (به صحت و استواری قرآن) از هوس‌های آنان پیروی کنید، برای تو در برابر خدا نه دوستی خواهد بود و نه حامی و نگهبانی». در هر دوره و زمانی پاکدلانی بودند که از حق و حقیقت پیروی نمودند و از هر نوع تعصب‌های جاهلانه و غرض‌ورزی دور بودند. این پاکدلان آن چنان بر تمایلات نفسانی و غرایز درونی، که همگی از «حب ذات» و «خود خواهی» سرچشمه می‌گیرد، تسلط داشتند که پیروی از حقیقت را بر تمام آنها مقدم می‌داشتند اگرچه در این راه آماج بلاها و گرفتاری‌ها و هدف ملامت‌ها و سرزنش‌ها گردند. در آغاز طلوع اسلام اگرچه بیشتر نصارا و یهود با این آیین آسمانی، به نزاع و مخاصمه برخاستند و با تمام نیرو کوشیدند از گسترش نور حق جلوگیری کنند، ولی در میان آنان آزاد مردانی بودند که پرده جهل و تعصب را پاره کرده و پیروی از آیین الهی را بر تعصب‌های جاهلانه مقدم داشتند و از نزول قرآن و طلوع آیین جدید، که خصوصیات آورنده آن را در کتاب‌های خود خوانده بودند، شادمان و خوشحال بودند. قرآن مجید در نخستین آیه مورد بحث درباره این گروه آزاد فکر چنین می‌فرماید: «وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ؛ افرادی که دارای کتاب آسمانی هستند از شنیدن آیات قرآن و گسترش این آیین توحید سخت خوشحال می‌شوند» زیرا وعده‌ای را که از حضرت موسی و حضرت مسیح شنیده بودند اکنون محقق شده می‌یافتند. تاریخ اسلام نام و خصوصیات برخی از این افراد را ضبط کرده و در عین حال خاطرنشان ساخته است گرایش ملت یهود به آیین اسلام چندان چشمگیر نبود و جز چند نفر انگشت‌شماری، مانند عبدالله بن سلام و جمعی دیگر، همگی در جبهه مخالف بودند، در حالی که گرایش مسیحیان به آیین اسلام بیشتر و قابل ملاحظه‌تر بود؛ مثلا از

مسیحیان «نجران» هشتاد نفر و از حبشه 32 و از یمن هشت و جاهای دیگر، تعدادی، با کمال میل و رغبت آیین توحید را پذیرفتند. قرآن مجید در موارد مختلفی از این افراد پا کدل، که هدفی جز پیروی از حق نداشتند، به خوبی یاد کرده و می‌فرماید: «وَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ؛(1) از طایفه موسی(ع) گروهی هستند که به حق هدایت می‌کنند و به آن دادگری می‌کنند». و در جای دیگر می‌فرماید: «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ؛(2) کسانی که قبلاً به آنان کتاب داده شده است به قرآن ایمان می‌آورند». البته مقصود گروه‌هایی است که خالصانه و آگاهانه به اسلام گرویدند و به آورنده آن ایمان آوردند. ولی به داوری تاریخ و گواهی خود قرآن، در هر دوره‌ای از دوره‌های زندگی اجتماعی بشر، گرایش به آیین حق کمتر بوده است و همواره طرفداران حقیقت در اقلیت به سر می‌بردند. در تاریخ پیامبران آسمانی و مبارزه‌های پی‌گیرانه آنان با گروه‌های مختلف، شنیدنی‌های زیادی وجود دارد که انسان را سخت تکان می‌دهد. در تاریخ زندگی حضرت نوح(ع) می‌خوانیم: مجموع افرادی که به وی پس از 950 سال دعوت و تبلیغ، گرویده بودند از 82 نفر تجاوز نمی‌کرد؛ یعنی تقریباً در هر دوازده سال یک نفر آیین او را می‌پذیرفت و او پس از این همه بحث و گفتگو موفق می‌شد در هر دوازده سال یک نفر را از چنگال شرک و دوگانه‌پرستی نجات بخشد(3). منطق غلط و نارسا منطق آن دسته از اهل کتاب که با آیین جدید به مخالفت برمی‌خاستند این بود که چرا برخی از دستورهای اسلام با عقاید و احکامی که از تورات و انجیل تحریف یافته به آنان رسیده بود، مخالف است. یهودان شبه جزیره از تعدد «قبله» و از این که قبله مسلمانان با آنان فرق دارد و هم‌چنین مسیحیان از «توحید» و یگانگی خدا که درست نقطه مقابل «تثلیث» مسیحیت است، سخت ناراحت بودند و اصرار داشتند که پیامبر اسلام از راه و روش آنان پیروی کند در صورتی که نارواترین تمناهای بشر این است که آرزو کند پیامبر معصوم و تربیت‌یافته وحی، از کار کسانی پیروی کند که در برابر خطا و اشتباه، کوچک‌ترین مصونیت ندارند. پیامبر اکرم مأمور شد در برابر احزاب مخالف، که قسمتی از برنامه‌های پیامبر را انکار می‌کردند،(4) تمنای باطل آنان را با جمله‌های زیر پاسخ بگوید: 1. «اِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَاللَّهَ وَ لاَ أُشْرِكَ بِهِ؛(5) از طرف خدا مأمورم که تنها او را بپرستم و برای او شریکی قرار ندهم (در این صورت تثلیث برخلاف چیزی است که من باید مردم را به آن دعوت کنم)». دعوت به توحید و یگانگی خدا، زیربنای دعوت اسلام، بلکه تمام ادیان آسمانی است و هر نوع شرک و دوگانگی و تثلیث از طرف افراد مغرض، به آیین خدا راه یافته است از این رو اسلام هنگامی که می‌خواهد پیروان تمام ادیان آسمانی را به وحدت و اتفاق دعوت کند دعوت به یگانه‌پرستی و مبارزه با شرک را اساس اتحاد

و اتفاق معرفی می‌کند و معتقد است که از روز نخست خدا دارای یک آیین بوده است و همه پیامبران نیز برای تبلیغ همان اعزام شده‌اند و آن جز آیین توحید و مبارزه با شرک چیزی نیست آن جا که می‌فرماید: «قُلْ یَا أَهْلَ الْکِتَابِ تَعَالَوْا إِلَی کَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَیْنَنَا وَ بَیْنَکُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لا نُشْرِکَ بِهِ شَیئاً وَ لا یَتَّخِذَ بَعْضُنَا بعضاً أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ...؛(6) ای اهل کتاب، ما شما را به یک اصل مشترک دعوت می‌کنیم که غیر خدا را نپرستیم کسی را انباز او قرار ندهیم و بعضی از ما بعض دیگر را به خدایی نپذیرد». با این وضع چگونه ممکن است که پیامبری برای جلب عواطف مسیحیان از آیین توحید دست بردارد و به تثلیث بگراید. 2. «إِلَیْهِ أَدْعُوا وَإِلَیْهِ مَآبْ؛ به سوی او دعوت می‌کنم و بازگشت همگی به سوی اوست». این جمله کوتاه، همه زیر بنای اسلام را، که رسالت پیامبر هم روی آن استوار است، بیان می‌کند. جمله نخست بازگوکننده نخستین اصل اساس اسلام (توحید) و دومی، ناظر به معاد و روز رستاخیز است و رسالت پیامبر گرامی، که خود اصل سومی است، بر این دو اصل قرار دارد. قرآن داور میان حق و باطل خداوند برای محکوم ساختن تمنای هر نوع تغییر و تبدیل در شریعتی که حضرت محمد(ص) برای ابلاغ آن اعزام شده است کتاب آسمانی خود را آن چنان معرفی می‌کند که بعدها هیچ شخصی تمنای دگرگونی در آیین اسلام را در فکر خود نپروراند و می‌گوید این کتاب به سان کتاب‌های دیرینه، حاکم و داوری است میان حق و باطل و آن چه را آورده است جز حق چیز دیگری نیست. بنابر این شایسته است که از این پیروی کنید و در جای دیگر این حقیقت را نیز بازگو نموده و می‌فرماید: «وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْکِتَابَ بِالْحَقِّ لِیَحْکُمَ بَیْنَ النَّاسِ فیمَا اخْتَلَفُوا فیهِ؛(7) کتاب‌هایی را همراه پیامبران فرستاد تا در میان مردم در مورد مسائل اختلافی داوری کنند». در جای دیگر درباره خصوص قرآن می‌فرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَیْکَ الْکِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْکُمَ بَیْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاکَ اللَّهُ؛(8) ما قرآن را با استواری خاصی به تو نازل کردیم تا در میان مردم با آن چه خدا به تو آموخته است داوری کنی». این قرآن دارای دو صفت است: 1. «حکماً»: حاکم و داور است. 2. «عربیاً»: به زبان عربی است که زبان خود پیامبر و قوم وی که یکی از گسترده‌ترین و زنده‌ترین زبان‌های جهان است. آیین اسلام اگرچه آیین جهانی است، ولی کتاب آسمانی آن باید به زبانی از زبان‌های دنیا باشد چه بهتر که به زبان خود پیامبر و منطقه‌ای که پیامبر از آن‌جا برخاسته است باشد؛ زیرا هر پیامبری هرچند دعوت او وسیع و جهانی باشد نخست باید قوم خود را، که او را خوب می‌شناسند، رهبری کند؛ زیرا تا دعوت او در منطقه‌ای که پرورش یافته و در میان گروهی که بزرگ شده است نافذ و مؤثر نگردد؛ دیگران به آسانی به وی ایمان نمی‌آورند و با خود می‌گویند: اگر وی مردی پاک و وارسته بود و دعوت وی مفید و سودمند بود چرا قوم

وی از او سر بتافتند. از این رو، باید هر پیامبری دعوت خود را از قوم خود آغاز نموده و کتاب او باید به زبان قوم او باشد و مردم مناطق دوردست به واسطه دیگران از آن بهره‌مند شوند. قرآن مجید می‌فرماید: «وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسانِ قَوْمِهِ...؛(9) هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر به زبان قوم خودش». بهانه‌جویی مشرکان 38. «وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلاً مِنْ قَبْلِكَ وَ جَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجاً وَذُرِّيَّةً وَ مَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِىَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ؛ پیش از تو پیامبرانی فرستادیم که دارای همسر و فرزند بودند. برای هیچ پیامبری روا نبود معجزه‌ای بدون اذن خدا بیاورد. برای هر زمان حکمی است که نوشته و تعیین گردیده است». آیات قرآنی و متون کتاب‌های سایر ادیان آسمانی، همگی حاکی است که در میان ملل و اقوامی که پیامبران برای هدایت آنان مبعوث شده بودند، گروهی با افکار کوتاه و کودکانه خود، نهضت پرتحرک آموزگاران الهی را از پیشرفت بازمی‌داشتند. اگر طرف خطاب انسان، فردی فهمیده و دارای فکری عالی باشد، جذب و پیروزی بر او بسیار سهل و آسان خواهد بود و در مبارزه دو نیروی حق و باطل، منطق حق، بر سفسطه باطل پیروز خواهد گشت، مخصوصاً اگر طرف گفتگو علاوه بر فهمیدگی، روحی سالم و دور از تعصب داشته باشد. رهبری یک فرد، با تمام مشکلاتی که دارد برای مردان بزرگ جهان مخصوصاً طبقه پیامبران که به نیروی صبر و شکیبایی مجهزند، چندان کار دشواری نیست. مشکل هدایت در جایی است که طرف مقابل با فکر کوتاه و نارسای خود بخواهد به جنگ پیامبران، که با عالی‌ترین سلاح علمی (یعنی منطق وحی) مجهزند، برود در این صورت بهره مردان الهی در این درگیری چندان چشمگیر نخواهد بود؛ زیرا هدف پیامبران نابود کردن طرف مقابل نیست، بلکه هدایت و رهبری آنان به سوی سعادت و خوشبختی است و جذب این دسته به این هدف، بسیار کم رخ می‌دهد. دقت در آیه مورد بحث گواهی می‌دهد که گروهی از مشرکان موضوع رهبری پیامبر اسلام را از سه جهت مورد انتقاد قرار داده و اشکالاتی به شرح زیر داشتند: 1. چرا این پیامبر دارای همسر و فرزند است؟ 2. چرا معجزه‌های مورد نظر آنان را نمی‌آورد؟ 3. در نهایت چرا شریعت و آیین و ی با آیین پیامبران پیشین تفاوت دارد؟ و حتی گاهی حکمی را که خود او قبلا تصدیق و امضا کرده بود بعداً نسخ می‌کند؟ این اشکالات کودکانه، که دهن به دهن در میان مردم شبه جزیره می‌گشت، چرخ عظیم و پرقدرت نهضت آسمانی را، که به وسیله پیامبر اسلام به گردش در آمده بود، از تحرک و پیشرفت باز می‌داشت و رسول گرامی را بر آن می‌داشت که بنشیند و به حل اشکالات آنان بپردازد. پاسخ انتقاد اول: آیه مورد بحث با خلاصه‌گویی ویژه قرآن، به هر سه اشکال آنها پاسخ می‌گوید و در پاسخ انتقاد نخست چنین می‌فرماید: داشتن همسر و فرزند با منصب رهبری از جانب خدا منافات

ندارد و پیش از پیامبر اسلام انبیای گذشته نیز دارای همسر و فرزند بودند چنان که می‌فرماید: «وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلاً مِنْ قَبْلِکَ وَ جَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجاً وَ ذُرِّيَّةً؛ پیش از تو پیامبرانی فرستادیم و برای آنان همسران و فرزندانی قرار دادیم». گاهی مشرکان مقام رهبری الهی را بالاتر از آن می‌دانستند که بشری عهده‌دار آن باشد و می‌گفتند: «مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَ يَمْشِی فِی الْأَسْوَاقِ؛(10) چرا این پیام‌آور، غذا می‌خورد و یا در بازار راه می‌رود (و سرانجام چرا سیمای بشری دارد؟)». این اعتراض و امثال آن، نمونه درک و شیوه تفکر آنان است و دیگر فکر نمی‌کردند نخستین پایه هدایت، موضوع هم‌نوع بودن است و هر گاه بنا باشد فرشته‌ای ما را هدایت کند، ناچار باید جامه انسانیت بر تن کند، تا در پرتو الفت و انس، که لازمه هم‌نوعی است، ما را از زشتی‌ها و بدی‌ها باز دارد و به سوی سعادت و خوشبختی دعوت کند. قرآن مجید به این حقیقت در یکی از آیات تصریح کرده و می‌فرماید: «وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَکاً لَجَعَلْنَاهُ رَجُلاً؛(11) هر گاه برای هدایت شما فرشته‌ای را تعیین کنیم باید او را به صورت انسانی قرار دهیم». در جای دیگر می‌فرماید: اگر فرشتگانی در روی زمین مستقر بودند و می‌خواستیم برای آنان پیامبری اعزام کنیم، به حکم لزوم سنخیت باید برای ابلاغ فرمان وحی به سوی فرشتگان، فرشته‌ای را برگزینیم و به سوی آنان بفرستیم. چنان‌که می‌فرماید: «قُلْ لَوْ کَانَ فِی الْأَرْضِ مَلَائِکَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَاعَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَکاً رَسُولاً؛(12) بگو: هرگاه در روی زمین فرشتگانی مستقر گردند و راه بروند برای آنان از آسمان، پیامبری از فرشتگان اعزام می‌کردیم». پاسخ انتقاد دوم: قدرت تخریبی انتقاد دوم بیش از اشکال نخست است؛ زیرا هر فردی پس از تأمل کوتاهی درمی‌یابد هم‌رنگی و به اصطلاح هم‌نوعی، شرط اساسی هدایت است از این رو، پاسخ انتقاد دوم ساده نیست و تا فرد از نظر توحید و یگانگی خدا در ذات و تدبیر جهان به مرحله‌ای بالا و خاص نرسد، نمی‌تواند از عهده حل آن برآید. این انتقاد گواه آن است که مشرکان موقعیت پیامبران را از نظر قدرت و توانایی درست ارزیابی نکرده بودند؛ آنان برای پیامبران، قدرت مطلقی قائل بودند که هر نوع کاری بخواهند انجام دهند. آنان تصور می‌کردند موقعیت خدا در جهان آفرینش، به سان بازرگانی است که مؤسسه بازرگانی به وجود می‌آورد، ولی اداره آن را به عهده دیگران می‌گذارد؛ خدا نیز به سان آن بازرگان پس از آفریدن زمین و آسمان، تدبیر و اداره آن را به عهده پیامبران گذارده و آنها با اختیارات تامی که دارند هر کاری بخواهند می‌توانند انجام دهند و به درخواست هر نوع معجزه‌ای پاسخ مثبت می‌دهند. چنین انتظاری از پیامبران با جهان‌بینی مرد الهی، که نظام توحید را در ذات خدا و صفات و افعال او رعایت می‌کند و هیچ گاه برای خدا شریکی در مراحل سه‌گانه ذات، صفات و

افعال قرار نمی‌دهد، سازگار نیست. توحید فرد موحد، به مقام ذات خدا منحصر نیست که بگوید خدا یکی است و شریک و همتا ندارد، بلکه اصرار او بیشتر روی جهات دیگر است؛ زیرا به زحمت می‌توان در تاریخ بشر و مکتب‌های مختلفی که به یادگار مانده است اقوامی یافت که منکر توحید ذاتی بوده و در جهان به دو قائم بالذات، که هیچ ربطی به یکدیگر ندارند، قائل باشند، بلکه هر کجا شرک و «ثنویت» و دو گانگی بوده مربوط به موضوع خالقیت و یا تدبیر جهان آفرینش و لااقل تقرب و وسیله‌جویی بوده است و بس. از آن جا که اذهان عرب جاهلی به انواع شرک آلوده بود، انتقاد دوم بیش از اشکال نخست بر قلوب آنان اثر می‌گذاشت و بر اثر قدرت تخدیریی که این ایراد داشت، قرآن مجید در همین سوره در سه مورد(13) به ردّ انتقاد آنان پرداخته و قدرت پیامبران را در انجام هر کاری و آوردن هر معجزه‌ای به اذن خدا مشروط دانسته است و در همین آیه مورد بحث می‌فرماید: «...وَ مَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ...؛ هیچ پیامبر بدون اذن خدا، نمی‌تواند آیت و معجزه‌ای بیاورد». زیرا پیامبر، بشر است و بشر از هر نظر قدرت محدود و متناهی دارد و به علاوه همین قدرت محدود را نیز از مقام بالا می‌گیرد و آن چنان نیست که او تابع اراده‌های کودکانه مردم باشد که هر معجزه‌ای - ولو برای تفریح و سرگرمی و پس از آوردن معجزات دیگری که حجت را برای افرادِ بی‌نظر تمام می‌کند - بخواهند موظف به انجام آن باشد، بلکه قدرت و توانایی او محدود و مشروط به اذن خداست و خدا در مواردی اجازه می‌دهد که معجزه وسیله هدایت باشد نه سرگرمی و یا این که حجت از طریق دیگر و با آوردن معجزات دیگر تمام نشده باشد. ولی هر گاه معجزه‌خواهی گروهی برای سرگرمی یا لجاجت و عناد باشد و یا این که حقانیت پیامبری از طرق و معجزات دیگری (مانند قرآن) ثابت شود دیگر دلیل ندارد بر پیامبر واجب باشد خواسته آنان را پاسخ گوید و یا خدا به او اجازه انجام چنین کاری بدهد. پاسخ از انتقاد سوم: انتقاد سوم آنها، روی تفاوت‌هایی بوده که شریعت اسلام با شرایع گذشته داشت. آنان تصور می‌کردند اگر حکمی از جانب خداوند در محدوده‌ای از زمان تصویب شد، دیگر صحیح نیست در محدوده دیگری خلاف آن تصویب شود و اگر برای ملل یهود و نصارا موضوعی تحریم شد نباید در آیین مقدس اسلام حلال شمرده شود، هم‌چنین اگر در آغاز اسلام قانونی به رسمیت شناخته شد هرگز صحیح نیست پس از مدتی خلاف آن تشریع گردد. ریشه این اشکال از یهود بود و مشرکان شبه جزیره آن را از یهود گرفته بودند. هر گاه ملاک برای تشخیص آیات مکی از مدنی مضامین آیه باشد نه روایات آحادی که اَسناد صحیح و درستی ندارند باید گفت این آیه و آیه بعدی در مدینه نازل شده است و هرگز محیط مکه با این اعتراض و سخنان آشنا نبود؛ چون مضمون

دو اعتراض پیشین به‌طور مسلم از جانب مشرکان بوده و هرگز اهل کتاب، زن و فرزند داشتن را با مقام رهبری منافی نمی‌دانستند و انتظار نداشتند که پیامبر تمام درخواست‌های کودکانه آنان را بپذیرد. از این رو باید گفت محل نزول این آیه، مکه است و مشرکان مکه اعتراض به نسخ را از دیگران یاد گرفته بودند و یا بدون تماس با آنان به فکر خود آنها رسیده بود. خلاصه انتقاد آنان این است که تشریع هر حکمی بر اساس مصلحت و ملاکی است و اکنون که حکم دیگری جای آن را می‌گیرد از سه صورت خالی نیست: 1. حکم نخست از اول فاقد ملاک و مصلحت بوده است؛ 2. این حکم تا لحظه نسخ واجد مصلحت بوده ولی از حالا به بعد آن مصلحت را ندارد؛ 3. حکم نخست، هم اکنون نیز مصلحت دارد با وجود این حکم دیگری جای آن را می‌گیرد. بی‌پایگی دو صورت نخست بسیار و اضح و روشن است؛ زیرا لازمه این که حکمی از روز اول و یا پس از مدتی فاقد مصلحت باشد این است که قانون‌گذار در تشخیص خود دچار خطا بوده و موضوعی که تصور کرده بود تا ابد مصلحت دارد یا از اول مصلحت نداشته و یا در اثنا فاقد آن گشته است. صورت سوم با اراده حکیمانه خداوند سازگار نیست و هرگز خدای حکیم چنین کاری را انجام نمی‌دهد. قرآن در پاسخ اعتراض آنان می‌گوید: «لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ؛ برای هر دوره‌ای و زمانی حکمی است که بر مردم آن زمان نوشته شده است» یعنی اگر روزی برای بنی‌اسرائیل، بیت‌المقدس را قبله و روزی دیگر برای مسلمانان، کعبه را قبله قرار دادیم روی این اساس است که هر زمان برای خود مقتضی و حکمی دارد که باید مطابق آن تشریع و تقنین انجام گیرد و یا اگر در آغاز اسلام حکمی را به رسمیت شناختیم و پس از مدتی خلاف آن را بیان داشتیم، روی این قاعده کلی است که،برای هر زمان حکمی است که باید اعلام و اظهار گردد. در جعل احکام نباید از موضوعی به نام «زمان» غفلت نمود. ممکن است حکمی در زمانی، در یک روز و یا یک سال، مصلحت باشد و در زمان دیگر مصلحت نباشد. از این رو هیچ مانع ندارد حکمی در زمان حضرت مسیح(ع) و یا پیش از آن، همراه مصلحت باشد؛ ولی پس از گذشت آن و پدید آمدن تحولات و انقلاب فردی و اجتماعی و دگرگون گشتن وضع بشر ادامه آن حکم صحیح و صلاح نباشد. از این نظر دانشمندان می‌گویند حقیقت نسخ جز اعلام پایان یافتن مدت و زمان حکم، چیز دیگری نیست؛ یعنی از آغاز کار، این حکم فقط برای همین مقدار از زمان تشریع شده بود و بس. پس از شنیدن این بیان فشرده باید در مفاد این جمله کوتاه «لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ» از دو نظر دقت بیشتری انجام دهید: 1. دقت در این که مقصود از لفظ «کتاب» کتاب‌های آسمانی نیست؛ بلکه مقصود همان معنای اسم مفعولی آن (مکتوب) است و مفاد آیه این است که هر دوره‌ای برای خود تقاضا و حکمی دارد که بر مردم آن زمان نوشته

شده است. 2. هرگز نباید از این بیان چنین نتیجه بگیرید که باید قسمتی از احکام اسلام بر اثر مرور زمان تغییر یابد؛ زیرا در مباحث مربوط به خاتمیت، ابدی و جاودانی‌بودن آیین اسلام و این که قوانین آن‌طوری است که با همه اعصار آینده می‌سازد، ثابت شده و به‌طور مؤکد گفته شده است هر قانون و سنتی که متکی بر امور فطری باشد، هیچ گاه عوض نخواهد شد(14). امکان تغییر سرنوشت 39. «يَمْحُوا اللَّهُ مَايَشَاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ؛ خداوند محو و نابود می‌کند و یا ثابت و استوار نگاه می‌دارد آن چه را بخواهد و نزد اوست ریشه تمام مقدورات».(15) از عالی‌ترین مفاهیم قرآن و معارف اسلامی، موضوع امکان تغییر و دگرگون ساختن تقدیر و سرنوشت است و این که انسان می‌تواند، قسمتی از سرنوشت خود را با رفتار و کردار خود دگرگون سازد و این همان مسأله «بداء» است که در کتاب‌های عقاید و مذاهب درباره آن به گستردگی بحث شده است. منطق شیعه درباره «بداء» از نظر قرآن و عقل آن چنان روشن است که اگر این مسأله در محیطهای دور از غرض و جنجال مطرح گردد، هیچ فرد خداپرستی نمی‌تواند آن را انکار کند؛ به عبارتی روشن‌تر، هر گاه در مسأله تقدیر از منطق یهود پیروی کنیم و بگوییم برای انسان یک تقدیر بیش نیست و آن چه از روز نخست مقدر شده است، حتماً باید انجام بگیرد و دگرگونی در آن ممکن نیست در این موقع مسأله «بداء» که حقیقت آن دگرگون ساختن سرنوشت با اعمال نیک و بد است، بی‌مورد خواهد بود. هم‌چنین اگر از نظر غرب‌زدگان پیروی کنیم و اصولا تأثیر دعا و اعمال نیک و یا بد را در دگرگون ساختن تقدیر منکر شویم و تنها دیده خود را به علل طبیعی و مادی بدوزیم، در این صورت، مسأله «بداء» موضوعیتی پیدا نمی‌کند. ولی هر گاه هر دو منطق را واهی شناختیم ناچار باید برای بشر، دو نوع سرنوشت معتقد شویم: 1. سرنوشتی قطعی و حتمی که به هیچ نحو قابل دگرگونی نیست. 2. سرنوشتی که با اعمال ما دگرگون می‌شود و سرنوشت دیگری جای آن را می‌گیرد. در این موقع مسأله «بداء»، که یکی از معارف مهم اسلام است و ریشه قرآنی دارد و از میان ملل اسلامی تنها یک گروه به حقیقت این مسأله پی برده‌اند، جلوه تازه‌ای خواهد نمود. قرآن مجید می‌فرماید: «يَمْحُوااللَّهُ مَايَشَاءُ وَ يُثْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ؛ خدا هر چه را بخواهد محو می‌کند و یا ثابت و استوار نگاه می‌دارد و پیش اوست ام الکتاب (لوح محفوظ)». این لوح محفوظ ریشه تمام مقدرات به حساب می‌آید. اکنون باید بدانیم آن رشته از تقدیرها را که خداوند نابود می‌کند و یا ثابت نگاه می‌دارد کدام است؟ آیا خداوند تقدیرهای قطعی و حتمی را دگرگون می‌سازد، این فرض که قابل قبول نیست؛ زیرا با فرض قطعی و حتمی بودن دگرگونی، معنا و مفهومی ندارد. طبعاً مقصود، آن رشته از سرنوشت‌هاست که روز نخست به عنوان سرنوشت غیر قطعی تعیین

شده‌اند در این صورت دگرگون کردن آنها، بی‌دلیل و بی‌جهت نخواهد بود؛ هرگاه این دگرگونی مربوط به سرنوشت ما باشد، باید به وسیله خود ما، که همان اعمال نیک و بد ماست، دگرگون گردد و بس، و این، همان حقیقتی است که درباره آن دانشمندان به تفصیل سخن گفته‌اند. هدف از پا فشاری درباره امکان دگرگون ساختن سرنوشت، ردّ منطق یهود است که برای جهان و بشر، بیش از یک تقدیر قائل نبودند و به اصطلاح قرآن، خدا را دست بسته معرفی می‌کردند و قدرت او را محدود می‌ساختند. نتیجه انتشار چنین اعتقادی جز استیلای یأس و نومیدی بر بشر چیز دیگری نیست، در صورتی که اعتقاد به «بداء» و این که قسمتی از تقدیرات انسان دگو گون شدنی است، امید و نشاط می‌آفریند و سبب می‌شود آدمی به کار خیر بپردازد و به راه خیر گام بگذارد. همان‌طور که تشریع «توبه» و «شفاعت» موجب باز گشت گروه‌های گناه‌کار به راه خیر و سعادت است و انکار این دو موضوع تعداد گناه و گناه‌کاران را می‌افزاید؛ زیرا لازمه آن این است که کسی که در آغاز بلوغ دست به گناه زد دیگر راه بازگشت برای او نخواهد بود. هم‌چنین تشریع «بداء» و این که انسان می‌تواند تقدیری را با عملی دگرگون سازد و سرنوشت دیگری را جای‌گزین آن سازد، وسیله گسترش امید در بسیاری از طبقات است، که پاسی از عمر خود را در گناه و آلودگی یا ذلت و زبونی صرف کرده‌اند و به جهت اهمیت آن بود که تمام پیامبران آسمانی مأمور بودند به حقیقت «بداء» اعتراف کنند(216). دگرگونی سر نوشت در پرتو اعمال نیک تغییر سرنوشت با عقاید مذهبی ما آمیخته است و روایات هم گواهی می‌دهند هر گاه افراد رو به درگاه خدا بیاورند و از کارهای ناروا دست بکشند و به یکدیگر خوبی کرده و کارهای نیک انجام دهند، فعالیت را جانشین تنبلی و جهاد را جانشین سستی گردانند، خداوند به برکت این اعمال بدبختی و ناراحتی آنها را برطرف می‌سازد؛ مثلا امام صادق(ع)درباره اسماعیل فرزند خود می‌فرماید: «چنین مقدر بوده که فرزندم اسماعیل به قتل برسد من دعا کردم و از خدا خواستم شرّ دشمنان را از او بگرداند، خداوند دعای مرا اجابت کرد و فرزندم به قتل نرسید». در این مورد، دعا توانسته است تقدیری را دگرگون ساخته و سرنوشت دیگری را جای‌گزین آن سازد. عامل تغییر و واژگون کردن سرنوشت منحصر به دعا نیست بلکه قرآن مجید با بیانی روشن یادآور می‌شود که، ایمان و تقوا و راستی و درستی و نیکوکاری، سرنوشت را دگرگون ساخته و به روی امتی که از نظر زندگی در مضیقه و تنگی به سر می‌برند درهای برکات را می‌گشاید آن جا که می‌فرماید: «وَلَو أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ...؛(17) هر گاه اهل شهرها و آبادی‌ها ایمان بیاورند و باتقوا و پرهیزگار باشند، برکات آسمان و زمین را به روی آنان

می‌گشاییم». بنابر این هرگاه گروهی بر اثر کفر و نافرمانی، مستحق باز گرفتن رحمت الهی گردند، پس از بازگشت آنان به راه اطاعت و تقوا، سرنوشت خود را با دست خود دگرگون می‌سازند و این همان «بدائی» است که امامیه به پیروی از قرآن و اهل‌بیت پیامبر(ص) به آن اعتقاد دارند. قرآن مجید برای استغفار و توبه از گناه، قدرت شگرفی قائل است و می‌گوید: بشر در سایه استغفار و بازگشت از تبهکاری‌ها می‌تواند درهای بسته آسمان را باز کند تا باران رحمت، سرزمین‌های خشک او را سیراب سازد و به آرزوهای بزرگ خود: مال و ثروت و فرزند دست یابد و جایگاه خود را بهشت برین قرار دهد. قرآن این حقیقت را از زبان نوح که همه را از طریق وحی گرفته بود نقل می‌کند: «فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفّاراً يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْراراً وَ يُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَنِينَ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ جَنّاتٍ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَاراً؛(18) به آنها گفتم: از خداوند طلب آمرزش کنید که وی بخشاینده گناهان است تا برای شما باران فراوان بفرستد و شما را به مال و فرزند کمک کند، جایگاه شما را بهشت قرار دهد، نهرهایی برای شما فراهم سازد». این قدرت توجه به خدا و بازگشت به سوی اوست که درهای رحمت را پس از بسته شدن به روی انسان باز می‌کند و سرنوشتی را به فرمان خدا، جای‌گزین سرنوشت دیگر می‌سازد. بی‌جهت نیست وقتی که مردی به محضر امام حسن(ع) شرف‌یاب می‌گردد وعرض می‌کند: «سر زمین ما امسال با خشک‌سالی عجیبی رو به روست» امام‌می‌فرماید: برو استغفار کن. چیزی نمی‌گذرد که شخص دیگری به حضورامام می‌رسد و از فقر و تنگدستی شکایت می‌کند امام به او نیز دستورمی‌دهد برو استغفار کن. باز سومی وارد می‌شود و می‌گوید: از خدا بخواه‌که خداوند به من پسری عنایت فرماید. امام می‌فرماید: استغفار کن. شخصی که در آن جلسه از اول حضور داشت رو به امام می‌کند و می‌گوید: این‌سه نفر، سه نوع درخواست داشتند چطور شما برای انجام خواسته‌های همه، یک نوع راهنمایی فرمودید؟ امام فرمود: من این مطلب را از پیش خود نگفتم، بلکه همه را از گفتار خداوند که از پیامبر خود نوح نقل کرده است، استفاده نموده‌ام 19). یک سؤال قدیمی اگر حقیقت «بداء» این است در صحت آن گفتگو نیست؛ ولی چرا به آن «بداء» گفته می‌شود و معنای آن آشکار شدن مطلبی است که از شخص مخفی بوده باشد، در صورتی که همه حقایق برای خدا از روز نخست آشکار است. پاسخ این سؤال روشن است؛ زیرا این که در زبان عربی می‌گوییم: «بدا للّه؛ برای خدا، آشکار شد» معنای معروف این کلمه مقصود نیست؛ زیرا لازمه آن - همان‌طور که در سؤال گفته شد - این است که مطلبی بر خداوند مخفی بوده بعد برای او آشکار گشته است، در صورتی که او از روز ازل هم از تقدیر نخست و هم تقدیر دوم، آگاه بود و می‌دانست که این فرد سرنوشت نخست را با

سرنوشت دیگری دگرگون می‌سازد. اتفاقاً پیشوایان بزرگ به این نوع اعتراض توجه داشته‌اند و در بیانات شیوای خود، به آگاهی خدا از هر دو نوع تقدیر تصریح فرموده‌اند چنان که امام صادق(ع)می‌فرماید: «ما بدا لِله فی شیء إلّاکان فی علمه قبل أن یبدو له؛(20) در هیچ موردی برای خدا، بدا رخ نداد مگر این که در ازل از آن آگاه بود». در این صورت باید گفت که مقصود، معنای دیگری است که از بررسی زیر به خوبی به دست می‌آید و آن عصاره‌ای است از سخنان علامه بزرگ شیعه مرحوم مفید:(21) اصولا کلمه «بداء» در لغت عرب به معنای آشکار شدن است. قرآن مجید درباره ظالمان و ستمگران می‌گوید: «وَ بَدا لَهُمْ سَیِّئَاتِ مَا عَمِلُوا». یعنی در روز رستاخیز بدی‌های اعمال و رفتار آنان آشکار می‌گردد و نتیجه کردار سوء خود را می‌بینند. ولی در عبارات فصیح عربی گاهی گفته می‌شود که، «بدا من فلان کلام فصیح؛ از فلان شخص کلام فصیح آشکار شد» و گاهی به جای کلمه «من»، «لام» گذارده می‌شود و می‌گویند. «بدا لفلان کلام فصیح» و معنای آن عیناً همان معنای جمله اول است. بنابر این معنای «بداللّه» در این موارد این نیست که برای خدا آشکار گشت؛ بلکه مقصود این است که از خدا برای ما آشکار و ظاهر شد؛ مثلا بسیار می‌شود که مقدمات کاری در نظر ما از هرجهت مهیاست؛ ولی پیش‌آمدهای غیر منتظره‌ای رخ می‌دهد و آن وضع به هم می‌خورد و آن کار انجام نمی‌شود در این‌جا گفته می‌شود: خدا نخواست چنین مطلبی انجام یابد. ممکن است در همین جا کلمه «بداء» به کار برده شود و گفته شود: «بدا للّه إِنه لایرید هذا؛ از خداوند آشکار شد که نمی‌خواهد این کار انجام شود». بنابر این مقصود این نیست که برای خدا آشکار شد تامستلزم جهل به تقدیر دوم باشد، بلکه مقصود این است که از خدا برای ما آشکار گشت. بدیهی است این مطلب اشکالی ندارد و موضوعی است که در طول زندگی هرکس بارها واقع می‌شود که امور برخلاف آن چه انتظار می‌رفت، رخ می‌دهد این، همان «بداء» است . پی‌نوشتها: ---
------------------------------------ 1. اعراف (7) آیه 159. 2. قصص (28) آیه 52. 3. بحارالأنوار، حالات حضرت نوح. 4. چنان‌که می‌فرماید: «وَ مِنَ الْأَحْزَابِ مَنْ یُنْکِرُ بَعْضَهُ» - آیه 36 مورد بحث. 5. این جمله ناظر به انتقاد از تمنای باطل مسیحیان است که پیامبر را به تثلیث دعوت می‌کردند. 6. آل عمران (3) آیه 64. 7. بقره (2) آیه 212. 8. نساء (4) آیه 105. 9. ابراهیم (14) آیه 4. 10. فرقان (25) آیه 7. 11. انعام (6) آیه 9. 12. اسراء (17) آیه 95. 13. آیه 7 و 27 و آیه مورد بحث. 14. در مورد شناسایی احکام ثابت و قابل تغییر ر.ک: آیة الله جعفر سبحانی، خاتمیت از دیدگاه عقل و قرآن ترجمه بخشی از کتاب مفاهیم القرآن اثر دیگر نگارنده. 15. ارتباط آیه مورد بحث با ما قبل آن بسیار روشن است؛ زیرا

در ذیل آیه پیش چنین فرمود: «لِکُلِّ أجَلٍ کِتَابٌ؛ برای هر زمانی حکمی است که برای خصوص آن تعیین و نوشته شده است» مثلاً هر گاه در شرایع آسمانی تغییراتی رخ می‌دهد، روی اصلی کلی است که هر زمان برای خود تقاضای خاصی دارد. در این موقع ممکن است تصور شود که هر گاه حکمی برای زمانی روی جهتی نوشته شد و یا سرنوشتی روی علتی برای کسی مقرر گردید، دیگر آن حکم و سرنوشت قابل تغییر و دگرگونی نیست و حتماً باید اجرا شود. آیه مورد بحث برای بی‌پایه ساختن این اندیشه با صراحت می‌فرماید: خداوند در دگرگون کردن سرنوشتی و یا ثابت نگاه داشتن تقدیری از اختیار و آزادی کاملی برخوردار است و دست او درباره مقدرات جهان و از آن جمله مقدرات انسان باز است و هیچ عاملی نمی‌تواند اختیار را از او بگیرد و اوست که تقدیری را ثابت نگه می‌دارد و یا سرنوشتی را عوض کرده و سرنوشت دیگری را جای‌گزین آن می‌فرماید. 16. اصول کافی، ج 1، ص 147 - 148، ح 3 و 5. چنان‌که می‌فرماید: «ما بعث الله نبیا إلّا بتحریم الخمر و أن یقر لله بالبداء». 17. اعراف (7) آیه 96. 18. نوح (71) آیات 10 - 12. 19. مجمع البیان (ج 5، ص 361) همه این مطالب را از حسن نقل می‌کند. ظاهراً مقصود حسن بن علی(ع) است نه حسن بصری. 20. اصول کافی، ج 1، ص 148، ح 9. 21. ر.ک: صدوق، اوائل المقالات، ص 53؛ شرح عقائد صدوق، ص 24 - 25.

وظیفه اصلی پیامبر 40. «وَ إِنْ مَا نُرِيَنَّکَ بَعْضَ الَّذِی نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّکَ فَإِنَّمَا عَلَيْکَ الْبَلَاغُ وَ عَلَيْنَا الْحِسَابُ؛ اگر برخی از چیزهایی را که به آنان وعده می‌دهیم، به تو نشان دهیم یا تو را (پیش از آن) بمیرانیم، (تفاوتی نمی‌کند) زیرا وظیفه تو تبلیغ و بیان است و محاسبه کار آنها با ماست». 41. «أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِی الْأَرْضَ نَنْقُصها مِنْ أَطْرافِها وَ اللَّهُ يَحْکُمُ لا مُعَقِّبَ لِحُکْمِهِ وَ هُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ؛ آیا نمی‌بینید که پیوسته اقدام به کاستن جوانب زمین می‌کنیم. خدا حکم می‌کند. امر او را رد کننده‌ای نیست (فرمان او در جهان نافذ) و او سریع‌الحساب است». دعوت عمومی پیامبر(ص) با یک رشته وعده‌های الهی مبنی بر فراگیر شدن آیین او در جهان و نابودی دشمنان، آغاز شد. گروهی از شنیدن این اخبار، انگشت تعجب به دندان گرفته و به پیامبر اصرار می‌ورزیدند که در ارائه این وعده‌ها، که آیات الهی بودند، تعجیل ورزد، تا آنان این وعده‌ها را با دیدگان خود مشاهده کنند. وحی الهی نازل شد که به اصرار آنان درباره رؤیت این وعده‌ها اعتنایی نکند؛ زیرا قسمتی از این وعده‌ها در طول حیات پیامبر و قسمتی بعد از او تحقق می‌یابد و در هرحال تأثیری در وظیفه او ندارد و وظیفه پیامبر جز این نیست که رسالت خود را انجام دهد و محاسبه افراد را به خدا واگذارد. قرآن برای بیان این حقیقت (وظیفه خطیر پیغمبر، تبلیغ است و محاسبه افراد با خداست) در نخستین آیه مورد بحث چنین می‌فرماید: «وَ إِنْ مَا نُرِيَنَّکَ بَعْضَ الَّذی نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّکَ فَإِنَّما عَلَيْکَ الْبَلَاغُ وَ عَلَيْنَا الْحِسابُ؛ اگر برخی از چیزها را که به آنان وعده می‌دهیم به تو نشان دهیم، یا تو را پیش از آن بمیرانیم (تفاوتی نمی‌کند) وظیفه تو تبلیغ و بیان است و محاسبه افراد با ماست». به‌طور مسلم این وعده‌ها مربوط به انتشار اسلام و شکست دشمنان آن بوده است. اکنون نمونه‌هایی از این وعده‌ها را، که در سوره‌های مکی وارد شده‌اند، در این‌جا منعکس می‌کنیم و باید توجه نمود این که پیامبر در مدینه چه وعده‌هایی داده است، از هدف آیه بیرون می‌باشد؛ زیرا آیه مورد بحث ما مکی است و طبعاً ناظر به آن دسته از وعده‌های الهی است که در مکه وارد شده‌اند: 1. قرآن مجید در همان آغاز دعوت عمومی با بیان رسایی، از حفظ و حراست پیامبر از شرّ دشمنان خبر داد و فرمود: «فَاصْدَعْ بِمَا تُؤمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِکِينَ اِنَّا کَفَيْنَاکَ الْمُسْتَهْزِئِينَ؛(1) آیین خود را آشکارا ابلاغ کن و از گروه مشرک روی برگردان. ما تو را از شر دشمنان حفظ می‌کنیم». 2. در همین سوره (رعد) پس از ذکر تشبیه بدیعی درباره حق و باطل، نوید قطعی داده است که کفر و شرک به‌سان کف آب محو و نابود می‌شود و آیین اسلام چون آبی که

در زمین فرو می‌رود، در قلوب مردم جای می‌گیرد(2). 3. قرآن به صورت یک ندای عمومی پیروزی پیامبران را در صحنه مبارزه با دشمنان، امری قطعی اعلام نموده و می‌فرماید: «وَ لَقَدْ سَبَقَتْ کَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِینَ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ؛(3) اراده ازلی ما درباره فرستادگان خود، بر این تعلق گرفته است که آنان در پیکارهای خود پیروز باشند». 4. گاهی قرآن گام فراتر نهاده انگشت روی افراد معینی گذارده و از سرانجام بد آنان خبر می‌داد؛ مثلا از بدبختی سر سخت‌ترین دشمن خود ابولهب و همسر او گزارش داد که با همان حالت کفر و شرک جان می‌سپارند(4) و درباره ولید بن مغیره خبر داد که بر صورت او علامتی می‌گذاریم 5) چیزی نگذشت که ابولهب و همسر وی با حالت کفر درگذشتند و ولید در نبرد بدر شرکت کرد و شمشیری بر بینی او وارد آمد و اثر آن روی بینی او باقی ماند. 5. گاهی خود پیامبر، شخصاً درباره نابودی برخی از دشمنان خود سخن می‌گفت: ابی بن خلف از دشمنان سر سخت پیامبر بود، روزی در مکه به پیامبر گفت: ما تو را خواهیم کشت. پیامبر در پاسخ وی فرمود: بلکه من تو را خواهم کشت. چیزی نگذشت که در درگیری «احد» این مرد از پای درآمد، با این که زخم وی سطحی بود و دوستان وی او را دلداری می‌دادند؛ با وجود این از وحشت و ترس، جان سپرد و می‌گفت: «محمد به من گفته است من تو را خواهم کشت و او فردی نیست که دروغ بگوید»(6). آیه مورد بحث حاکی است که پیامبر، مشرکان مکه را از برخی از وعده‌های الهی آگاه ساخته بود و آن وعده‌ها یا همین‌ها هستند که گفته شد یا قریب و مشابه اینهایند. دشمنان دیرباور پیامبر، اصرار می‌ورزیدند هر چه زودتر این وعده‌های الهی را بادیدگان خود مشاهده کنند، در این موقع نخستین آیه مورد بحث، یادآور می‌شود که تحقق یافتن تدریجی این وعده، در هدفی که پیامبر برای آن اعزام گردیده است تأثیری نمی‌گذارد؛ وظیفه پیامبر، همان تبلیغ و بیان حقایق است و هرگز نباید در انتظار آثار گفتار خود بنشیند. این کار خداست که به محاسبه افراد رسیدگی کند و هر فردی را به پاداش و یا کیفر اعمال خود برساند آن جا که فرمود: «فَإِنَّمَا عَلَیْکَ الْبَلاَغُ وَ عَلَیْنَا الْحِسَابُ؛ برتوست ابلاغ حقایق و بر ماست رسیدگی به حساب افراد». این جمله می‌گوید: وظیفه رهبر این نیست که در انتظار نتایج کار خود باشد و اگر در کار خود پیشروی ندید، فوراً دست از کار بکشد. او باید با تمام قوا وارد کار شود و وظیفه مقدس رهبری را به شایستگی انجام دهد و نتایج کار و محاسبه افراد را به خدا واگذارد. آیه دیگر مورد بحث برای رفع تعجب دشمنان درباره وعده‌های الهی (نابودی دشمنان اسلام) موضوع مرگ و میرهایی را که در اطراف جهان انجام‌می‌گیرد یادآور شده و می‌فرماید: آیا آنان نمی‌بینند که ما پیوسته اقدام‌به‌کاستن جوانب زمین می‌کنیم و در هر زمانی گروه‌هایی را به دیار

مرگ‌می‌فرستیم! مقصود از کاستن، همان نابود کردن ساکنان آن منطقه است. بنابر این خود این کار، روشنگر آن است که خداوند می‌تواند به وعده‌های خود درباره دشمنان اسلام، جامه عمل بپوشاند؛ زیرا خداوند توانا و اراده او نافذ است که هیچ عاملی نمی‌تواند جلو اراده او را بگیرد چنان که می‌فرماید: «لَامُعَقِّبَ لِحُکْمِهِ وَهُوَ سَرِیعُالْحِسَابِ». امام صادق(ع) در حدیثی، کاهش اطراف زمین را «مرگ عالم» تفسیر نموده است 7). زیرا وجود عالم از نظر تأثیر، به اندازه تأثیر جمعیتی بزرگ و انبوه است به‌طوری که مرگ یک دانشمند معادل با مرگ یک جمعیت به‌شمار می‌رود. در حقیقت این تفسیر نوعی تطبیق کلی بر مصداق است که امام از آن پرده برداشته است. در برابر خدا، نقشه‌ها نقش بر آب است 42. «وَ قَدْ مَکَرَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلِلَّهِ الْمَکْرُ جَمِیعاً یَعْلَمُ مَا تَکْسِبُ کُلُّ نَفْسٍ وَسَیَعْلَمُ الْکُفَّارُ لِمَنْ عُقْبَی الدَّارِ؛ کسانی که پیش از آنان بودند مکر و حیله ورزیدند؛ در حالی که خداوند، هرگونه مکر و حیله را می‌داند و از کار هر کسی که انجام می‌دهد، آگاه است و کافران به زودی می‌فهمند که سرانجام خانه آخرت از آن کیست». برگ‌های زیادی از صفحات تاریخ بشر، گواهی می‌دهند که وی بر اثر جهل و نادانی، و یا خودسری و خودخواهی گاهی در برابر نداهای حیات‌بخش آسمانی، به مقاومت می‌پرداخت و می‌کوشید که با ستیزگی خاصی مشعل‌های هدایت را فرو نشاند. تاریخ مبارزه پیامبران، با گروه‌های گوناگون که بزرگ‌ترین مانع برای پیشرفت آیین آسمانی بودند، گواه زنده و سند گفتار ماست. گاهی بشر با دانش و بینش محدود و قدرت ناچیز خود، به فکر الوهیت و دعوی خدایی افتاده و خود را خدای جهان و انسان‌ها معرفی می‌کرد: «أَنَا رَبُّکُمُ الْأَعْلَی»(8) و با سحر و مکر و نیرنگ، به فکر مبارزه با یکی از بزرگ‌ترین رسولان خدا، موسی بن عمران می‌افتاد، تا از این طریق حکومت خود را بر ملت‌های ضعیف و توده‌های ناتوان استوار سازد؛ ولی غافل بود که ناتوان‌تر از آن‌است که با قدرت محدود و نارسای خود، در این مبارزه کاری از پیش ببرد و در برابر اراده نافذ خدا، که به پیروزی حتمی رسولان خود تعلق گرفته است،(9) مانعی پدید آورد. انسان با تمام اندیشه‌های خام و حیله و فریب‌های خود، به سان پر کاهی است بر کف امواج کوبنده آب، که در هر لحظه‌ای فنا و نابودی وی امکان دارد. جادو و نیرنگ ساحران فرعون، که مظهر مکر و حلیه فرعون به شمار می‌رفت، نه تنها لطمه‌ای به موسی وارد نساخت؛ بلکه گردانندگان این صحنه، سرانجام به صف خداپرستان پیوستند و چوبه دار را بر بردگی و بشردوستی ترجیح دادند. دشمنان معاصر پیامبر اسلام که با او به مبارزه برخاسته بودند، خاطره تلخ سرگذشت ابرهه (مرد خودخواهی که به فکر محو آثار توحید و ویرانی کعبه در سرزمین مکه افتاد) را به یاد داشتند و با دیدگان خود ناظر بودند که چگونه سپاه پیل او، در برابر

سنگریزه‌های ناچیزی از پای درآمد و اندیشه‌های باطل و نیرنگ‌های نظامی او به نابودی گرایید. سرانجام مبارزه ناتوان با قدرت نامحدود، جز شکست و نابودی چیز دیگری نیست. مکر و فریب در صورتی مؤثر می‌افتد که طرف از نقشه دشمن آگاه نباشد؛ ولی در برابر خدایی که پنهان و آشکار، برون و درون، برای او یک‌سان است و از تمام کارها و فعالیت‌های پنهان و آشکار آگاهی دارد و به موقع، پرده از روی کار برمی‌دارد و نقشه‌ها را نقش بر آب می‌سازد، تأثیری ندارد. از آن‌چه گفتیم مفاد آیه مورد بحث، به خوبی روشن گردید آن‌جا که می‌فرماید: «قَدْ مَکَرَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلِلَّهِ الْمَکْرُ جَمِیعاً یَعْلَمُ مَا تَکْسِبُ کُلُّ نَفْسٍ...». هدف از جمله «یَعْلَمُ ما تَکْسِبُ کُلُّ نَفْسٍ» اشاره به این نکته است که، مکر و حلیه درباره کسی مؤثر می‌افتد که از پنهان‌کاری‌های دشمن آگاه نباشد، در صورتی که خدا از اندیشه‌ها و کارهای ما کاملا آگاه است . مقصود از جمله «فَلِلَّهِ الْمَکْرُ جَمِیعاً؛ برای خداست همه مکرها» این نیست که خداوند نیز برای کوبیدن طغیانگران و نابود کردن آنها از در مکر وارد می‌شود؛ زیرا فریب و نیرنگ کار افراد عاجز و ناتوان است و ساحت قدس او از آن پیراسته است، بلکه از آن‌جا که او از تمام نقشه‌های دشمنان دین، به‌خوبی آگاهی دارد و هر لحظه‌ای که بخواهد همه را محو و نابود می‌سازد، می‌فرماید: «برای خداست همه مکرها» یعنی اوست که می‌تواند تمام توطئه‌های بندگان گردنکش را از اثر بیندازد. گواهان رسالت پیامبر اسلام 43. «وَ یَقُولُ الَّذِینَ کَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلاً قُلْ کَفی بِاللَّهِ شَهِیداً بَیْنی وَ بَیْنَکُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتَابِ؛ کسانی که کافرند می‌گویند: تو فرستاده خدا نیستی. (در پاسخ آنان بگو:) همین بس که خدا و آن کس که علم کتاب نزد اوست میان من و شما گواه است». در نخستین آیه این سوره 10) خداوند با صراحت هر چه تمام‌تر، تصدیق کرد که قرآن کتابی است که از طرف پروردگار جهان به پیامبر نازل شده است چنان‌که فرمود: «وَالَّذِی أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ الْحَقُّ» و در پایان سوره می‌فرماید: همین بس که خدا و کسی‌که علم کتاب پیش اوست بر رسالت تو گواهی می‌دهد. مشکلی که در گواهی دادن خدا به نظر می‌رسد این است که چگونه می‌توان اطمینان پیدا کرد که خداوند بر حقانیت مدعی نبوت گواهی داده است. با بررسی دقیقی می‌توان پرده از روی این‌گونه شهادت‌ها - که در قرآن مکرراً وارد شده است - برداشت؛ زیرا اولاً، داوری جامعه بی‌غرض عرب، بر این بود که قرآن کلام خداست و از نظر فصاحت و بلاغت، حلاوت و شیرینی، جاذبه و کشش، جمال و زیبایی در درجه‌ای است که هرگز نمی‌توان با آن مبارزه نمود. با توجه به این موضوع که آنان می‌دانستند قرآن کلام خداست و همگی از زبان قرآن می‌شنیدند که خداوند باصراحت، رسالت او را تصدیق می‌کند، مسأله گواهی دادن خداوند بر صدق گفتار او روشن می‌گردد. ثانیاً،

دلیل نبوت پیامبر به قرآن منحصر نبود؛ بلکه خداوند رسالت او را با انواع دلایل و معجزات همراه ساخته بود و هرگز خداوند حکیم این معجزات را در اختیار فرد ناصالح نمی‌گذارد. این‌که او را با این اسناد مجهز نموده است، خود نوعی شهادت عملی بر رسالت اوست. در این دو وجه و یا دو تفسیر شهادت، مقصود از «گواهی دادن خدا» همان تصدیق نبوت و رسالت اوست که گاهی به‌طور لفظی و زبانی است و گاهی به صورت عملی .
شاهد دیگر برای رسالت در ذیل آیه، شاهد دیگری را نیز یاد آور شده و می‌فرماید: «وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» یعنی علاوه بر خدا، شخصی که علم کتاب نزد اوست به رسالت من نیز گواهی می‌دهد. اکنون باید دید مقصود از این شخص که گواهی می‌دهد و علم کتابی که در نزد اوست، چیست؟!
اعجاز و انجام کارهای خارج از قدرت بشر، از طرق شناسایی پیامبران واقعی و تشخیص آنها از مدعیان دروغین نبوت است، البته راه منحصر به فرد نیست؛ زیرا تصریح پیامبر قبلی، که نبوت خود او با دلایل قطعی ثابت شده است، به نبوت و پیامبری فردی که پس از وی به رسالت می‌رسد، یکی دیگر از طرق شناسایی پیمبران واقعی از مدعیان قلابی است. هر گاه خصوصیات و مشخصات دقیق پیامبری در کتاب‌های انبیای پیشین، به‌طور روشن بیان شود و آورندگان آن کتاب‌ها با صراحت، علایم و نشانه‌های پیامبر بعدی را که پس از آنان خواهد آمد، برای مردم بازگو کنند و پس از مدتی، شخصی با داشتن تمام آن علایم و مشخصات، ادعای نبوت و رهبری نماید، طبعاً افراد بی‌غرض مطمئن می‌شوند که این فرد، همان موعود آسمانی است که در کتاب‌های پیامبران پیشین، گزارش‌هایی از او وارد شده است. قرآن مجید در آیات فراوانی، نبوت پیامبر گرامی اسلام را از این راه ثابت می‌کند و می‌گوید نام و نشان و خصوصیات پیامبر اسلام در کتاب‌های تورات و انجیل وارد شده است شما می‌توانید با مراجعه به آن کتاب‌ها حقیقت مطالب را به دست آورید؛ مثلاً آن جا که می‌فرماید: «اَلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِی يَجِدُونَهُ مَكْتُوباً عِنْدَهُمْ فِی التَّوْرَاةِ وَ الْإِنْجيلِ؛(11) آنان که از پیامبر درس‌نخوانده‌ای، که نام و خصوصیات او را در تورات و انجیل می‌یابند پیروی می‌کنند». به عبارت دیگر، گواه دومی که آیه مورد بحث یاد آور می‌شود گواهی دادن کسانی است که بر محتویات و مضامین کتاب‌های آسمانی آگاهی و احاطه کامل و گسترده‌ای دارند. این افراد در موقع بررسی کتاب‌های آسمانی، به نشانه‌های بعدی آگاه می‌گردند و اگر همه این مشخصات را در وجود پیامبر گرامی اسلام جمع دیدند، بر نبوت و راستگویی پیامبر گواهی می‌دهند و به حمایت از او برمی‌خیزند. از این رو، در این سوره یادآور می‌شود برخی از اهل کتاب، که از پیروان حقیقت و دور از بیماری تعصب هستند، از نزول قرآن بر پیامبر خوشحال و شادمان می‌شوند چنان که می‌فرماید: «اَلَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ

يَفْرَحُونَ بِمَا أنْزِلَ إِلَيْکَ؛(12) کسانی که کتاب به آنها داده‌ایم، از قرآنی که بر تو نازل شده است، شادمان می‌گردند زیرا محتویات آن را با آن‌چه در تورات و انجیل خوانده‌اند، مطابق و برابر می‌یابند. بنابر این، مقصود از «کتاب» در جمله «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتَابِ» همان کتاب‌های آسمانی است و مقصود از شخصی که «علم کتاب» پیش اوست، کسی است که از مضامین آنها آگاهی کامل دارد، خواه نصرانی باشد یا یهودی و یا مسلمان. در این صورت تعجب نخواهید کرد که روایات شیعه 13) اتفاق بر این دارند که مقصود از کسی که «علم کتاب» نزد اوست امیرمؤمنان علی بن ابی طالب(ع) است و امام باقر گفتار خود را، که مقصود از آن علی(ع) است، چنین مدلل می‌فرماید: «إنه عالم هذه الأُمة بعد رسول اللّه(ص)؛(14) او یگانه عالم و دانشمند بزرگ امت پس از پیامبر است». مقصود امام، بیان فرد کامل از این معنای وسیع و کلی است نه بیان فرد منحصر؛ زیرا نه تنها علی(ع) در این معنای کلی داخل است؛ بلکه همه پیشوایان معصوم شیعه، که آگاهی کاملی از کتاب‌های آسمانی دارند، در این حقیقت شریکند. در ضمن حدیثی تصریح فرموده و می‌گوید: «إیانا عنی و علی أفضلنا و أولنا و خیرنا بعد النبی؛(15) مقصود از جمله «کسی که علم کتاب پیش اوست» همه ما هستیم و امیرمؤمنان نخستین پیشوا و برترین ما و بهترین فرد پس از پیامبر گرامی است». در این صورت می‌توان برای جمله یاد شده معنای وسیع‌تری قائل شد که نه تنها دانشمندان طراز اول اسلام، یعنی پیشوایان بزرگ دین شامل شود بلکه دانشمندان و علمای اهل کتاب را نیز دربرگیرد به‌خصوص آن گروه که بعدها روی همین اطلاعات کافی از کتاب‌های آسمانی به آیین اسلام گرویدند؛ مانند عبدالله بن سلام و تمیم الداری و جارود. در این جا ممکن است گفته شود، چگونه می‌توان برای آیه، معنای وسیعی یاد نمود که علما و دانشمندان اهل کتاب را نیز شامل گردد در صورتی که آیه در مکه نازل گردیده و در محیط نزول آیه، اهل کتابی وجود نداشت که مشرکان و کافران به آنها رجوع کنند؟ پاسخ این سؤال روشن است؛ زیرا هر گاه ما مفاد آیه را به دانشمندان اهل کتاب منحصر می‌کردیم جای این سؤال بود که در محیط نزول آیه چنین افرادی و جود نداشت و مرکز آنان در مدینه بود؛ ولی اگر گفته شود که مقصود معنای وسیعی است که برخی از افراد آن، هنگام نزول آیه در مکه وجود داشتند و برخی دیگر در مدینه، که با گذشت زمان می‌توانستند به حقانیت رسالت پیامبر گواهی دهند، در این صورت مکی بودن آیه، اشکالی به‌وجود نمی‌آورد. گذشته از این، سران شرک و کفر در مکه پیش از مهاجرت پیامبر اکرم با دانشمندان اهل کتاب، که در مدینه می‌زیستند، تماس‌هایی داشتند و همواره از آنها می‌خواستند به متون کتاب‌های خود، مراجعه کنند و در باره صحت و عدم صحت نبوت پیامبر اسلام داوری نمایند. ابن هشام

می‌نویسد: در سال ششم بعثت پیامبر اکرم(ص) جمعیتی از طرف قریش، که در میان آنها حارث بن نضر و عقبة بن ابی معیط وجود داشت، رهسپار مدینه شدند، تا رسالت پیامبر اسلام را با دانشمندان یهود در میان بگذارند. آنان به نمایندگان قریش گفتند که، از محمد سه موضوع زیر را سؤال کنید: 1. حقیقت روح چیست؟ 2. سرگذشت جوانانی که در روزگارهای پیشین از انظار مردم غایب شدند به کجا منجر گردید (اصحاب کهف)؛ 3. زندگی مردی که در شرق و غرب جهان گردش کرد (ذوالقرنین) چیست؟ سپس افزودند: هر گاه وی به این سؤال‌ها پاسخ داد قطعاً پیامبر و برگزیده خداست. در غیر این صورت، باید با او مبارزه کرد. ابن هشام می‌گوید: نمایندگان قریش پس از ترتیب مجلسی، هر سه سؤال را در اختیار پیامبر گذاردند و وحی الهی پاسخ آنها را در سوره‌های اسراء، آیه 85 و کهف، طی آیه‌های 9 - 28 و آیه‌های 83 - 98 داد.(16) این بخش تاریخی حاکی است که آن‌چنان نبود قریش با اهل کتاب هیچ گونه رابطه‌ای نداشته باشند. گواه این حقیقت سی و ششمین آیه همین سوره است 17) که آشکارا گواهی می‌دهد برخی از اهل کتاب از نزول قرآن بر پیامبر خوشحال و شادمان می‌گردند، بلکه گاه‌گاهی برای کشف حقیقت با آن حضرت تماس داشتند. بنابر این، هیچ مانعی نخواهد داشت که آیه، متضمن معنای وسیعی باشد که همه افراد آگاه از مضامین کتاب‌های آسمانی را در بر گیرد، اگر چه فرد کامل و برتر آنها امیرمؤمنان و پس از وی پیشوایان دیگر، وارثان علم پیامبر هستند. در تفسیر آیه نظرهای دیگری نیز هست که بیان آنها در این جا نمی‌گنجد. قم، حوزه علمیّه، آیة الله جعفر سبحانی

8 رجب 1394 / 5 شهریور 1353 پی‌نوشتها: --- 1. حجر (15) آیه 94 و 95. 2. «فَأَمَّا الزَّبَدُ فَیَذْهَبُ جُفَاءً وَ أَمَّا مَا یَنْفَعُ النَّاسَ فَیَمْکُثُ فِی الْأَرْضِ» - رعد (13) آیه 17. 3. صافات (37) آیه 171 و 172. 4. ر.ک: تبت (111) آیات 1 - 5. 5. ر.ک: القلم (68) آیه 16. 6. سیره ابن هشام، ج2، ص 84؛ واقدی، مغازی، ج1، ص 244. 7. مجمع البیان، ج3، ص 200. 8. نازعات (79) آیه 24. 9. «انَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِینَ آمَنُوا فِی الْحَیَاةِ الدُّنْیَا؛ ما فرستادگان و افراد با ایمان را در این جهان یاری می‌کنیم» - غافر (40) آیه 51. 10. «تِلْکَ آیَاتُ الْکِتَابِ وَالَّذِی أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ الْحَقُّ...» - رعد(13) آیه 1. 11. اعراف (7) آیه 157. 12. رعد (13) آیه 36. 13. مرحوم علامه مجلسی، بسیاری از این روایت را در بحارالانوار (ج 35، باب 24، ص 429 - 436) گرد آورده است و هم‌چنین مرحوم سید هاشم بحرینی در تفسیر برهان (ج 2، ص 302 - 304) و عیاشی در تفسیر خود (ج 2، ص 220 - 221) قسمتی از این روایات را نقل کرده‌اند. 14. بصائر الدرجات، ص 58؛ بحارالانوار، 35، ص 432. 15. تفسیر عیاشی، ج 2، ص220؛ بحارالانوار، ج

35، ص 433. 16. سیره ابن هشام، ج ا، ص 300 - 310. 17. «اَلّذِینَ آتَیْنَاهُمُ الْکِتَابَ یَفْرَحُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَیْکَ - رعد (13) آیه 36.

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ في سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
(سوره توبه آیه 41)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص 159
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال 1340 هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال 1385 هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازيهاي رايانه اي و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار هاي تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط 2350524)
ز)طراحی سیستم هاي حسابداري ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...
ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال
دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگي مذهبي قائميه اصفهان
تاریخ تأسیس: 1385 شماره ثبت : 2373 شناسه ملی : 10860152026
وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com
فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com
تلفن 25-2357023- (0311) فکس 2357022 (0311) دفتر تهران 88318722 (021) بازرگانی و فروش 09132000109 امور کاربران (0311)2333045
نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت

امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.
شماره حساب 621060953 ، شماره کارت :6273-5331-3045-1973و شماره حساب شبا : IR90-0180-0000-0000-0621-0609-53به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید
ارزش کار فکری و عقیدتی
الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».
التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».
[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».
مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».